

۱۵۶) سوره مائده (۵) آیه ۹۱ **إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ**

اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ۱۳۹۵/۶/۱

ترجمه

شیطان تنها می‌خواهد که میان شما دشمنی و کینه در شراب و قمار اندازد و شما را از یاد خدا و از نماز [جداً] بازدارد؛ پس آیا دست‌بردار هستید؟

شان نزول

زمخشری (از علمای بزرگ اهل سنت) گفته است:

خداوند در مورد شراب سه آیه نازل کرد. اولینش آیه «از تو درباره شراب و قمار سوال می‌کنند...» (بقره/۲۱۹) بود. برخی از مسلمانان باز هم می‌نوشیدند و برخی ترک‌گفتند. سپس این آیه نازل شد: «ای کسانی که ایمان آوردید، در حال مستی به سمت نماز نروید» (نساء/۴۳)؛ اما باز هم برخی از مسلمانان شراب می‌نوشیدند، تا اینکه یکبار عمر شراب خورد و مست کرد و با استخوان شتر سر عبدالرحمن بن عوف را شکست و سپس کناری شروع به نوحه سرایی کرد در عزای مشرکانی که در جنگ بدر کشته شده بودند و در انکار آخرت و در بدگویی از روزه ماه رمضان؛ خبر به رسول خدا ص رسید با عصبانیت خارج شد و به سراغ وی رفت و حضرت می‌خواست با چیزی که در دستش بود بر سر او بزند که او گفت: به خدا پناه می‌برم که مبتلا به غضب خدا و غضب رسول خدا شوم؛ و آنگاه خداوند این آیه را نازل کرد که: «شیطان تنها می‌خواهد - تا اینجا که - پس آیا دست‌بردار هستید؟» (مائده/۹۱) عمر گفت: باشد، دست برداشتیم.

ربیع‌الابرار و نصوص الأخیار (زمخشری) ۱۱ / ۵

آنزل الله تعالی فی الخمر ثلاث آیات، أولها «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ» ، فكان المسلمون بين شارب وتارك، إلى أن شرب رجل ودخل في الصلاة فهجر، فنزلت: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى» ، فشربها من شرب من المسلمين، حتى شربها عمر فأخذ لحي بعير فشحج رأس عبد الرحمن بن عوف ثم قعد ينوح على قتل بدر بشعر الأسود بن عبد يغوث:

وكائن بالقلب قلب بدر ... من الفتیان والشرب الكرام
وكائن بالقلب قلب بدر ... من الشیزی المكلل بالسنام
أیوعدنا ابن كبشہ أن سنحیا ... وكيف حیاة أصداء وهام
أیعجز أن یرد الموت عنی ... وینشرنی إذا بلیت عظامی
ألا من مبلغ الرّحمن عنی ... بأنی تارك شهر الصيام
فقل لله یمنعنی شرابی ... وقل لله یمنعنی طعامی

فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم، فخرج مغضبا يجر رداءه، فرفع شيئا كان في يده ليضربه، فقال: أعوذ بالله من غضب الله ورسوله. فأنزل الله تعالى: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ - إِلَى قَوْلِهِ - فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»، فقال عمر: انتهينا.^١

حديث

(١) امام صادق ع فرمودند:

خداوند خمر (شراب) را حرام کرد، کم باشد یا زیاد؛ همان گونه که مردار و خون و گوشت خوک را حرام کرد؛ و رسول خدا ص هرگونه نوشیدنی سکرآور (مختل کننده عقل) را حرام کرد؛ و هرچه را که پیامبر ص حرام کرد خدای عز و جل آن را حرام کرده است؛ و فرمود: آنچه که مقدار زیادش مست کننده و مختل کننده عقل باشد، مقدار اندکش هم حرام است.

الکافی، ج ٦، ص ٤٠٩

مَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع:

حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَةَ قَلِيلَهَا وَ كَثِيرَهَا كَمَا حَرَّمَ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخَنزِيرِ وَ حَرَّمَ النَّبِيَّ ص مِنَ الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرِ وَ مَا حَرَّمَ النَّبِيُّ ص فَقَدْ حَرَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ.

(٢) از امام رضا ع روایت شده است:

تخته نرد و شطرنج و اربعه عشر (چهارده تایی، نام نوعی قمار است) همه مثل همدیگرند؛ و هر چیزی که با آن قمار شود مصداق «میسر» است [که خدا حرام کرده است].

توجه: درباره شطرنج، فتوای امام خمینی این بود که «اگر شطرنج آلت قمار بودن خود را به کلی از دست داده باشد، اگر برد و باختی در بین نباشد، اشکال ندارد» (صحیفه امام خمینی ٢١/ ١٢٩، لینک زیر)

١. در شیعه هم ترتیب نزول به همین صورت گزارش شده است:

بَعْضُ أَصْحَابِنَا مُرْسَلًا قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ مَا نَزَلَ فِي تَحْرِيمِ الْخَمْرِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ أَحْسَسَ الْقَوْمُ بِنَحْرِيمِهَا وَ تَحْرِيمِ الْمَيْسِرِ وَ عَلِمُوا أَنَّ الْإِثْمَ مِمَّا يَنْبَغِي اجْتِنَابَهُ وَ لَا يَحْمِلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ طَرِيقٍ لِأَنَّهُ قَالَ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آيَةَ أُخْرَى «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» فَكَانَتْ هَذِهِ الْآيَةُ أَشَدَّ مِنَ الْأُولَى وَ أَعْلَظَ فِي التَّحْرِيمِ ثُمَّ تَلَّتْ بآيَةَ أُخْرَى فَكَانَتْ أَعْلَظَ مِنَ الْآيَةِ الْأُولَى وَ الثَّانِيَةِ وَ أَشَدَّ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» فَأَمَرَ عَزَّ وَ جَلَّ بِاجْتِنَابِهَا وَ فَسَّرَ عَلَّهَا الْآيَةَ لَهَا وَ مِنْ أَجْلِهَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تَحْرِيمِهَا وَ كَشَفَهُ فِي الْآيَةِ الرَّابِعَةِ مَعَ مَا دَلَّ عَلَيْهِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ الْمَذْكُورَةِ الْمُتَقَدِّمَةِ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بغيرِ الْحَقِّ» وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْآيَةِ الْأُولَى - يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ ثُمَّ قَالَ فِي الْآيَةِ الرَّابِعَةِ - قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ فَخَبَّرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ الْإِثْمَ فِي الْخَمْرِ وَ غَيْرِهَا وَ أَنَّهُ حَرَامٌ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَفْتَرِضَ فَرِيضَةً أَنْزَلَهَا شَيْئاً بَعْدَ شَيْءٍ حَتَّى يُوْطِنَ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ عَلَيْهَا وَ يَسْكُنُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَهَيْهَا وَ كَانَ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى وَجْهِ التَّدْبِيرِ فِيهِمْ أَصَوَّبٌ وَ أَقْرَبُ لَهُمْ إِلَى الْأَخْذِ بِهَا وَ أَقْلٌ لِنِفَارِهِمْ مِنْهَا.

الکافی، ج ٦، ص ٤٠٧

این فتوا منافاتی با این حدیث ندارد، زیرا حدیث در زمانه‌ای است که شطرنج ابزار قمار بوده؛ و در فتوای امام این است که دیگر شطرنج اصلاً ابزار قمار نباشد.

الکافی، ج ۶، ص ۴۳۵

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: النَّزْدُ وَالشُّطْرُنْجُ وَالْأَرْبَعَةُ عَشَرَ بِمَنْزِلَةِ وَاحِدَةٍ وَكُلُّ مَا قُومِرَ عَلَيْهِ فَهُوَ مَيْسِرٌ.

۳) به امام صادق گفته شد: بچه‌ها گردبازی و تخم‌مرغ‌بازی می‌کنند و سر آنها شرط‌بندی می‌کنند و یکی برنده می‌شود. [و گردوها یا تخم‌مرغ‌ها مال کسی است کسی که برنده شد.]

فرمود: از آن نخورید که حرام است.

الکافی، ج ۵، ص ۱۲۴

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الصَّبِيَّانُ يَلْعَبُونَ بِالْجَوْزِ وَالْبَيْضِ وَيَقَامِرُونَ فَقَالَ لَا تَأْكُلُ مِنْهُ فَإِنَّهُ حَرَامٌ.

تدبر

۱) «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ»

طبق آیه قبل، شراب و قمار پلیدی‌ای است که عقل و نظام محاسباتی انسان را مختل می‌کند (جلسه ۱۵۵، تدبر ۲). در این آیه هدف شیطان از این کارش را ایجاد دو اختلال دانست، یکی در ارتباطات انسان با دیگران (دشمنی و کینه‌توزی بین شما) و دیگری در ارتباطات انسان با خدا (ممانعت از یاد خدا و از نماز). در واقع، شیطان وقتی که با اغواگری در درون انسان رخنه می‌کند، سراغ تمایلات درونی (تسویل) می‌رود، و در درجه اول روی «ارتباط انسان با خود» سرمایه‌گذاری می‌کند (جلسه ۱۵۱، تدبر ۳)؛ اما وقتی سراغ ابزارهای بیرونی (شراب و قمار) می‌رود، ارتباطات انسان با دیگران و با خدا را دچار مشکل می‌کند.

۲) «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ ... فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ ...»: چرا بر دو عامل شراب و قمار به عنوان دو ابزار بسیار مهم شیطان چنین تاکید شده است؟

زندگی انسان در دنیا بر دو اساس مهم بنا شده است: نظام طبیعی و نظام اعتباری؛ و شراب و قمار سمبل مهمترین ابزارهایی است که این دو را به اختلال می‌کشاند.

توضیح تخصصی:

در ساختمان وجودی انسان دو قسمت دیده می‌شود: دستگاه طبیعت و دستگاه نفسانیات (مطهری، اصول فلسفه ۲/ ۱۷۷). در نظام طبیعی، انسان سه قوه عقل و شهوت و غضب دارد که وضعیت متعادل‌تری که رشد انسان را تضمین می‌کند در گروی این است که عقل بر دو قوه دیگر حاکم باشد. شراب، عقل را مختل می‌کند؛ و آنگاه میدان وجود انسان در اختیار شهوت و غضب قرار می‌گیرد؛ و شیطان بر انسان مسلط می‌شود.

دستگاه نفسانیات شامل اعمال ارادی انسان می‌باشد که تمامی اعمال ارادی انسان بر اساس اعتبارات است و اولین و پایه اعتبارات اجتماعی انسان، مالکیت است، که انسان بر اساس یک محاسبه‌گری عقلانی به نظام مالکیت تن می‌دهد و روابط ملکیت خود در جامعه را بر اساس نسبت میان سرمایه و تلاش تعریف می‌کند. حال اگر به جای بنا کردن زندگی بر اساس محاسبات عقلانی، مبنای تامین معیشت خود را شانس و بخت قرار دهد (یعنی بخواهد بر اساس قمار معیشت خود را سامان دهد) نظام اعتباراتش دچار اختلال می‌گردد و معیشتش مختل می‌گردد.

پس اگرچه اغواگری درونی مهمترین راه نفوذ شیطان است؛ اما شراب و قمار مهمترین ابزارهای بیرونی شیطان برای به هم ریختن نظام طبیعی و اعتباری انسان است.

و البته اسم اینها مهم نیست، هر چیزی که کارکرد اینها را داشته باشد، همان حکم را دارد. (جلسه ۱۵۵، حدیث ۳) راستی! آیا نظام سینمای هالیوود که بر اساس سکس و خشونت است، تمثیل عینی شراب؛ و نظام بانکداری ربوی، که محاسبات معیشتی همه را دچار اختلال می‌کند، تمثیل عینی قمار، در دوره مدرن نیست؟

۳) «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ...» چرا شیطان در ارتباطات اجتماعی روی عداوت (دشمنی) و بغضاء (کینه‌توزی) بین انسانها سرمایه‌گذاری می‌کند؟

چون نه تنها کاری کند که مهمترین مبنای انسجام اجتماعی، که برقراری روابط محبت آمیز و ایثارگرانه است، شکل نگیرد، بلکه دقیقاً نقطه مقابل آنها رخ دهد تا جامعه انسانی از هم بپاشد و رشد اجتماعی انسان حاصل نشود.

تبیین تخصصی جامعه‌شناختی:

در جامعه‌شناسی، روابط انسانها را به دو دسته گرم (روابط مبتنی بر محبت و عاطفه) و سرد (روابط مبتنی بر قانون و عدالت حقوقی)؛ و نیز به دو دسته روابط متقارن (بده-بستان برابر) و نامتقارن (ایثارگری و اعطای بدون چشم‌داشت) تقسیم می‌کنند. هرچه ارتباطات اجتماعی به سمت روابط گرم و نامتقارن پیش رود، جامعه منسجم‌تر و ظرفیت رشد حقیقی در آن بیشتر است؛ و هرچه به سمت روابط سرد و متقارن رود، انسجام اجتماعی کاهش می‌یابد و ظرفیت رشد واقعی کمتر می‌شود؛ و در چنین شرایطی باید به زور قانون و کنترل بیرونی، آن جامعه را حفظ کرد.

اگر چه در اسلام عدالت و «برابری» (رابطه سرد) مورد توجه است، اما این، کفِ آرمان‌های اسلام است؛ و اسلام، مبنای روابط اجتماعی را بر محبت (رابطه گرم) و خیرخواهی نسبت به دیگران (رابطه نامتقارن) قرار داده، و افق مورد انتظار در روابط اجتماعی مومنان را «برادری» نامیده است (حجرات/۱۰). شیطان در مقابل، می‌کوشد به جای محبت و دوستی، عداوت و دشمنی؛ و به جای خیرخواهی و ایثار، بغض و کینه‌توزی را جایگزین سازد؛ و اگر جامعه‌ای به این وضعیت رسید، سزاوار است که متفکران اجتماعی آن (مثل هابز) بیان کنند که «انسان، گرگ انسان است.» و در این فضا است که تنها چیزی که باید عامل انسجام بین انسانها قرار گیرد، قانون است، که برای اینکه مورد پذیرش افراد قرار گیرد، مبتنی بر قرارداد اجتماعی اکثریت بنا می‌شود؛ آرمان عدالت و برابری مادی (مارکس) مبنای تمامی جریان‌های انتقادی و آرمان‌گرایانه می‌گردد؛ و تئوری پردازان روان‌شناسی، تمامی عواطف انسانی و حتی عشق را در حد شهوت فرومی‌کاهند (فروید)؛ و عملاً به اسم دفاع از زن در نسبت بین زن و مرد بر رابطه متقارن پافشاری می‌کنند (فمینیسم).

درواقع، اگر افراد جامعه مبنای زندگی خود فقط در حد قانون‌گرایی و آزادی هوس (نظام لیبرال دموکراسی) تعریف کنند، شیطان به عمده اهداف خود رسیده است. چنین جامعه‌ای، ممکن است پیشرفت مادی و تکنولوژیکی خوبی هم بکند، اما حرکتی در مسیر پیشرفت معنوی و تعالی حقیقی انسانها نخواهد داشت. مشکل اصلی شیطان (و حتی پشتوانه رابطه عدالت و برابری) این است که جامعه انسانی بهره‌ای از روابط گرم و نامتقارن داشته باشد.

و شاید بدین جهت است که علی‌رغم این همه مشکلات و نابسامانی‌های اخلاقی و اجتماعی که در جامعه ما مشاهده می‌شود، هنوز خانواده و عواطف انسانی در جامعه ما بسیار استوارتر از جوامع غربی است و علی‌رغم مشکلات فراوان داخلی و خارجی، رشد آن در جهان اعجاب‌برانگیز شده است؛ زیرا روابط گرم و نامتقارن در آن بیشتر است برخلاف جوامع غربی که عمدتاً روابط سرد و متقارن بر آن حکمفرماست.^۱

۴) «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ ... يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ»:

چرا شیطان در مورد ممانعت از ارتباط انسان با خدا، بعد از «ذکر الله» «نماز» را هم مطرح کرد؟ مگر نماز مصداقی از ذکر الله (طه/۱۴) نیست؟

الف. چون نماز مصداق کامل و عالی ذکر است و در قرآن هم اهتمام ویژه خداوند به نماز در قرآن هم کاملاً مشهود است. (المیزان/۶/۱۲۴)

ب. وقتی می‌گوییم «ذکر الله» در درجه اول به محتوای ارتباط انسان با خدا توجه داریم؛ اما وقتی می‌گوییم «نماز» قالب و شکل این ارتباط خیلی اهمیت می‌یابد. اگر توجه کنیم که هر ارتباطی از دو مولفه اساسی «محتوا» و «قالب» تشکیل شده است؛ شیطان می‌کوشد هم در محتوای این ارتباط و هم در قالب و شکل این ارتباط اختلال ایجاد کند.^۲

ج. ...

۵) «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ»:

علامه طباطبایی از مقایسه این آیه با آیه «يَسْتُلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا؛ از تو در مورد شراب و قمار می‌پرسند. بگو در آن دو گناهی بزرگ هست و منافی هم برای مردم دارند؛ و گناه آنها بیش از منافعی است» (بقره/۲۱۹) به نتیجه جالبی رسیده‌اند: در سوره بقره، شراب و قمار، دارای هم ضرر و هم سود دانسته شد، که ضررش را با تعبیر «مفرد» و البته عظیم (إثم کبیر) و سودهایش را با تعبیر «جمع» (منافع) اشاره کرد؛ که آن ضرر عظیم بیش از همه سودهای آن است. در این آیه با به کار بردن کلمه «إنما» (= فقط) در مقام بیان آن ضرر عظیم است و وقتی اصل

۱. به این معناست که اگر در متون دینی دقت کنیم می‌بینیم که شرط تحقق عدالت را جدی گرفتن ولایت قرار داده است و جامعه‌ای که ولی خدا را در جایگاه خود نشانند و یا از او حمایت لازم به عمل نیاورند، روی عدالت را نخواهد دید که تاریخ صدر اسلام، خصوصاً بعد از رحلت پیامبر اکرم ص شاهد خوبی بر این مدعاست.

۲. اگر مساله را از منظر استراتژی شیطان در نظر بگیریم و مخصوصاً بر انحصاری که در کلام شیطان وجود داشت (إنما) و نیز دقتی که در خصوص دو مورد قبلی وجود داشت و اینکه این دو در مقام نوع ارتباط انسان با دیگران و با خدا هستند و...، بتوان تاکید کرد که واقعا مطلب بیش از این است که فقط اهمیت نسبی نماز مد نظر باشد.

اینها را «رجس» و «از عمل شیطان» دانست، یعنی در هیچ حالتی نیست که منافع اینها بیش از ضررشان شود؛ برخلاف سایر گناهان مانند دروغ، که گاهی مصلحت مهمتری پیدا می‌شود (مانند نجات جان مظلوم) که درغویی را مجاز می‌کند. (المیزان ۶/ ۱۲۴-۱۲۵) و اکنون این اثم کبیری که، هیچکدام از منافع متعددی که ممکن است برای شراب و قمار برشمرده شود، با آن قابل مقایسه نیست، بیان می‌شود:

ضرر شراب و قمار این است که هم ارتباطات اجتماعی انسان را دچار اختلال شدید می‌کند و مانع می‌شود که رشد معنوی و حقیقی رخ دهد (تدبر ۳) و هم مانع برقراری ارتباطات انسان با خدا چه به لحاظ محتوایی و چه به لحاظ قالب این ارتباط می‌شود. (تدبر ۴)

یعنی همه کارهایی که شیطان با اغواگریش در درون انسان می‌خواهد انجام دهد، با این دو ابزار در ارتباطات بیرونی انسان انجام می‌دهد.^۱

۶) عبارت «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» در پایان آیه، «استفهام توییخی» است که نشان می‌دهد که تا قبل از این نهی‌هایی از جانب خدا آمده بود، اما عده‌ای از مسلمانان دست‌بردار نبودند. (المیزان ۶/ ۱۲۵) که شأن نزولی هم که ذکر شد، موید همین معناست.

ثمره بحث در تحلیل جامعه دینی:

در جامعه دینی، چنین نیست که مسلمانان، حتی مسلمانان سرشناس، وقتی حکم خدا را دانستند، همگی عمل کنند. پس، انجام دادن کار فرهنگی و اصلاح جامعه، نیاز به حوصله و زمان و پشتکار دارد و اینکه بیشتر خود را مکلف به وظیفه بدانیم تا نتیجه؛ و اینکه گمان کنیم همین که مردم گفتند ایمان آوردند کار تمام است، مبتنی بر یک محاسبه کاملاً نادرست است (عنکبوت/۲).

۱۵۷) سوره مائده (۵) آیه ۶۹ **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**
۱۳۹۵/۶/۲

ترجمه

در حقیقت، کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئین و مسیحیان، هرکس به خدا و روز آخرت ایمان آورد و عمل صالحی انجام دهد، نه بیمی بر ایشان است و نه آنان اندوهگین شوند.

۱. شاید بدین جهت است که در احادیث، استفاده از شراب را حتی برای مداوا هم نهی کرده‌اند. البته فهم این مسأله از روایات بین فقها اختلافی

است و هرکس به مرجع تقلید خود مراجعه کند.

«الَّذِينَ هَادُوا ... وَ النَّصَارَى» «هاژوا» از ماده «هود» به معنای رجوع با ملایمت است که غالباً در مورد توبه کردن هم به کار می‌رود (کتاب العین ۴/ ۷۶؛ مفردات ألفاظ القرآن ۸۴۶-۸۴۷) و «یهود» را برخی مشتق از همین ماده می‌دانند، و مقصود از «الذین هادوا» «کسانی که یهودی هستند» می‌باشد؛ درباره وجه تسمیه یهودیان به این کلمه، برخی گفته‌اند بدین جهت است که از گوساله‌پرستی توبه کردند و حتی ریشه‌اش را تعبیر «إِنَّا هَدْنَا إِلَيْكَ» (اعراف/ ۱۵۶) دانسته‌اند که ابتدا بار معنایی مدح‌آمیز برایشان داشته، اما کم‌کم بعد از نسخ شریعتشان، همچنان این اسم بدون بار معنایی مدح‌آمیز روی آنها مانده است (مفردات ألفاظ القرآن/ ۸۴۷؛ معجم المقاییس اللغه)؛ و به همین ترتیب معتقدند «النَّصَارَى» هم در اصل برگرفته از سخن حضرت عیسی: «من أنصاری الی الله» (یاران الهی من چه کسانی‌اند) (آل‌عمران/ ۵۲؛ صف/ ۱۴) می‌باشد و بعداً این اسم روی آنها مانده است (مفردات ألفاظ القرآن/ ۸۴۷)؛ و برخی معتقدند نامیدن یهود به این کلمه به خاطر انتساب آنها به «یهودا» (یکی از پسران یعقوب) (المصباح المنیر ۲/ ۶۴۳) و نامیدن «نصاری» به این کلمه به خاطر انتساب آنها به شهر «ناصریه» است که حضرت عیسی دعوتش را از آنجا شروع کرد. (مفردات ألفاظ القرآن/ ۸۰۹)

«الصَّابِئُونَ» در این آیه هم به لحاظ معنای آن (از اینکه «ماده اصلی این کلمه چیست» تا اینکه «چه دین و شریعتی بوده») و هم به لحاظ جایگاه نحوی آن (اینکه چرا به عنوان اسم «إن» و شبیه آیه ۶۲ سوره بقره به صورت منصوب [الصابئين] نیامده است) محل بحث‌های شدیدی قرار گرفته است که چون پاسخ قابل قبولی بر آن بحث‌ها مترتب نشده و براحتی قابل قضاوت نیست، بدان نپرداختیم.

«مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ و ...» نیامدن ضمیری که صله (جمله آمن بالله و...) را به موصول (مَنْ) برگرداند، نشان می‌دهد صرف اسم‌های مسلمان و یهودی و ... هیچ تاثیری در رستگاری ندارد. توضیح نحوی و محتوایی بیشتر در تدبر ۳ خواهد آمد.

حدیث

۱) حسن بن موسی الوشاء می‌گوید در خراسان در مجلس امام رضاع بودم و برادرش زید بن موسی نیز آنجا بود و رو به جماعتی از اهل مجلس کرده بود و بدانها فخرفروشی می‌کرد و گفت ما چنین‌ایم و ما چنان‌ایم؛ و امام رضاع با گروه دیگری سخن می‌گفت که صحبت‌های زید به گوشش خورد؛ پس به جانب او برگشت و گفت:

زید! آیا حدیثی که اهل کوفه نقل می‌کنند که «خداوند دامن فاطمه را پاک و طاهر کرده و آتش را بر ذریه او حرام کرده» تو را مغرور کرده است؟ به خدا قسم که منظور از این روایت جز امام حسن و امام حسین ع که فرزندان مستقیم حضرت زهرا س بودند، نیست؛ اگر این گونه است که خدا موسی بن جعفر (امام کاظم ع، که پدر هر دوی آنها بود) که اطاعت خدا می‌کرد

۱. به لحاظ معنایی، آن را از ریشه «صبأ» دانسته‌اند که برخی اساساً معنای این ریشه را «همین گرویدن به دین صابئی» دانسته‌اند و برخی آن را به معنای خروج از یک دین و ورود به دین دیگر دانسته‌اند تا حدی که برخی معتقدند در صدر اسلام، به کسانی هم که دین قبلی‌شان را ترک می‌کردند و مسلمان می‌شدند هم «صابئی» می‌گفتند. اما اینکه دین آنها دقیقاً چیست، از ستاره‌پرستی، تا پیروان شریعت نوح، پیروان شریعت ابراهیم، فرقه خاصی از مسیحی، فرقه تلفیقی‌ای از مسیحی و یهودی، و ... گفته شده است.

و روزها روزه و شبها به قیام مشغول بود و تو را که معصیت خدا می کنی در روز قیامت یکسان قرار دهد، پس حتما تو نزد خدا عزیزتر از او هستی؟! بدرستی که علی بن الحسین (امام سجاد) ع همواره می فرمود: نیکوکاران ما فلان مقدار اجر دارند و بدکاران ما هم عذابشان مضاعف است...

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۲

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْفَيْضِ صَالِحُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ أَبِي حَمَّادٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: كُنْتُ بِخُرَّاسَانَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَاعِ فِي مَجْلِسِهِ وَ زَيْدُ بْنُ مُوسَى حَاضِرٌ قَدْ أَقْبَلَ عَلَيَّ جَمَاعَةٌ فِي الْمَجْلِسِ يَفْتَخِرُونَ عَلَيْهِمْ وَ يَقُولُونَ نَحْنُ وَ نَحْنُ وَ أَبُو الْحَسَنِ ع مُقْبِلٌ عَلَيَّ قَوْمٌ يُحَدِّثُهُمْ فَسَمِعَ مَقَالََةَ زَيْدٍ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا زَيْدُ أ غَرَكَا قَوْلُ نَاقِلِي الْكُوفَةِ إِنَّ فَاطِمَةَ ع أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ فَوَ اللَّهُ مَا ذَاكَ إِلَّا لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ وُلِدِ بَطْنُهَا خَاصَّةً فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع يُطِيعُ اللَّهَ وَ يَصُومُ نَهَارَهُ وَ يَقُومُ لَيْلَهُ وَ تَعْصِيهِ أَنْتَ ثُمَّ تَجِيئَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَوَاءً لَأَنْتَ أَعَزُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع كَانَ يَقُولُ لِمُحْسِنِنَا كِفْلَانِ مِنَ الْأَجْرِ وَ لِمُسِيئِنَا ضِعْفَانِ مِنَ الْعَذَابِ...

(۲) حسن بن جهم می گوید: نزد امام رضا ع بودم در حالی که برادرش زید بن موسی هم آنجا بود؛ و حضرت فرمود: زید! تقوای الهی در پیش گیر؛ که آنچه که به ما رسیده است فقط بر اساس تقواست؛ و کسی که تقوا پیشه نکند، از ما نیست و ما هم از او نیستیم....

سپس امام به جانب من برگشت و فرمود: ابن جهم! کسی که با دین خدا مخالفت کند، از او تبری بجوی! هرکسی و از هر قبیله ای که می خواهد باشد، باشد؛ و کسی که با خدا دشمنی می ورزد، هیچ رابطه دوستی و ولایی ای با او برقرار نکن! هر کسی و از هر قبیله ای که می خواهد باشد، باشد.

عرض کردم: یا ابن رسول الله! چه کسی با خدا دشمنی می ورزد؟

فرمود: کسی که معصیت خدا را کند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۵

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْخَيْرِ صَالِحُ بْنُ أَبِي حَمَّادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الرَّضَاعِ وَ عِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ مُوسَى أَخُوهُ وَ هُوَ يَقُولُ يَا زَيْدُ اتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّهُ بَلَعْنَا مَا بَلَعْنَا بِالتَّقْوَى فَمَنْ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ وَ لَمْ يُرَاقِبْهُ فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ ... ۱

قال الحسن بن الجهم ثم التفت ع إلي فقال لي يا ابن الجهم من خالف دين الله فابراً منه كائناً من كان من أي قبيلة كان و من عادى الله فلا توأله كائناً من كان من أي قبيلة كان فقلت له يا ابن رسول الله و من الذي يعادى الله تعالى قال من يعصيه.

۱. یا زید! یاک آن تهبین من به تصول من شیعتنا فیذهب نورک یا زید! إن شیعتنا إنما أبغضهم الناس و عادوهم و استحلوا دماءهم و أموالهم لمحببتهم

لنا و اعتقادهم لولائتنا فإن أنت أسأت إليهم ظلمت نفسك و أبطلت حقك

۱) «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَ...»: آیات قبل در سوره مائده، درباره این است که رستگاری هر یک از سه گروه مسلمان و یهودی و مسیحی در گروی این است که واقعا بر اساس تعالیم کتاب آسمانی شان، و نه بر اساس سلیقه‌ها و تحریفاتی که انجام داده‌اند، عمل کنند. در این آیه می‌خواهد جمع‌بندی کند که: دینداری به اسم نیست. (همچنین حدیث ۲)

لذا اسم این سه گروه و اسم گروه چهارمی (صابئون) را که هیچ جای قرآن به عقاید آنها اشاره‌ای نکرده و از قدیم درباره مصداق آنها اختلاف بوده، می‌آورد و می‌فرماید معیار، انتساب به این گروه‌هایی که می‌شناسید یا نمی‌شناسید، نیست؛ بلکه معیار رستگاری تنها ایمان به توحید و معاد و انجام عمل صالح است.

۲) «... مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»:

اگر کسی، با هر اسم و عنوانی، واقعا ایمان به خدا و آخرت، و عمل صالح داشت نسبت به گذشته و آینده‌اش هیچ مشکلی نمی‌ماند و درواقع، به مقام رضا می‌رسد: نه می‌ترسد (ترسیدن حالت ناخوشایند نسبت به چیزی است که هنوز رخ نداده است) و نه غمی دارد (اندوه، حالت ناراضی درباره چیزی است که رخ داده است). (توضیح بیشتر در جلسه ۶۱، تدبر ۲)

۳) «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ... مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ...»: تکرار «ایمان» نشان می‌دهد، تعبیر ایمان اول (در الذین آمنوا) در مورد کسانی است که اسم ایمان را بر روی خود دارند، نه اینکه حتما ایمان واقعی داشته باشند؛ چرا که آیه در مقام این است که بگوید اسم مومن و یهودی و ... به درد نمی‌خورد؛ بلکه ایمان واقعی نیاز است. و به لحاظ نحوی نیز عبارت‌پردازی آیه، که ضمیر «منهم» در عبارت «من آمن بالله...» نیاورده (که بگوید «من آمن بالله...») نشان می‌دهد که آیه در مقام بیان این است که صرف برخورداری از این «اسم»‌ها به هیچ دردی نمی‌خورد. (المیزان ۱/ ۱۹۳)

توضیح مطلب نحوی:

در زبان عربی، هرگاه موصول (= کسانی) و صله (= که چنین و چنان‌اند) بیاید، باید در صله، ضمیری وجود داشته باشد که به موصول برگردد. مثلا وقتی که گفته می‌شود «الذین آمنوا»، عبارت «آمنوا» صله است، و اصطلاحا «فعل و فاعل» است و فاعل آن (ضمیر جمع مذکر)، ضمیری است که به صله (الذین) برمی‌گردد. در آیه حاضر، اگر این اسم‌گذاری به «مومن و یهودی و مسیحی و صابئی» خاصیتی داشت، باید بعد از صله «مَن» ضمیری (مانند «منهم») می‌آمد که نشان دهد این گروه‌هایی که اسمشان برده شد، مد نظرند و آنگاه معنی آیه چنین می‌شد: «مومنان و یهودیان و صابئان و مسیحیان، هرکدام از آنها که به خدا ایمان آورد...» در حالی که الان که ضمیر مذکور را نیاورده، معنای آیه چنین است: «مومنان و یهودیان و صابئان و مسیحیان، کسی که بخدا ایمان آورد...» یعنی مهم نیست این کسی که ایمان می‌آورد، از زمره اینها باشد یا نباشد؛ و خود اینها نیز تنها و تنها اگر ایمان واقعی بیاورند و ...، رستگار می‌شوند.

۴) «الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا»:

چرا درباره ایمان در این آیه، فقط مساله توحید و معاد را مطرح کرد و سخنی از نبوت نگفت؟ آیا این آیه، موبد نظریه پلورالیسم (تکثرگرایی در دین) در حوزه ادیان الهی نیست؟

پاسخ تخصصی در حوزه فلسفه دین

پلورالیسم دینی حداقل دو معنا دارد. پلورالیسم در حقیقت (= حقیقت واحد و جهان‌شمولی در کار نیست و لذا از حیث حقیقت بودن همه دین‌ها یکسان‌اند) و پلورالیسم نجات (= هرکسی به دین خود واقعا ملتزم باشد نهایتا رستگار می‌شود). واضح است که این آیه هیچ دلالتی بر پلورالیسم در حقیقت ندارد (زیرا بحثش بر سر نحوه زندگی‌ای است که با ایمان و عمل به دست می‌آید، نه اینکه چه چیزی درست و یا غلط است).

اما در مورد پلورالیسم نجات، این آیه، علاوه بر عمل صالح، ایمان به خدا و روز قیامت را هم شرط می‌داند (پس، اگر پلورالیسمی هم از آن قابل استنتاج باشد، تنها در حوزه ادیان الهی است). همچنین قرآن به ما نشان داده که ایمان به نبوت، لازمه ایمان به خداست (انعام/۹۱).

پس، این آیه رستگاری تمام پیروان شرایع الهی را، در صورتی که پای‌بند عمل صالحی که در شریعت‌شان بدانها معرفی شده، باشند، اثبات می‌کند.

اما نکته‌ای که گاه مورد غفلت قرار می‌گیرد این است که اگر شریعت جدیدی از جانب خداوند نازل شد، و کسی که پیرو شریعت قبلی بود، از این شریعت مطلع گشت، اما زیر بار آن نرفت، درواقع، به سخن خدا بی‌اعتنا بوده است، و در نتیجه، ادعای وی در مورد «ایمان به خدا» ادعایی راستین نخواهد بود؛ پس، پیروان شرایع قبلی، در صورتی که از آمدن شریعت جدید مطلع شده باشند و درعین حال، بدان تن ندهند، مشمول رستگاری مطرح در این آیه نمی‌شوند. (برای تفصیل این بحث: مطهری، عدل الهی/۲۴۳-۳۴۸)

۱۵۸) سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۳

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ

عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۱۳۹۵/۶/۳

ترجمه

پس آیا دیدی کسی را که خدایش را هوای [نفس] خود قرار داد؛ و خداوند او را دانسته به گمراهی انداخت؛ و بر شنوایی‌اش و قلبش مهر پایان نهاد و بر دیده‌اش پرده‌ای افکند، پس چه کسی بعد از خدا هدایتش می‌کند؛ آیا پس متذکر نمی‌شوید؟

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» وقتی فعل «اتخذ» بر روی یک جمله مبتدا و خبر بیاید، مبتدا و خبر به ترتیب به صورت مفعول اول و مفعول دوم درمی‌آیند. (خدای او هوای نفسش است = خدایش را هوای نفسش قرار داد) اگر به این نکته توجه کنیم، جای مفعول اول و دوم در ترجمه باید مورد دقت قرار بگیرد؛ پس با اینکه بسیاری از مترجمان این جمله را به صورت «هوای نفس خود را به خدایی گرفت» ترجمه کرده‌اند؛ اما اینکه ترجمه درست همان است که اشاره شد. تفاوت این دو تعبیر این است که

موضوع بحث، کدام است. این تعبیر آیه موضوع بحث را «خداپرستی» قرار داده؛ یعنی می‌داند باید خدایی را بپرستد، لکن خدای خود را هوای نفس قرار داده است (المیزان، ج ۱۸، ص ۱۷۲). اما در تعبیر «هوای نفس خود را به خدایی گرفت» موضوع بحث «هوای نفس» است و اینکه او چه اندازه به هوای نفس خود میدان می‌دهد یا نمی‌دهد.

«ختم» در اصل به معنای «رسیدن به انتهای کار» و نقطه مقابل «افتتاح» است (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ۳/ ۲۲) و «ختم» را بدین جهت به معنای «طبع» (مهر زدن) به کار برده‌اند که وقتی کاری به انتها می‌رسد، آن را مهر و موم می‌کنند (معجم المقاییس اللغة ۲/ ۲۴۶). تعبیر ختم و طبع را در دو جهت به کار می‌برند؛ یکی از جهت تاثیری که همانند مهر بر شیء مورد نظر می‌گذارد (مثلاً وقتی می‌گویند «قرآن را ختم کردم» یعنی آن را به انتها رساندم و تاثیر آن را بر قلب خویش گذاشتم) و گاه از جهت اثرات پیرامونی‌ای که مهر کردن به همراه دارد، مانند اینکه درب یا نامه‌ای که مهر و موم شده باشد، دیگر کسی اجازه باز کردنش را ندارد (که وقتی گفته می‌شود بر قلب‌های آنها مهر زده شد، این معنا مد نظر است) (مفردات ألفاظ القرآن / ۲۷۵) و البته در تفاوت «ختم» و «طبع» (مهر زدن) گفته‌اند «طبع» (مهر زدن) آن گونه اثری است که حتماً در شیء مورد نظر باقی می‌ماند (به همین جهت هم چاپ کردن را «طبع» و نشریات را «مطبوعات» می‌گویند) اما در ختم، مساله اصلی، به انتهای کار رسیدن است، نه لزوماً اثری که با این کار بر شیء مورد نظر باقی می‌ماند.

«غِشَاوَةٌ» از ماده «غشی» یا «غشو» می‌باشد که به معنای پوشش (غطاء) می‌باشد. (مفردات ألفاظ القرآن / ۶۰۷) و قیامت را از این جهت «غاشیه» گفته‌اند که ترس و فرع حاصل از آن هم را در برمی‌گیرد (معجم المقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۲۶) و در تفاوت «غشَاوَةٌ» با «غطاء» گفته‌اند که «غشاء» امر رقیقی است که به خاطر رقیق بودنش بیننده غالباً متوجه اینکه جلوی چشمش را گرفته نمی‌شود و غالباً از جنس خود شیء است؛ اما «غطاء» پوشش ضخیمی است که شخص کاملاً متوجه مانع بودنش می‌شود. (الفروق فی اللغة / ۲۸۲) همچنین توضیح داده‌اند که چون این پوشش حالت احاطه بر شیء و بنوعی نفوذ و حلول در شیء مورد نظر می‌کند، تاکید آن بر پوشاندن و مخفی کردن از کلمات «ستر» و «غطاء» بیشتر است و به همین جهت است که فراگیری روز قیامت را با این کلمه به کار برده‌اند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۲۲۶)

حدیث

(۱) پیامبر اکرم نصیحت‌هایی خطاب به ابن مسعود که قسمت‌هایی از آن در جلسه ۷۷، حدیث ۲ گذشت و در ادامه‌اش آمده است:

ابن مسعود! بعد از من گروهی خواهند آمد ... مثل آنان مثل «خر زهره» است که شکوفه‌اش زیبا و طعمش تلخ است؛ کلامشان حکمت است و کارهایشان درد بی‌درمان است؛ «آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند یا بر دل‌هایشان قفل‌هایی است» (محمد / ۲۴). ابن مسعود! چه نفعی می‌برد کسی که در دنیا متمتع گردیده وقتی که در آتش جاودانه خواهد بود «ظاهری از زندگی دنیا می‌دانند و آنها از آخرت غافل‌اند» (روم / ۷) خانه‌ها بنا می‌کنند و قصرها برپا می‌دارند و مساجد را زینت می‌کنند؛ اهتمامشان جز دنیا نیست، دور آن می‌چرخند و به آن اعتماد می‌کنند؛ خدای‌شان شکمشان است و خداوند متعال می‌فرماید: «و صنایعی می‌سازید که امید دارید جاودانه باشید؟! و هنگامی که برمی‌آشوبید، جبارانه برمی‌آشوبید؛ پس تقوای الهی در پیش گیرید و مرا فرمان برید» (شعراء / ۱۲۹-۱۳۱)

و خداوند متعال فرمود: «آیا دیدی کسی را که خدایش را هوای [نفس] خود قرار داد؛ و خداوند او را دانسته به گمراهی انداخت؛ و بر شنوایی اش و قلبش مهر پایان نهاد و بر دیده اش پرده ای افکند، پس چه کسی بعد از خدا هدایتش می کند؛ آیا پس متذکر نمی شوید؟» و او نیست مگر منافقی که دینش را هوای نفسش قرار داده و خدایش شکمش است و هرچه از حلال و حرام بدان میل پیدا می کند جلوی خودش را نمی گیرد؛ که خداوند متعال فرمود «به زندگی دنیا دلخوش کردند و زندگی دنیا در آخرت جز کالایی نیست» (رعد/۲۶).

ابن مسعود! قبله آنها زنانشان است و شرف آنها درهم و دینارشان است و همت آنها شکم شان است؛ آنها بدترین بدهایند. فتنه از آنها شروع می شود و به آنها برمی گردد...

مکارم الأخلاق (للطبرسی)، ص ۴۴۹

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ سَيِّئَاتِي مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ ...^۱ مِثْلَهُمْ مِثْلُ الدَّفْلَى زَهْرَتُهَا حَسَنَةٌ وَ طَعْمُهَا مُرٌّ كَلَامُهُمُ الْحِكْمَةُ وَ أَعْمَالُهُمْ دَاءٌ لَا تَقْبَلُ الدَّوَاءَ «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» يَا ابْنَ مَسْعُودٍ مَا يَنْفَعُ مَنْ يَتَنَعَّمُ فِي الدُّنْيَا إِذَا أُخْلِدَ فِي النَّارِ «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» يَبْنُونَ الدُّوْرَ وَ يُشَيِّدُونَ الْقُصُورَ وَ يُزَخِرُونَ الْمَسَاجِدَ كَيْسَتْ هِمَّتُهُمْ إِلَّا الدُّنْيَا عَاكِفُونَ عَلَيْهَا مُعْتَمِدُونَ فِيهَا آلِهَتُهُمْ بُطُونُهُمْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ وَ إِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا» وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ إِلَى قَوْلِهِ أَ فَلَا تَذَكَّرُونَ» وَ مَا هُوَ إِلَّا مُنَافِقٌ جَعَلَ دِينَهُ هَوَاهُ وَ إِلَهَهُ بَطْنَهُ كُلُّ مَا اشْتَهَى مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ لَمْ يَمْتَنِعْ مِنْهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَ فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ» يَا ابْنَ مَسْعُودٍ مَحَارِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ وَ شَرَفُهُمُ الدَّرَاهِمُ وَ الدَّنَانِيرُ وَ هِمَّتُهُمْ بُطُونُهُمْ أَوْلَيْكَ هُمْ شَرُّ الْأَشْرَارِ الْفِتْنَةُ مِنْهُمْ وَ إِلَيْهِمْ تَعُودُ...

(۲) امیرالمومنین ع از پیامبر ص روایت می کردند که:

علماء بر دو دسته اند: شخص عالمی که به علمش پای بند است که او نجات می یابد؛ و عالمی که علمش را رها می کند که او هلاک شدنی است. و بدرستی که اهل جهنم هم از بوی بد عالمی که علمش را رها کرده، اذیت می شوند؛ و شدیدترین حسرت و پشیمانی در روز قیامت از آن کسی است که بنده ای را به خدا فراخوانده و او استجاب کرده و سخن او را پذیرفته و خدا را اطاعت کرده و خدا او را وارد بهشت می کند؛ اما آن دعوت کننده را به خاطر اینکه علمش را رها کرد و از هوای نفس و آرزوی دراز تبعیت کرد، به جهنم می اندازد؛ که تبعیت از هوای نفس، مانع [پیروی] از حق می شود و آرزوی دراز آخرت را از یاد می برد.

الکافی، ج ۱، ص ۴۴

۱ . يَأْكُلُونَ طَيِّبَاتِ الطَّعَامِ وَ الْوَأَنهَا وَ يَرْكَبُونَ الدَّوَابَّ وَ يَتَرَبَّنُونَ بَرِيْنَةَ الْمَرْأَةِ لِرُؤُجِهَا وَ يَتَّبِعُونَ تَبْرِجَ النِّسَاءِ وَ زِيْنُهُمْ مِثْلُ زِيِّ الْمُلُوكِ الْجَبَابِرَةِ هُمْ مُنَافِقُو هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ شَارِبُوا الْقَهْوَاتِ لَاعِيُونَ بِالْكَعَابِ رَاكِبُونَ الشَّهَوَاتِ تَارِكُونَ الْجَمَاعَاتِ رَاقِدُونَ عَنِ الْعَتَمَاتِ مُفْرَطُونَ فِي الْغَدَوَاتِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا يَا ابْنَ مَسْعُودٍ

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ فِي كَلَامٍ لَهُ الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ رَجُلٌ عَالِمٌ أَخَذَ بِعِلْمِهِ فَهَذَا نَاجٍ وَ عَالِمٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ فَهَذَا هَالِكٌ وَ إِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذُونَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ وَ إِنَّ أَشَدَّ أَهْلَ النَّارِ نَدَامَةً وَ حَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَ قَبِلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ أَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ وَ اتِّبَاعِهِ الْهَوَى وَ طُولِ الْأَمَلِ أَمَا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ طُولُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْآخِرَةَ.

تدبر

(۱) « اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً »:

خدا (= معبود) کسی است که هدف و مقصود، و مبنای تمام تصمیم‌گیری‌های انسان می‌باشد و انسان از او اطاعت می‌کند. تعبیر «خدایش را هوای نفس قرار داد» نشان می‌دهد هر انسانی حتماً خدایی دارد که بپرستد (نگاه کنید به «نکات ترجمه»); و اگر کسی خدای واقعی را انکار کرد، «دل‌خواه»‌های فوری و فوتی‌اش (= هوای نفس) را به جای خدا قرار می‌دهد. و آیه می‌فرماید اگر کسی صرفاً آنچه را دلش می‌خواهد مبنای تصمیم‌گیری در زندگی‌اش قرار داد، دیگر نه اهل شنیدن حقیقت خواهد بود (و اگر هم بشنود در گوشش فرو نمی‌رود) (جلسه ۱۴۰، تدبر ۱) و نه اهل فهمیدن حقیقت؛ و حتی اگر علم هم داشته باشد؛ باز هدایت نخواهد شد.

(۲) « اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً »:

عبارت «و بر شنوایی‌اش و قلبش مهر پایان نهاد و بر دیده‌اش پرده‌ای افکند» توضیح و تفسیر عبارت «خداوند او را دانسته به گمراهی انداخت» می‌باشد و می‌خواهد بگوید اگر کسی مبنای تصمیم‌گیری‌هایش را دل‌خواه‌هایش قرار داد، دیگر چشم و گوش و دل وی، کار معرفتی‌ای که باید انجام دهند انجام نمی‌دهند. (المیزان ۱۸/ ۱۷۳)

نکته تخصصی:

هم در بحث‌های روانشناسی و هم در مباحث جامعه‌شناسی معرفت، از تاثیر عوامل غیرمعرفتی بر معرفت سخن می‌گویند؛ و برخی این تاثیر را اجتناب‌ناپذیر می‌دانند و لذا امکان دستیابی به علم واقعی (که کشف حقیقت باشد) را انکار می‌کنند.

این آیه، مدعای فوق را از جهتی می‌پذیرد؛ و از جهتی اصلاح می‌کند:

می‌پذیرد، زیرا «اضلال از روی علم» را قبول کرده، و نشان داده که اگر کسی مبنای تصمیم‌گیری‌هایش دلخواه‌هایش باشد، به چنان وضعیتی مبتلا می‌شود؛ که دیگر نه با شنیدن و نه با قوای فاهمه خود، و نه حتی با دیدن، نمی‌تواند حق و حقیقت را درست تشخیص دهد.

اصلاح می‌کند، زیرا این را نه وضعیت همگانی انسانها، بلکه وضعیت کسانی می‌داند که مبنای زندگی را هوای نفس قرار داده‌اند؛ و

البته متفکران غربی حق دارند چنان عمومیتی را معتقد شوند؛ زیرا در جامعه‌ای زندگی می‌کنند که «مبنای زندگی را هوای نفس قرار دادن» در قالب یک مکتب فکری به نام «لیبرالیسم» به عنوان آخرین منزل رشد جوامع انسانی در طول تاریخ (نظریه پایان تاریخ، فوکویاما) قلمداد شده است؛

و «لیبرالیسم» یعنی اصالت آزادی،

یعنی مهمترین مبنای زندگی این باشد که آزاد باشم؛

یعنی هر چه دلم می خواهد انجام دهم؛ یعنی معبود قرار دادن هوای نفس؛

و خداوند تصریح کرده که کسی را که چنین باشد، او را بر اساس علم به ضلالت می افتد.

(۳) «وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ»: اینکه کسی علم داشته باشد و به ضلالت بیفتد، در آیات دیگر قرآن هم مورد تاکید قرار گرفته (نمل/۱۴). در واقع، این گونه نیست که علم و هدایت، و یا جهل و گمراهی، لازم و ملزوم باشند. بلکه تنها وقتی عالم به علمش ملتزم بماند هدایت می شود، و گرنه وقتی علم باشد اما زمام انسان به دست هوای نفس باشد، هدایتی در کار نخواهد بود (المیزان ۱۸/۱۷۳)

به تعبیر دیگر، علم داشتن برای هدایت شدن کافی نیست. باید انسان دلخواه‌هایش را هم مدیریت کند. اگر مدیریت انسان به دست دلخواه‌هایش بیفتد، حتی علی‌رغم علم داشتن، گمراه می شود. (حدیث ۲)

(۴) «مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ ... فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ»:

در این آیه، با اینکه خود شخص مقصر است (به جای اینکه خدا و حقیقت محض را مبنای خود قرار دهد، دلخواه‌های خود را مبنا قرار داده) با این حال، چرا گمراه شدن وی و عدم امکان هدایتش را به خدا برگرداند و خدا را فاعل این کار دانست؟ (و فقط اینجا نیست؛ در جاهای دیگر هم قرآن به ضلالت افتادن افراد را به خدا نسبت می دهد، مثلاً: بقره/۱۲۰؛ غافر/۳۳)

الف. از باب تاکید بر توحید افعالی: اینکه همه چیز و همه کاری در عالم به خدا برمی گردد؛ و این گونه نیست که اینها که گمراه می شوند از دایره ربوبیت خدا خارج شده باشند.

ب. خدا حق و حقیقت محض است و هیچ مقابلی ندارد، و لذا نه تنها همه حقایق ریشه در او دارند، بلکه حتی باطل بودن هر باطلی هم تنها و تنها در پرتوی این حقیقت محض است که معلوم می شود. (توضیح بیشتر این مطلب را در برهان صدیقین علامه طباطبایی می توانید بیابید)

ج. ...

(۵) «أَفَرَأَيْتَ ... أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»:

این مطلب که عده‌ای که مبنای زندگی خود را دلخواه‌های خود قرار می دهند، حتما گمراه می شوند و علی‌رغم برخورداری از ابزارهای متعارف معرفتی، راهی به حقیقت نمی‌برند، یک مطلبی نیست که نیاز به تجزیه و تحلیل، و یا بررسی و مقایسه کردن و عبرت گرفتن داشته باشد. لذا نفرمود «افلا تعقلون» و یا «فاعتبروا»؛ بلکه فرمود: «آیا متذکر نمی‌شوید؟». متذکر شدن، صرفاً نیاز به توجه کردن دارد. یعنی فقط اگر توجه کنید می‌فهمید. شاید به همین جهت هم هست که شروع آیه را با «مگر ندیدی» قرار داد. ما در جایی می‌گوییم «مگر ندیدی؟» که مطلب کاملاً واضح و آشکار باشد، و شخص فقط باید به آن مطلب توجه کند.

و واقعا راست می‌گوید.

مشاهده شکاکیت گسترده‌ای که در دوره مدرن دامن‌گیر جوامع علمی و دانشگاهی شدی و حتی امروزه در کمال تعجب به عنوان علامت آزاداندیشی بدان افتخار می‌کنند، نیاز به هیچ تجزیه و تحلیلی ندارد! همین که توجه کنید می‌بینید هر جا لیبرالیسم در وادی زندگی انسان پا گذاشته، شکاکیت را هم با خود به ارمغان آورده است. آنچه جای تعجب دارد که این وضعیت گمراهی و درماندگی، به عنوان علامت فرهیختگی و روشنفکری القا می‌شود!

﴿۶﴾ «خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً»:

چرا در مورد شنوایی و دل، تعبیر مهر کردن را به کار برد و در مورد دیدگان، تعبیر پرده را؟ چرا برای همه تعبیر مهر کردن یا پرده گذاشتن را به کار نبرد؟

...

﴿۱۵۹﴾ سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۴ وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ

عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ۱۳۹۵/۶/۴

ترجمه

و گفتند چیزی جز زندگی دنیای مان نیست، می‌میریم و زنده می‌شویم؛ و جز روزگار هلاکمان نمی‌کند؛ در حالی که بدان مطلب هیچ علمی ندارند؛ آنها فقط گمانه می‌زنند.

نکات ترجمه‌ای و نحوی (در کانال نگذاشتم)

«ما هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا»: عبارت «حیاتنا دنیا» خبر برای «هی» است که خودش دو گونه اعراب شده است. برخی خبر را «حیات» دانسته‌اند و «الدنیا» را صفت برای «حیات» (اعراب القرآن الکریم، ج ۳، ص ۲۱۹؛ الجدول فی اعراب القرآن، ج ۲۵، ص: ۱۵۴) که بر همین اساس ترجمه شد؛ اما برخی خود این را جمله‌ای دانسته‌اند که «حیاتنا» مبتدا و «الدنیا» خبر آن است (اعراب القرآن و بیانه، ج ۹، ص ۱۵۵) که چنین معنی می‌شود: «چنین نیست مگر اینکه زندگی ما دنیاست»

حدیث

۱) به امام صادق ع عرض شد که اقسام مختلف کفر را برایمان بیان کنید. فرمودند:

کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است. یکی کفر جحود [= انکار حقیقت] است که خود جحود بر دو قسم است؛ و کفر از جهت ترک آنچه خدا بدان دستور داده است؛ و کفر براءت (بیزاری جستن) و کفر نعمت.

اما کفر جحود [انکار حقیقت] جحود نسبت به ربوبیت است؛ و این سخن کسانی است که می‌گویند نه پروردگاری هست و نه بهشتی هست و نه جهنمی؛ و این دیدگاه دو گروه از زندیق‌ها [= کافران] است که به آنها «دهریه» [منسوب به «دهر»] به معنای روزگار] گفته می‌شود و آنها کسانی‌اند که می‌گویند: «جز روزگار هلاکمان نمی‌کند» و این دینی است که خودشان بر

اساس هرچه به نظرشان جالب می‌رسید درست کردند بدون اینکه بر جای محکمی تکیه کنند و یا در مورد آنچه می‌گویند تحقیقی انجام داده باشند و خدا در موردشان فرمود: «آنها فقط گمان می‌کنند» که مطلب آن گونه است که آنها می‌گویند. و نیز [در مورد اینها] فرمود: «کسانی که کفر ورزیدند برایشان یکسان است که آیا آنها را هشدار بدهی یا ندهی، ایمان نمی‌آورند» یعنی به وحدانیت خدا ایمان نمی‌آورند.

پس این یکی از وجوه کفر به معنای جحود [انکار حقیقت] بود؛ اما وجه دیگری که باز از جنس جحود [انکار حقیقت] است، جحود از روی معرفت و شناخت است؛ و آن این است که شخص انکار کننده، حقیقت را انکار می‌کند در حالی که می‌داند که آن مطلب حق است و حقانیتش نزد وی اثبات شده است که خداوند عز و جل در مورد اینها می‌فرماید: «و آنها [حقیقت] را انکار کردند در حالی که بدان یقین داشتند، به خاطر ستمگری و برتری‌خواهی» (نمل/۱۴) و نیز فرمود: «و قبل از اینکه [حضرت محمد ص] بیاید نسبت به کافران طلب پیروزی می‌کردند [اشاره به یهودیان مدینه که قبل از بعثت پیامبر ص وقتی از جانب مشرکان مورد آزار قرار می‌گرفتند، می‌گفتند بزودی پیامبری برای ما می‌آید که ما را بر شما پیروز می‌گرداند] اما هنگامی که آنچه را که می‌شناختند نزدشان آمد، بدان کفر ورزیدند پس لعنت خدا بر کافران» (بقره/۸۹) پس این بود تفسیر دو وجه جحود؛ اما وجه سوم از کفر، کفر به نعمتهاست ...

الکافی، ج ۲، ص ۳۹۰

عَلِيُّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الزُّبَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنْ وُجُوهِ الْكُفْرِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ الْكُفْرُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجُهٍ فَمِنْهَا كُفْرُ الْجُحُودِ وَ الْجُحُودُ عَلَى وَجْهَيْنِ وَ الْكُفْرُ بِتَرْكِ مَا أَمَرَ اللَّهُ وَ كُفْرُ الْبِرَاءَةِ وَ كُفْرُ النَّعَمِ فَأَمَّا كُفْرُ الْجُحُودِ فَهُوَ الْجُحُودُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ هُوَ قَوْلُ مَنْ يَقُولُ لَا رَبَّ وَ لَا جَنَّةَ وَ لَا نَارَ وَ هُوَ قَوْلُ صِنْفَيْنِ مِنَ الزَّنَادِقَةِ يُقَالُ لَهُمُ الدَّهْرِيَّةُ وَ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ «وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» وَ هُوَ دِينٌ وَضَعُوهُ لِأَنْفُسِهِمْ بِالْإِسْحْسَانِ عَلَى غَيْرِ تَبْتُّتٍ مِنْهُمْ وَ لَا تَحْقِيقٍ لِشَيْءٍ مِمَّا يَقُولُونَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» أَنَّ ذَلِكَ كَمَا يَقُولُونَ وَ قَالَ «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» يَعْنِي بِتَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى فَهَذَا أَحَدُ وُجُوهِ الْكُفْرِ وَ أَمَّا الْوَجْهُ الْآخَرُ مِنَ الْجُحُودِ عَلَى مَعْرِفَةٍ وَ هُوَ أَنْ يَجْحَدَ الْجَاحِدُ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ قَدْ اسْتَقَرَّ عِنْدَهُ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتَهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ غُلُوبًا» وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» فَهَذَا تَفْسِيرُ وَجْهَيْ الْجُحُودِ وَ الْوَجْهُ الثَّلَاثُ مِنَ الْكُفْرِ كُفْرُ النَّعَمِ...^۱

۱. حدیث مرتبیطی در جلسه ۱۴۸، حدیث ۳ آمد و در پاورقی همان جلسه هم متن کامل حدیث فوق آمده است. ضمناً این دو حدیث هم به این

مطلب بسیار نزدیکند:

(۱) از امام صادق ع روایت شده است:

کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است:

الف. کفر جحود [= انکار حقیقت]، که خود بر دو قسم است: انکار با وجود علم؛ و انکار بدون علم. اما کسانی که بدون اینکه به علم برسند انکار کردند همان‌هایی‌اند که خداوند این گونه از آنها حکایت کرده است: «و گفتند چیزی جز زندگی دنیایمان نیست، می‌میریم و زنده می‌شویم؛ و جز روزگار

(۱) «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»:

در آیه قبل بیان کرد که چون آنها مبنای تصمیم‌گیری‌شان هوای نفسشان قرار دادند، نظام معرفتی‌شان مختل شد. (جلسه ۱۵۸، تدبر ۲) در این آیه ادامه می‌دهد که وقتی نظام معرفتی کسی مختل شود، مبنای باورهایش را نه علم معتبر، بلکه ظن و گمان قرار خواهد داد.

در واقع، یک انسان عاقل، از معرفت شروع می‌کند و بر اساس شناخت معتبری که از هدف (معبود) و مسیر رسیدن به هدفش به دست می‌آورد، تصمیم‌گیری می‌کند. (ابتدا شناخت معتبر، بعد تصمیم درست) اما کسی که مبنای تصمیم‌گیری را تبعیت از دل‌خواه‌ها قرار داد، از انتها شروع کرده، و لذا شناختش هم مختل می‌شود (ابتدا تصمیم بر اساس هوای نفس، بعد به هم ریختن مبناهای شناخت)

این بیان دیگری از همان تسویل شیطان است که وقتی انسان میلش به سوی باطل بود، باب توجیه‌گری باز می‌شود و شناختش هم دچار اختلال می‌گردد. (جلسه ۱۵۱، تدبر ۴)

(۲) کسی که بخواهد مبنای زندگی را روی دلخواه‌های نفسش قرار دهد، اولین معرفتی را که باید انکار کند، تا بتواند رفتارهای خود را توجیه کند، منحصر کردن زندگی به دنیا و انکار زندگی پس از مرگ است. (ما هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا)

هلاکمان نمی‌کند؛ در حالی که بدان مطلب هیچ علمی ندارند؛ آنها فقط گمانه می‌زنند... و نیز «بدرستی که کسانی که کفر ورزیدند، برایشان یکسان است که آیا هشدارشان بدهی یا ندهی؛ ایمان نمی‌آورند» (بقره/۶) اینها کفر ورزیدند و حقیقت را انکار کردند بدون اینکه شناختی داشته باشند؛ و اما ...

تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۳۲

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عُمَرَ الزُّبَيْدِيِّ [الزُّبَيْرِيِّ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الْكُفْرُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَلَى خَمْسَةِ وُجُوهِ - فَمِنْهُ كُفْرٌ بِجُحُودٍ وَهُوَ عَلَى وَجْهَيْنِ جُحُودٌ بِلَعْمٍ وَ جُحُودٌ بَعْيَرِ عِلْمٍ فَأَمَّا الَّذِينَ جَحَدُوا بِعَيْرِ عِلْمٍ فَهُمْ الَّذِينَ حَكَاهُ اللَّهُ عَنْهُمْ فِي قَوْلِهِ «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» وَقَوْلِهِ «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» فَهَؤُلَاءِ كَفَرُوا وَ جَحَدُوا بِعَيْرِ عِلْمٍ وَأَمَّا ...

(۲) عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمُرْتَضَى فِي رِسَالَةِ الْمُحْكَمِ وَ الْمُتَشَابِهِ، نَقَلًا مِنْ تَفْسِيرِ النُّعْمَانِيِّ بِإِسْنَادِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: وَ أَمَّا احْتِجَاجُهُ عَلَى الْمُلْحِدِينَ فِي دِينِهِ وَ كِتَابِهِ وَ رُسُلِهِ، فَإِنَّ الْمُلْحِدِينَ أَقْرَبُوا بِالْمَوْتِ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بِالْخَالِقِ، فَأَقْرَبُوا بِأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا ثُمَّ كَانُوا، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ... وَ أَمَّا الرَّدُّ عَلَى الدَّهْرِيَّةِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ الدَّهْرَ لَمْ يَزَلْ أَبَدًا عَلَى حَالٍ وَاحِدَةٍ وَ أَنَّهُ مَا مِنْ خَالِقٍ وَ لَا مُدَبِّرٍ، وَ لَا صَانِعٍ، وَ لَا بَعَثَ وَ لَا نُشُورٍ، قَالَ تَعَالَى حِكَايَةَ لِقَوْلِهِمْ:

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ، وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا إِلَى قَوْلِهِ: أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ مِثْلُ هَذَا فِي الْقُرْآنِ كَثِيرٌ وَ ذَلِكَ عَلَى مَنْ كَانَ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ هَذِهِ الْمَقَالَةَ، وَ مَنْ أَظْهَرَ لَهُ الْإِبْطَانَ وَ أَبْطَانَ الْكُفْرَ وَ الشَّرْكَ وَ بَقُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ كَانَ [كَانُوا] سَبَبَ هَلَاكِ الْأُمَّةِ...

الفصول المهمة في أصول الأئمة (تكملة الوسائل)، ج ۱، ص ۳۴۶

همچنین کسی که بخواهد مبنای زندگی را روی دلخواه‌های نفسش قرار دهد، وجود خالق‌ی که تدبیری برای انسان داشته باشد باید انکار کند؛ و مردن را هم فقط به گذشت روزگار حواله کند. (ما يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ) و این دو باور، هیچکدام هیچ پشتوانه معرفتی ندارد (ما لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ)؛ منکران آخرت و منکران تدبیرمندی جهان، تنها دلیلشان این است که «چنین گمان می‌کنند». (إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ)

آیا واقعا می‌شود در مهمترین مساله زندگی صرفا به یک گمان اکتفا کرد؟ (جالب است که بسیاری از انسانها برای کوچکترین عمل دینی دنبال فلسفه می‌گردند؛ و اینکه خدا گفته را دلیل کافی نمی‌دانند؛ اما برای مهمترین مساله وجودی خود (که آیا وجودشان بعد از مرگ امتدادی دارد یا نه) با یک حدس و گمان شخصی راضی می‌شوند؟

چرا؟

چون مبنای خود را نه بر حق و حقیقت، بلکه بر تبعیت از دلخواه خود گذاشته‌اند (آیه قبل). کسی که مبنا و هدفش را دلخواه خود بگذارد، روش رسیدن به مطلوب را نه علم و معرفت واقع‌نما، بلکه هرچه به ذهنش برسد (حدس و گمان شخصی) قرار می‌دهد.

شاید بدین جهت است که دوره مدرن، دوره‌ای است که این اندازه به شکاکیت بها داده می‌شود و اصرار هست که به همه بقبولانند که راه معرفت مسدود است و باید نسبی‌گرا بود؛ و شیرین‌تر اینکه در همین ادعای خود کاملا مطلق‌گرایند و این ادعای خود را نتیجه تحقیقات گسترده خود (یعنی محصول معرفت) می‌شمرند!

(۳) «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»: کسی که مبنای زندگی‌اش را هوای نفسش قرار داده (آیه قبل)، هم زندگی پس از مرگ را منکر می‌شود و هم وجود خدای مدبر را. (توضیح بیشتر در همین آیه، تدبیر ۲) چنین افرادی فقط در جامعه‌ای که رسماً کافرند، نیستند. در میان پیروان ادیان مختلف هم عده‌ای همین گونه‌اند.

ظاهرا به همین جهت است که خداوند در جای دیگر (مائده/۶۹) تصریح کرد که اسم این دین و آن دین مهم نیست؛ مهم این است که ایمان به خدا و آخرت و سپس عمل صالح در کار باشد (جلسه ۱۵۷، تدبیر ۱)

یعنی در میان جامعه دینی هم عده‌ای هستند واقعا ایمان به خدا و آخرت، و در نتیجه عمل واقعا صالح ندارند؛ بلکه آنها هم تابع هوای نفس خودند و فقط اسم دین را یدک می‌کشند.

پس این آیه (جائیه/۲۴) و آیه مذکور (مائده/۶۹) یک واقعیت را بیان می‌کنند که این واقعیت، ممکن است در جامعه کفر رخ دهد و یا در جامعه مسلمانان (یا مسیحیان یا یهودیان یا ...) و در آنجا (مائده/۶۹) تاکید کرد که اسم مهم نیست.

(۴) «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا ... وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا ... وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»:

نگفتند «نمی‌دانیم که آیا بعد از زندگی دنیا خبری هست یا نه»؛ و نگفتند که «نمی‌دانیم غیر از روزگار هم کسی در مردن ما نقش دارد یا نه»؛

بلکه در هر دو مورد گفتند که خبری نیست و کسی نقش ندارد.

اما دلیلشان چه بود؟ صرفا اینکه چنین گمان می‌کردند.

قرآن دارد منطق آنها را به چالش می‌کشد. نشان می‌دهد کسانی که خدا چشم و گوش و دل آنها را از درک حقیقت عاجز کرده (آیه قبل) با چه منطقی سخن می‌گویند.

چه اندازه منطق ما در بحث کردنها این گونه است؟ آیا وقتی از چیزی خوشمان نمی‌آید اما در موردش اطلاع کافی نداریم، می‌گوییم «نمی‌دانیم» یا می‌گوییم «این گونه نیست؟»

۵) «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا»: با اینکه اینها منکر زندگی بعد از مرگ هستند، چرا گفتند: «می‌میریم و زنده می‌شویم» در حالی که جا داشت بگویند «زنده می‌شویم و می‌میریم»؟

الف. منظور این است که برخی می‌میریم و برخی دیگر به دنیا می‌آیند و در واقع اشاره‌ای است به استمراری که در روزگار هست؛ موید این برداشت، جمله بعدی است که «جز روزگار هلاکمان نمی‌کند» (المیزان، ج ۱۸، ص ۱۷۵)

ب. برخی گفته‌اند گویندگان این سخنان معتقد به تناسخ بوده‌اند (که انسان بعد از مرگش در بدن دیگری دوباره به دنیا برمی‌گردد). علامه طباطبایی می‌گویند این سخن بخودی خود می‌توانست درست باشد، اما با تعبیر بعدی آیه (جز روزگار هلاکمان نمی‌کند) و بویژه عبارتی که در آیه بعد آمده (اگر راست می‌گویید پدران ما را بیاورید) سازگار نیست چون مخصوصاً این جمله اخیر نشان می‌دهد که آنها معتقد بوده‌اند انسان با مردن پوچ و نابود می‌شود. (المیزان ۱۸ / ۱۷۵)

ج. ...

۱۶۰) سوره أعراف (۷) آیه ۵۱

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ

۱۳۹۵/۶/۵

هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ

ترجمه

[مقدمه: در آیه قبل، بهشتیان در پاسخ به درخواست جهنمیان - که از آب و روزی‌های خود به ما هم بدهید- می‌گویند: خدا حرام کرده اینها را بر کافران؛ و خداوند در این آیه توضیح می‌دهد این کسانی که بر آنها نعمتهای بهشتی حرام شده، چه کسانی‌اند]

کسانی که دین‌شان را سرگرمی و بازی قرار دادند و زندگی دنیا مغرورشان کرد؛ پس، امروز آنها را فراموش می‌کنیم همان گونه که این دیدار امروزشان [= رسیدنشان به امروز] را فراموش کردند و روال‌شان بر این بود که [فقط] آیات و نشانه‌های ما را انکار کنند.

«دین» اصل این ماده، به معنای نوعی اطاعت و تسلیم شدن و خضوع در مقابل یک برنامه یا مقررات معین است؛ و با این ملاحظه، سه استعمال معروف دارد. یکی به صورت «دین» که به معنای بدهی و قرض است (تدایتم بدین؛ بقره/۲۸۲) که در واقع یک نوع ذلت برای بدهکار می‌آورد و وی را تحت قوانین خاصی قرار می‌دهد؛ دوم به معنای «حکم و جزا» است (مالک یوم الدین) از این جهت که یک قوانینی است که شخص مجبور می‌شود به آن تن دهد؛ و سومی هم به معنای شریعت و آیین است (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۲۸۹؛ معجم المقاییس اللغه، ج ۲، ص ۳۱۹) که در این آیه همین معنای اخیر مد نظر است. با اینکه دین و شریعت در حقیقت یک چیزند، اما در تفاوت آنها گفته‌اند که از این جهت شریعت گفته می‌شود که راهی است که قرار است پیموده شود (شارع = جاده) اما از این جهت، دین می‌گویند که قرار است با آن خداوند اطاعت شود؛ برای همین شریعت به تک‌تک افراد نسبت داده نمی‌شود؛ اما دین نسبت داده می‌شود (نمی‌گویند شریعت زید و عمرو، اما می‌گویند دین زید و عمرو) (الفروق فی اللغه/۲۱۶)

«لهو» به معنای هر آنچه که انسان را از چیزی به چیز دیگر مشغول کند (معجم المقاییس اللغه، ج ۵، ص ۲۱۳) و تدریجا در مورد اموری به کار رفته که انسان را از کاری که به وی مربوط می‌شود و برایش اهمیت دارد، به خود مشغول کند (مفردات ألفاظ القرآن/۷۴۸) ولذا معادل مناسب برای آن در فارسی «سرگرمی» است.

درباره معنای «لعب» و تفاوتش با «لهو» و تفاوت این دو با «عبث» در جلسه ۱۳۷ توضیحاتی گذشت.

«عَرَّ»: ماده «غرر» و مصدر آن «غرور» از الفاظی است که به معنای متعددی (از جمله در قرآن کریم) به کار رفته است. برخی گفته‌اند اصل همه این معانی آن است که بر اثر تاثیر چیزی، غفلتی حاصل شود (و فرق آن با غفلت به طور کلی را هم در همین دانسته‌اند) و همه معانی دیگر مانند فریب و خدعه و نادانی و بزرگواری و ضمانت و ترک خوردن و زیارویی و برده و سرور و لبه تیز شمشیر و ... را از لازمه‌های همین معنا دانسته‌اند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۲۰۷) و انصاف این است که حتی اگر نتوانیم در خصوص تمامی کاربردهای این واژه در زبان عربی، این بیان را بپذیریم، در تمامی مشتقات این واژه در قرآن، این بیان قابل دفاع است.^۱

۱. برخی از ابتدا معتقد شده‌اند که همه معانی مختلف آن، به سه معنای مختلف برمی‌گردد: «مثال و الگو» (مثلا در مورد «عَرَّ: شکاف در هر چیزی ویا محل تا خوردن لباس» از این جهت که با تا کردن، نمونه لباس دوباره تکرار می‌شود «غریر: ضامن، کسی که ضمانت کس دیگر را انجام می‌دهد» که گویی او مثال و نمونه کسی است که مورد ضمانت قرار گرفته، یا «وَلَدَتْ فَلَانَةَ اَوْلَادِهَا عَلٰی غَرَارٍ وَّاحِدٍ» یعنی بچه‌هایش یکی پس از دیگری با یک روال و شبیه هم به دنیا آمدند)، «نقصان» (که مخصوصا کاربرد این معنا در حوزه معاملات معروف است «بیع غَرَر: معامله‌ای که ابهام و ریسک آن زیاد و وضعیت امور مورد معامله دچار ابهام باشد و احتمال ضرر کردن در آن جدی باشد») و «کرامت و ارج» (چنانکه «عُرَّه ی هر چیزی به معنای آن بخش ارزشمند آن است چنان غره هر ماه، سه شب اول ماه است یا غره اسب، سفیدی روی پیشانی او را گویند) (معجم المقاییس اللغه، ج ۴، ص ۳۸۰-۳۸۲)

برخی دیگر هم کوشیده‌اند همه معانی آن را به یک معنا بازگردانند؛ اما آن معنای واحد را چیز دیگری دانسته‌اند. مثلا راغب اصفهانی بر این باور است که: «عُرَّه» غفلتی است که در حال بیداری برای انسان پیش می‌آید و اصل آن از «عُرَّ» است که اثر ظاهر از هر چیزی است، مانند «غره اسب» (پیشانی سفید اسب) یا غرار شمشیر (تیزی و برندگی آن) یا غرّ لباس (محل تاخوردگی لباس که در اطو کردن مورد توجه است) و «عُرَّه ماه» سه شب

درباره غرور در جلسه ۶ (انفطار/۶) و جلسه ۷۷ (حدید/۱۴) به ویژه تدبرهای ۳ و ۴ نکاتی گذشت.

«نَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا» ماده «نسی» به معنای فراموشی و از یاد بردن است. و ظاهراً از آنجا که به کار بردن چنین واژه‌ای در مورد خدا به معنای حقیقی امکان ندارد، برخی گفته‌اند این ماده در دو معنا به کار می‌رود و معنای دوم آن «ترک کردن» است [که به کار بردن این معنا در مورد خداوند بی‌اشکال است] (معجم المقاییس اللغه، ج ۵، ص ۴۲۲). در حالی که به نظر می‌رسد، اگرچه واقعا این کلمه در مورد خدا به همین معنای اخیر به کار می‌رود، اما از باب وجود یک معنای دیگر نیست؛ بلکه در این آیات از فن بلاغی «مشاکله» استفاده شده است و آن این است که لفظی را به ازای لفظ دیگر و در مقابل آن به کار می‌برند، هرچند معنای دقیق این دو با هم تفاوت دارد که گویی این دومی هم دارد با اولی مقابله به مثل می‌کند (الجدول فی إعراب القرآن، ج ۸، ص ۴۲۷). در این آیه کافران واقعا آخرت را فراموش کردند و سزاوار جهنم شدند، و خدا این معنا را که «آنها را به نتیجه عملشان می‌رساند و در عذاب رها می‌کند» را با همان تعبیر «آنها را فراموش می‌کند» بیان کرد.

«یجحدون» از ماده «جحد» است. اصل معنای این ماده به معنای «کم خیر بودن» است و شخص «جَحَدَ» به فرد بخیلی می‌گویند که خود را فقیر می‌نمایاند تا خیرش به کسی نرسد. از این ماده کلمه «جحود» و فعل «جَحَدَ» درست شده که به معنای انکار (در مقابل اقرار) است یعنی حقیقتی را - حتی علی‌رغم اینکه آن را بداند - انکار می‌کند (معجم المقاییس اللغه، ج ۱، ص ۴۲۶؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۸۸) و در همین معنا در قرآن کریم به کار رفته است.

حدیث

۱) از امام رضا (ع) در مورد سخن خدای عز و جل که می‌فرماید: «خدا را فراموش کردند پس آنها را فراموش کرد» سوال شد.

فرمودند:

خدای تبارک و تعالی فراموشی ندارد و سهو نمی‌کند؛ و فقط مخلوقی که حادث است (نبوده و بعداً پیدا شده) فراموشی و سهو دارد. آیا نشنیده‌ای که خداوند عز و جل می‌فرماید «و پروردگارت فراموشکار نبوده است.» (توبه/۶۷) بلکه خداوند مجازات کسی که او و دیدار روز قیامت را فراموش کرده این قرار داده که خودشان را فراموش کنند؛ چنانکه فرمود: «و همانند کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، [خداوند کاری کرد که] خودشان را از یادشان برد؛ که اینها هستند» (مریم/۶۴) و این سخن خداوند عز و جل که فرمود: «پس، امروز آنها را فراموش می‌کنیم همان گونه که این دیدار امروزشان را فراموش کردند» (اعراف/۵۱) یعنی آنها را رها می‌کنیم، چنان که ایشان آماده شدن برای این دیدار امروزشان را رها کردند....

التوحید (للصدوق)، ص ۱۶۰

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلْبِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفُ بِعَلَّانٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ عِمْرَانُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّقَّامِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أُخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ

اول هر ماه؛ و «أغرَّ» شخص بزرگواری و کریم و زیبارو؛ و «غرور» هر چیزی از مال و جاه و شهوت و شیطان که انسان را به غفلت بیندازد چنانکه «غررت فلانا» یعنی او را به غفلت انداختم و به آنچه از او می‌خواستیم دست یافتیم (مفردات ألفاظ القرآن/۶۰۳-۶۰۴)

بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَنْسَى وَ لَا يَنْسَهُوَ وَ إِنَّمَا يَنْسَى وَ يَنْسَهُوَ الْمَخْلُوقُ الْمُحَدَّثُ أَوْ لَا تَسْمَعُهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» وَ إِنَّمَا يُجَازِي مَنْ نَسِيَهُ وَ نَسِيَ لِقَاءَ يَوْمِهِ بِأَنْ يُنْسِيَهُمْ أَنفُسَهُمْ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» أَيْ تَرَكُّهُمْ كَمَا تَرَكُّوا لِاسْتِعْدَادِ لِلِقَاءِ يَوْمِهِمْ هَذَا...^۱

(۲) امیرالمومنین ع می فرماید:

کسی که دین خدا را سرگرمی و بازی قرار دهد، خداوند سبحان او را در آتش جهنم وارد می کند و جاودانه در آن خواهد ماند.

تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۸۷، ح ۱۴۳۸

مَنْ اتَّخَذَ دِينَ اللَّهِ لَهْوًا وَ لَعِبًا أَذْخَلَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ النَّارَ مُخَلَّدًا فِيهَا.

(۳) امام حسین ع در مسیر کربلا فرمود:

براستی که دنیا تغییر چهره داده و غریبه شده و خوبی ها پشت کرده اند و از آن چیزی باقی نمانده است مگر به اندازه رطوبتی که در ته ظرفی مانده؛ و مگر زندگی حقارت باری، همچون چراگاهی که جز گیاه بیماری زا و بی مصرف چیزی در آن نمی روید.

۱. این حدیث هم مضمونش مشابه است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ بُكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ مَطْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْأَحْدَبِ الْجُنْدُبِيِّ نَيْسَابُورَ قَالَ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي بَحْطَةَ حَدَّثَنَا طَلْحَةُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ أَبِي مَعْمَرِ السَّعْدَانِيِّ أَنَّ رَجُلًا أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي قَدْ شَكَّكَتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنَزَّلِ قَالَ لَهُ ع تَكَلَّمْتَ أَمْكَ وَ كَيْفَ شَكَّكَتَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنَزَّلِ قَالَ لَأَنِّي وَجَدْتُ الْكِتَابَ يُكَذِّبُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَكَيْفَ لَا أَشْكُ فِيهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ لَيُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ لَا يُكَذِّبُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ لَكِنَّكَ لَمْ تَرْزُقْ عَقْلًا تَنْتَفِعُ بِهِ فَهَاتِ مَا شَكَّكَتَ فِيهِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لَهُ الرَّجُلُ إِنِّي وَجَدْتُ اللَّهَ يَقُولُ «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» وَ قَالَ أَيْضًا «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» وَ قَالَ «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» فَمَرَّةٌ يُخْبِرُ أَنَّهُ يَنْسَى وَ مَرَّةٌ يُخْبِرُ أَنَّهُ لَا يَنْسَى فَأَنَّى ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ...

فَقَالَ عَلِيُّ ع قُدُّوسٌ رَبُّنَا قُدُّوسٌ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلُوًّا كَبِيرًا نَشْهَدُ أَنَّهُ هُوَ الدَّائِمُ الَّذِي لَا يَزُولُ وَ لَا نَشْكُ فِيهِ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَ أَنَّ الْكِتَابَ حَقٌّ وَ الرُّسُلَ حَقٌّ وَ أَنَّ التَّوَابَ وَ الْعِقَابَ حَقٌّ فَإِنَّ رُزْقَ زِيَادَةَ إِيمَانٍ أَوْ حُرْمَتَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ بِيَدِ اللَّهِ إِنْ شَاءَ رَزَقَكَ وَ إِنْ شَاءَ حَرَمَكَ ذَلِكَ وَ لَكِنْ سَأَعْلَمُكَ مَا شَكَّكَتَ فِيهِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَإِنْ أَرَادَ اللَّهُ بِكَ خَيْرًا أَعْلَمَكَ بِعِلْمِهِ وَ تَبَّتْكَ وَ إِنْ يَكُنْ شَرًّا ضَلَلْتَ وَ هَلَكْتَ أَمَا قَوْلُهُ «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» إِنَّمَا يُعْنِي نَسُوا اللَّهَ فِي دَارِ الدُّنْيَا لَمْ يَعْمَلُوا بِطَاعَتِهِ فَنَسِيَهُمْ فِي الْآخِرَةِ أَيْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ فِي ثَوَابِهِ شَيْئًا فَصَارُوا مَنْسِيِينَ مِنَ الْخَيْرِ وَ كَذَلِكَ تَفْسِيرُ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» يَعْنِي بِالنَّسِيَانِ أَنَّهُ لَمْ يُبْنِهِمْ كَمَا يُبْنِيهِ أَوْلِيَاءَهُ الَّذِينَ كَانُوا فِي دَارِ الدُّنْيَا مُطِيعِينَ ذَاكِرِينَ حِينَ آمَنُوا بِهِ وَ بَرُّسُلِهِ وَ خَافُوهُ بِالْغَيْبِ وَ أَمَا قَوْلُهُ «مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» فَإِنَّ رَبَّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلُوًّا كَبِيرًا لَيْسَ بِالَّذِي يَنْسَى وَ لَا يَغْفُلُ بَلْ هُوَ الْحَفِيفُ الْعَلِيمُ وَ قَدْ يَقُولُ الْعَرَبُ فِي بَابِ النَّسِيَانِ قَدْ نَسِينَا فُلَانًا فَلَا يَذْكُرُنَا أَيْ إِنَّهُ لَا يَأْمُرُنَا بِخَيْرٍ وَ لَا يَذْكُرُنَا بِهِ فَهَلْ فَهَمَّتْ مَا ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ نَعَمْ فَرَجَّتْ عَنِّي فَرَجَّ اللَّهُ عَنكَ وَ حَلَلْتَ عَنِّي عُقْدَةَ فَعَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَكَ...

التوحيد (للسدوق)، ص ۲۵۵ و ۲۶۰

آیا نمی‌بینید که به حقّ عمل نمی‌شود و از باطل دست برنمی‌دارند؟! سزاوار است که مؤمن در حالی که برحق است، مشتاق دیدار خدا شود. به راستی، من چنین مرگی را جز سعادت و زندگی در کنار ظالمان را جز هلاکت نمی‌بینم! همانا مردم بنده دنیايند و دين فقط لقلقه زبان‌هايشان است؛ تا آنجا که زندگی‌شان را رو به راه است آن را در دهان می‌چرخانند و چون در بوته سختی‌ها گرفتار شوند دینداران اندک گردند.

تحف العقول، ص ۲۴۵

وَ قَالَ ع فِي مَسِيرِهِ إِلَى كَرْبَلَاءَ

إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدُّنْيَا لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَخُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحِصُوا بِالْبُلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ..^۱

۴) امام صادق ع فرمود:

دنیا برای حضرت عیسی زنی کبودچشم متمثل شد.
حضرت عیسی به او فرمود: چه تعداد ازدواج کردی؟
گفت: بسیار زیاد.

فرمود: همه طلاق دادند؟

گفت: نه! همه را کشتم.

فرمود: پس وای بر همسران باقی‌مانده‌ات که از گذشتگان عبرت نمی‌گیرند.

و امام صادق ع افزود: حکایت دنیا حکایت دریای شور است که هرچه آدم تشنه از آن بنخورد تشنگی‌اش بیشتر می‌شود تا اینکه او را بکشد.

الزهد، ص ۴۸؛ تحف العقول، ص ۳۹۶

۱. درباره این آیه، روایت زیر هم قابل توجه است:

جابر بن یزید جعفی از یکی از دیدارهایش با امام سجاده که از فشارهای بنی‌امیه بر شیعیان و بی‌اعتنایی مردم به اهل بیت پیامبر ص گلیه می‌کند، امام ایشان را دلداری می‌دهند و از جمله اینکه زلزله‌ای بر مردم نازل می‌شود که آنها را دست به دامان امام سجاده می‌کند و در فرازی از این روایت آمده است:

سپس امام - که صلوات خداوند بر او باد- این آیه را تلاوت کرد «پس، امروز آنها را فراموش می‌کنیم همان گونه که این دیدار امروزشان را فراموش کردند و روالشان بر این بود که [فقط] آیات و نشانه‌های ما را انکار کنند.» و به خدا سوگند این از «آیات و نشانه‌های ما» بود؛ و این یکی از آنها بود؛ و به خدا سوگند این همان ولایت ماست.

العتیق فی فضائل اهل البيت (للعلوی)، ص ۱۲۵

قال جابر [بن یزید الجعفی] فأتینا علی بن الحسین علیهما السلام ... ثم تلا صلوات الله عليه: «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» و هی و الله آیاتنا، و هذه أحدها و هی و الله ولايتنا.

عَبْدُ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: تَمَثَّلَتِ الدُّنْيَا لِعِيسَى ع فِي صُورَةِ امْرَأَةٍ زَرْقَاءَ فَقَالَ لَهَا كَمْ تَزَوَّجْتِ قَالَتْ كَثِيرًا قَالَ فَكُلُّ طَلْقِكَ قَالَتْ بَلْ كُلًّا قَتَلْتُ قَالَ فَوَيْحُ أَزْوَاجِكِ الْبَاقِينَ كَيْفَ لَا يَعْتَبِرُونَ بِالْمَاضِينَ قَالَ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْبَحْرِ الْمَالِحِ كَلَّمَا شَرِبَ الْعَطْشَانُ مِنْهُ أَزْدَادًا عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ.^۱

تدبر

۱) « اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا »: این آیه در وصف جهنمیان است که از بهشتیان درخواست نعمتهای بهشتی می‌کنند و آنها می‌گویند خدا این نعمتها را بر کافران حرام کرده؛ و آنگاه کافران را نه «بی‌دینان» بلکه کسانی که دینشان را سرگرمی و بازی قرار دادند معرفی می‌کند. این تعبیر نشان می‌دهد انسان نمی‌تواند بدون دین باشد (المیزان، ج ۸، ص ۱۳۴) و در واقع این جمله دو معنی می‌دهد که هر دو صحیح است:

الف. با دین‌شان (مثلا اگر مسلمان بودند، با مسلمانی) به عنوان سرگرمی و بازی برخورد کردند (حدیث ۲)؛ که از این جهت مضمون این آیه به هشدار می‌دهد که در [جلسه ۱۵۷](#) (مائده/۶۹) داده شد، نزدیک می‌شود که در دینداری، اسم ملاک نیست، ایمان و عمل صالح ملاک است. ایمان (باور جدی) می‌شود نقطه مقابل لهو (سرگرمی) و عمل صالح (عملی با هدفی متعالی) می‌شود نقطه مقابل لعب (عملی با هدفی خیالی)

ب. دین (سبک زندگی‌شان) را بر اساس سرگرمی و بازی بنا کردند؛ یعنی معیارشان برای زندگی و دینی را که باید بر اساسش عمل کنند دلخواه و خوشایندشان قرار دادند که هرچه خوششان می‌آید حلال بشمرند و هرچه بدشان می‌آید حرام بشمرند (مجمع‌البیان/ ۴/ ۶۵۶) از این جهت مضمون این آیه شبیه مضمون [جلسه ۱۵۸-۱۵۹](#) (جائیه/۲۳-۲۴) می‌شود که مبنای زندگی خود را هوای نفس و دلخواه‌هایشان قرار دادند، آنگاه سرگرمی همان است که دنیا را زندگی پس از مرگ را نادیده گرفتند و بازی به آن است که هدفمندی آفرینش را انکار کردند.

۲) اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا سرگرمی، یعنی به جای کار اصلی به کار دیگر مشغول شدن؛ و بازی، یعنی همه کارها را بر طبق برنامه‌ای معین انجام دادن، اما نه بر اساس هدفی واقعی، بلکه بر اساس هدفی تخیلی و غیرواقعی. قرآن این نحوه مواجهه با دین را به چالش می‌کشد. در واقع، بسیاری از انسانها هستند که نمی‌خواهند دین اصلا نباشد؛ و دین را لازم می‌دانند؛ اما یا در حد یک سرگرمی معنوی، و یا کتنااسب با اهدافی که خودشان دارند نه هدف واقعی دین.

نکته تخصصی:

اگر دقت کنیم این آیه موضع سکولاریسم در قبال دین را شرح می‌دهد. سکولاریسم (که به عرفی کردن یا دنیوی کردن دین ترجمه می‌شود)، نمی‌گوید دین نباشد؛ بلکه اولاً دین را در حد یک سرگرمی شخصی، نه امری که بخواهد در حوزه مسائل اجتماعی مداخله کند، محدود می‌کند و ثانیاً به جای اینکه انسان به اهداف دین عمل کند، دین را تابع انتظارات بشر قرار

۱. این حدیث هم در همان کتاب الزهد، ص ۴۶ قابل توجه است:

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ مَثَلَ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ مَسَّهَا لَيْنٌ وَ فِي جَوْفِهَا السَّمُّ الْقَاتِلُ يَحْذَرُهَا الرَّجُلُ الْعَاقِلُ وَ يَهْوَى إِلَيْهَا الصَّبِيَانُ بِأَيْدِيهِمْ

می‌دهد. اینها همان دو تعبیر «لهو» و «لعب» دانستن دین است؛ که ریشه‌اش را هم در همین آیه فرموده است: اینکه سکولاریسم اصالت را به زندگی دنیوی می‌دهد (غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا) و آخرت را یک فرضیه غیرقابل اعتنا قلمداد می‌کند و می‌کوشد انسانها را از یاد مرگ منصرف کند (نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا).

آیا علی‌رغم همه سخنان و ادعاهای دینی، زندگی ما غرق در این نوع تفکر سکولاریستی نشده است؟
(۳) «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»:

وجه مشترک «سرگرمی» و «بازی» قرار دادن این است که شیء مورد نظر در راستای هدفش قرار نگیرد. چرا آنها دین را سرگرمی و بازی قرار دادند؟ ادامه آیه پاسخ می‌دهد: چون دنیا را هدف قرار دادند و سعی کردند دینشان را نه متناسب با هدف غایی دین (خداوند و زندگی اخروی) بلکه متناسب با دنیا بسازند.

بالاخره انسان یک هدف نهایی بیشتر نمی‌تواند داشته باشد. اگر یادش باشد که زندگی دنیا تمام شدنی است، معلوم است که آن را هدف نهایی نمی‌گیرد. اما وقتی یادش برود، یعنی زندگی دنیا فریبش داده و خود را به عنوان هدف نهایی به او القا کرده؛ و اتفاقاً زندگی دنیا طوری است که هرچه آن را جدی‌تر بگیریم، مطالبه‌اش بیشتر می‌شود (حدیث ۴). چنین کسی دیگر نمی‌تواند دین و آخرت را جدی بگیرد. پس، چاره‌ای ندارد: باید به دین فقط به عنوان یک سرگرمی معنوی نگاه کند، و فقط با آن بازی کند.

(۴) «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا»: به نظر می‌رسد دو تعبیر «سرگرمی» و «بازی» قلمداد کردن دین، بیان وضعیت دو گروه روشنفکر مآبان و مقدس مآبان در مواجهه با دین باشد:

روشنفکر مآبان گاه ژست دفاع از دین می‌گیرند و به بهانه اینکه دین نباید به آلودگی‌های سیاست و اجتماع آلوده شود، می‌گویند که ما دغدغه پاک ماندن دین را داریم، چون بالاخره انسان به یک معنویت هم نیاز دارد؛ یعنی دین را در حد یک سرگرمی معنوی می‌خواهند، نه راه زندگی که تمام زندگی انسان را تحت الشعاع قرار دهد.

مقدس مآبان، از دین فقط یک پوسته و ظاهری را نگه می‌دارند و نسبت به بسیاری از اهداف و اخلاقیاتی که دین برای استوار کردن آنها در وجود انسان آمده، بی‌اعتنایند، پس دین را در حد بازی قلمداد می‌کند. (بازی آن است که تمام ظواهر کار شبیه نسخه اصلی است، و تنها تفاوت این است که هدفش واقعی نیست، بلکه تخیلی است، مثل بازی و نمایش جنگ در مقایسه با جنگ واقعی)

(۵) «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا»:

خدا آنها را فراموش کرد؛ یعنی آنها را به حال خود رها کرد. (حدیث ۱)

مهم این است که در این زندگی درک کنیم که خدا ما را به حال خود رها نکرده است.

اما اگر این را نفهمیدیم یا خود را به نفهمی زدیم و یادمان رفت که خدا ما را رها نکرده و زندگی دنیا پایان ما نیست؛

آنگاه خدا در آن زندگی دیگر واقعا ما را رها می‌کند؛ و کسی که خدا رهايش کند، جهنمی می‌شود (آیه قبل)

(۶) «كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ»: چرا در مورد «باور به آخرت» فرمود آن را «فراموش کردند»؛ اما

در مورد آیات فرمود «آیات (نشانه‌های) خدا را انکار می‌کردند»؟ چرا یکی را با انکار و دیگری را با فراموشی تعبیر کرد؟

قطعا از این دو مورد، آنچه مهمتر است «فراموش کردن» دیدار روز قیامت است. (زیرا در مورد «جزای خدا در حق آنها» تعبیر «فراموشی» را به کار برد (نَسَاهُمْ)، که این جزا نشان می‌دهد اصل عملی که به خاطرش مجازات بوده، کدام است.) پس تعبیر دوم «انکار آیت» دارد به ریشه این فراموشی در نظام معرفتی آنها اشاره می‌کند. علت اینکه خدا و آخرت را از یاد می‌بردند، این بود که نشانه‌های خدا را انکار می‌کردند.

نکته تخصصی

این تعبیر در واقع، نقد دقیقی بر رویکرد پوزیتیویسم (اصالت انحصاری حس و تجربه) است. پوزیتیویستها تنها راه شناخت را مشاهده و تجربه قلمداد می‌کنند، در حالی که خداوند در قرآن مکررا از ما خواسته است که «آیه‌یاب» باشیم. شناخت آیه‌ای یعنی توجه به نشانه‌ها، و توجه به نشانه‌ها غیر از دیدن و حکم تجربی است. شما از علائم راهنمایی و رانندگی به وضعیت پیش روی خود در جاده پی می‌برید؛ علائم را با چشم می‌بینید، اما صرفا دیدن آنها مهم نیست؛ مهم این است که از این علامت مقصودی را که این علامت دارد، متوجه شوید.

اینها کسانی بودند که نشانه‌ها را انکار می‌کردند. هر چیزی در جهان آیه و نشانه خداست. عده‌ای با دیدن این نشانه‌ها پی به خدا و هدف خلقت و روز قیامت می‌برند؛ عده‌ای هم اصرار دراند که فقط آنچه مستقیما دیده‌اند را باور کنند و خود را از درک نشانه‌ها محروم می‌کنند.

بله، خدا و آخرت را نمی‌توان دید؛ اما خداوند بقدری نشانه برای خودش و برای باور به آخرت قرار داده که کسانی که اهل فهم و عقل‌اند، از این همه نشانه به مقصودی که از آفرینش اینها بوده پی می‌برند.

(۷) « فَأَلْيَوْمَ نُنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ»: چرا وضعیت این کسانی که جهنمی شدند (دین را سرگرمی و بازی خود قرار دادند)، به اینجا رسید؟ در آیه دو دلیل ذکر کرده است:

الف. چون آنها دیدار زندگی دیگر را فراموش کردند (مرگ و پس از آن را جدی نگرفتند و زندگی را در دنیا خلاصه کردند) (تدبر ۵)

ب. چون آیات و نشانه‌های خدا را انکار کردند. (تدبر ۶)
اگر اهل یاد آخرت نیستیم یا اهل توجه به نشانه‌ها نیستیم، مراقب باشیم که مبدا دینمان در حد سرگرمی و بازی شده است.

ترجمه

و این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازی‌ای نیست؛ و براستی که تنها سرای آخرت است که حقیقتاً زندگی است، اگر که می‌دانستند.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الدَّار» از ماده «دور» است که به معنای احاطه کردن و حدقه زدن چیزی پیرامون چیز دیگر است (معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۱۱) و «دایره» خطی است که به داخل خود احاطه دارد، و خانه را به اعتبار اینکه با دیوار دور آن احاطه شده «دار» می‌گویند که جمع آن «دیار» می‌شود (مفردات ألفاظ القرآن/۳۲۱) با اینکه در زبان عربی کاربرد «دار دنیا» در مقابل «دار آخرت» رایج است، اما جالب است که در قرآن کریم نه کلمه «دار» و نه هیچیک از مشتقات آن (که جمعاً ۵۵ بار در قرآن به کار رفته‌اند) به صورت ناظر به دنیا مطرح نشده (حداکثر این است که از برخی مشتقات آن، برای اشاره به خانه‌های برخی افراد استعمال شده است) و همواره ناظر به آخرت است، خواه به نحو کلی (الدار الاخره)، خواه بهشت (مثلا الدار السلام) و خواه جهنم (مثلا الدار البوار).

«الْحَيَوَان» همانند کلمه «حياة» مصدر برای ماده «حیی» است؛ پس معنایش همان معنای «حیات» (زندگی) و نقطه مقابل «موت» (مرگ) است. (معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۲۲) و البته «حیوان» را در مورد «چیزی که از حیات برخوردار است» نیز به کار می‌برند. (المحیط فی اللغة، ج ۳، ص ۲۳۸) برخی «حیوان» را «مقر حیات» دانسته‌اند (مفردات ألفاظ القرآن/۲۶۹) و برخی معنای آن در این آیه را از باب اینکه حیاتی است که بعدش مرگی نیست، و یا از باب مبالغه (که دلالت بر حیات کثیر می‌کند) معرفی کرده‌اند (المصباح المنیر، ج ۲، ص ۱۶۱)

در عبارت «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» حداقل شش تاکید به کار رفته است: «إِنَّ»، «لَ»، مزحلقة، «هی» (ضمیر شأن)، اینکه جمله به صورت اسمیه آمده است؛ اینکه خبر به صورت مصدر آمده است؛ اینکه روی خبر «ال» آمده است؛ که این آخری، علاوه بر تاکید، معنای حصر را می‌رساند و به همین جهت، کلمه «تنها» در ترجمه اضافه شد.

۱. کلمات «دوران»، «احاطه»، «حدقه»، «طواف» و «استیلاء» به لحاظ معنایی بسیار به هم نزدیکند و تفاوتشان در این است که در «احاطه» سیطره‌ای مورد توجه است؛ در «حدقه» نگاه کردن، در «طواف» حرکت کردن و چرخیدن، و در «استیلاء» مساله ولایت؛ اما در «دور» فقط خود دور چیزی بودن بدون هیچ ملاحظه دیگری مد نظر است. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۲۷۹)

۱) سلمان فارسی نقل می‌کند که بعد از رحلت پیامبر اکرم ص پادشاه روم یکی از بزرگان علمای مسیحی به نام جاثلیق را همراه با صد نفر از بزرگان مسیحی به میان مسلمانان می‌فرستد تا با آنها مناظره کنند. آنها می‌آیند و بعد از بحث‌هایی با ابوبکر نهایتاً به نزد امیرالمومنین ع می‌رسند و بحث‌هایی در می‌گیرند.

در فرازی از این گفتگو آمده است:

جاثلیق گفت: به من از بهشت خبر ده که آیا در دنیا است یا در آخرت؟ و آخرت نسبت به دنیا در کجاست؟
حضرت فرمود: دنیا در آخرت است و آخرت احاطه‌ی بر دنیا دارد؛ چرا که انتقال از زندگی به مرگ امری آشکار است؛ و آخرت سرای زندگی است اگر بدانند.

بیانش این است که دنیا انتقال پیدا کردن است و آخرت جای زنده بودن و ماندن است؛ و مثل آن، مانند شخص خوابیده است که تن می‌خوابد و روح نمی‌خوابد؛ بدن می‌میرد و روح زنده است؛ چنان که خدای عزّ و جل میفرماید: «و براستی که تنها سرای آخرت است که حقیقتاً زندگی است، اگر که می‌دانستند.»

و دنیا رسم [= ترسیم‌کننده، نشانه و علامت] آخرت و آخرت هم رسم دنیا است؛ نه دنیا عین آخرت است و نه آخرت عین دنیا؛ هر گاه روح از بدن جدا شد هر یک از جسم و روح به آنچه که از آن آغاز شده و از آن آفریده شده برمی‌گردد و هم چنین بهشت و جهنم در دنیا و آخرت وجود دارد ...

إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۲، ص ۳۱۰

بِحَدْفِ الْإِسْنَادِ مَرْفُوعاً إِلَى سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ:

... قَالَ الْجَاثِلِيُّ أَخْبَرَنِي عَنِ الْجَنَّةِ هَلْ فِي الدُّنْيَا هِيَ أَمْ فِي الْآخِرَةِ وَ أَيْنَ الْآخِرَةُ مِنَ الدُّنْيَا قَالَ ع الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ وَ الْآخِرَةُ مُحِيطَةٌ بِالدُّنْيَا إِذْ كَانَتْ الثُّقْلَةُ مِنَ الْحَيَاةِ إِلَى الْمَوْتِ ظَاهِرَةً وَ كَانَتْ الْآخِرَةُ هِيَ دَارَ الْحَيَوَانِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الدُّنْيَا ثِقْلَةٌ وَ الْآخِرَةُ حَيَاةٌ وَ مَقَامٌ مِثْلُ ذَلِكَ كَالنَّائِمِ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْجِسْمَ يَنَامُ وَ الرُّوحَ لَا تَنَامُ وَ الْبَدَنَ يَمُوتُ وَ الرُّوحَ لَا يَمُوتُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ وَ الدُّنْيَا رَسْمُ الْآخِرَةِ وَ الْآخِرَةُ رَسْمُ الدُّنْيَا وَ لَيْسَ الدُّنْيَا الْآخِرَةَ وَ لَا الْآخِرَةُ الدُّنْيَا إِذَا فَارَقَ الرُّوحَ الْجِسْمَ يَرْجِعُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَى مَا مِنْهُ بَدَأَ وَ مَا مِنْهُ خُلِقَ وَ كَذَلِكَ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ فِي الدُّنْيَا مَوْجُودَةٌ وَ فِي الْآخِرَةِ

۲) جابر بن یزید جعفی می‌گوید: روزی امام باقر ع بیرون آمد و به من فرمود: ای جابر! به خدا قسم صبح کردم در حالی که غمگین و دلمشغولم.

گفتم: فدایت شوم. چرا غمگینی و دلت مشغول است؟ همه اینها به خاطر دنیا است؟

فرمود: نه جابر! بلکه این غم و اندوه آخرت است. جابر! کسی که حقیقت خالص ایمان در دلش وارد شود وی را از دنیا و از زینت‌هایش به خود مشغول می‌کند؛ که همانا این زینت خوشرنگ دنیا فقط بازی و سرگرمی است «و براستی که تنها سرای آخرت است که حقیقتاً زندگی است.»

جابر! سزاوار نیست که مومن تکیه و اعتماد کند به خوشرنگی زندگی دنیا؛ و بدان که فرزندان دنیاوند که اهل غفلت و غرور و جهالتند، و فرزندان آخرتند که مومن و اهل عمل و زاهد و اهل علم و فهم عمیق و اهل تفکر و عبرت‌گیری و اطلاع‌یابی هستند و از ذکر خدا خسته نمی‌شوند...

تحف العقول، ص ۲۸۷

و روی عن الإمام الباقر لجابر بن يزيد الجعفی

خَرَجَ يَوْمًا وَ هُوَ يَقُولُ أَصْبَحْتُ وَ اللَّهُ يَا جَابِرُ مَحْزُونًا مَشْغُولَ الْقَلْبِ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا حُزْنُكَ وَ شُغْلُ قَلْبِكَ كُلُّ هَذَا عَلَى الدُّنْيَا فَقَالَ لَا يَا جَابِرُ وَ لَكِنْ حُزْنُ هَمِّ الْآخِرَةِ يَا جَابِرُ مَنْ دَخَلَ قَلْبَهُ خَالِصٌ حَقِيقَةً الْإِيمَانَ شُغِلَ عَمَّا فِي الدُّنْيَا مِنْ زِينَتِهَا إِنَّ زِينَةَ زَهْرَةِ الدُّنْيَا إِنَّمَا هُوَ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ «وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» يَا جَابِرُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَرُكْنَ وَ يَطْمِنَنَّ إِلَى زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اعْلَمْ أَنَّ أَبْنَاءَ الدُّنْيَا هُمْ أَهْلُ غَفْلَةٍ وَ غُرُورٍ وَ جَهَالَةٍ وَ أَنَّ أَبْنَاءَ الْآخِرَةِ هُمْ الْمُؤْمِنُونَ الْعَامِلُونَ الزَّاهِدُونَ أَهْلُ الْعِلْمِ وَ الْفِقْهِ وَ أَهْلُ فِكْرَةٍ وَ اعْتِبَارٍ وَ اخْتِبَارٍ لَا يَمْلُونَ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ ...^۱

۳) امام صادق ع از پیامبر خدا ص روایت کرده‌اند که:

دوست داشتن دنیا، اساس هر خطا و گناهی است.

مصباح الشریعه، ص: ۱۳۸

قَالَ الصَّادِقُ ع: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.

۴) امام صادق ع از پیامبر خدا ص روایت کرده است که:

دنیاخواهی و دنبال دنیا بودن به آخرت ضرر می‌زند و آخرت‌خواهی و دنبال آخرت بودن، به دنیا پرر می‌زند. پس شما ضرر را متوجه دنیا کنید که برای ضرر زدن، سزاوارتر است.

الکافی، ج ۲، ص ۱۳۱

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: إِنَّ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا إِضْرَارًا بِالْآخِرَةِ وَ فِي طَلَبِ الْآخِرَةِ إِضْرَارًا بِالْدُّنْيَا فَأَضِرُّوا بِالْدُّنْيَا فَإِنَّهَا أَوْلَى بِالْإِضْرَارِ

تدبر

۱) «وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»:

۱. قریب به این مضمون و البته با تعابیری متفاوت روایت زیر است:

عَنْهُ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ عَنِ جَابِرِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ يَا جَابِرُ وَ اللَّهُ إِنِّي لَمَحْزُونٌ وَ إِنِّي لَمَشْغُولُ الْقَلْبِ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ وَ مَا شَغَلَكَ وَ مَا حَزَنَ قَلْبَكَ فَقَالَ يَا جَابِرُ إِنَّهُ مَنْ دَخَلَ قَلْبُهُ صَافِي خَالِصِ دِينِ اللَّهِ شُغِلَ قَلْبُهُ عَمَّا سِوَاهُ يَا جَابِرُ مَا الدُّنْيَا وَ مَا عَسَى أَنْ تَكُونَ الدُّنْيَا هَلْ هِيَ إِلَّا طَعَامٌ أَكَلْتَهُ أَوْ نَوْبٌ لَبِسْتَهُ أَوْ امْرَأَةٌ أَصْبَتْهَا يَا جَابِرُ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَطْمِنُوا إِلَى الدُّنْيَا بِنِقَائِهِمْ فِيهَا وَ لَمْ يَأْمُنُوا قُدُومَهُمُ الْآخِرَةَ يَا جَابِرُ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ وَ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ وَ لَكِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا أَهْلُ غَفْلَةٍ وَ كَانُوا الْمُؤْمِنِينَ هُمُ الْفُقَهَاءُ أَهْلُ فِكْرَةٍ وَ عِبْرَةٍ لَمْ يُصِمَّهُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ مَا سَمِعُوا بِأَذَانِهِمْ وَ لَمْ يُعْمِهِمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ مَا رَأَوْا مِنَ الزَّيْنَةِ بِأَعْيُنِهِمْ فَفَارُوا بِشَوَابِ الْآخِرَةِ كَمَا فَارُوا بِذَلِكَ الْعِلْمِ ...

الکافی، ج ۲، ص ۱۳۳

همه ما با دو واقعیت مواجهیم: دنیا و آخرت؛ و این دو واقعیت، نمی‌توانند در عرض هم هدف قرار گیرند؛ و هدف قرار دادن هریک، به هدف قرار دادن دیگری لطمه می‌زند (حدیث ۴). پس، باید یکی را اصل قرار داد و دیگری را تابع؛ هرکدام را اصل قرار دهیم، اقتضائات آن را باید جدی بگیریم؛ و در مقابل، اقتضائاتی را که طرف دیگر ارائه می‌دهد، در حد بازی و سرگرمی قرار دهیم؛ یعنی با آن به نحوی بازی کنیم که طرف اصیل، جایگاهش محکم شود.

در این میان انسان‌ها دو دسته‌اند. برخی مبنای تصمیم‌گیری خود را دل‌خواه‌های خود قرار می‌دهند؛ پس اینها دنیا را هدف و اصل قرار داده، و در نتیجه دین (که می‌خواهد مسیر زندگی را تا هدف نهایی به دست دهد) در حد بازی و سرگرمی قرار می‌دهند. (اعراف/۲۱، جلسه ۱۶۰، تدبر ۳)

اما برخی معیار تصمیم‌گیری خود را حق و حقیقت قرار می‌دهند. این آیه آنها را مخاطب قرار داده (چون تاکید کرد «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: اگر که بدانند» یعنی آنها که دنبال دانستن هستند و می‌خواهند حقیقت را بدانند، مخاطب این کلام‌اند) و می‌فرماید: اگر افراد بدانند، می‌فهمند که آنچه زندگی دنیا بر ما تحمیل می‌کند [با توجه به موقت و گذرا بودنش] همگی در حد سرگرمی و بازی است؛ و آنچه واقعا «زندگی» است، سرای آخرت است. (توضیح بیشتر در تدبر ۴)

پس مومن (کسی که در مسیر امن حرکت می‌کند) آخرت را، که زندگی‌اش تمام نشدنی است، اصل و هدف قرار می‌دهد و دنیا را در این مسیر به بازی می‌گیرد. (حدیث ۲) و کسی که بالعکس رفتار کند، یعنی دنیا را اصل قرار دهد، چون زندگی را برخلاف حقیقت سامان داده، سراسر به خطا می‌افتد. (حدیث ۳)

(۲) «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ»:

حقیقت دنیا جز سرگرمی و بازی نیست. چرا؟ چون آنچه مربوط به اهداف و مقاصد دنیوی است، همگی اموری اعتباری و وهمی است (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۴۹) که صرفا وابسته به قراردادهای انسانهاست.

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ

ای هیچ برای هیچ در هیچ مپیچ^۱

۱. برخی این بیت را به ملای رومی منسوب کرده‌اند اما در اشعار وی چنین شعری یافت نشد. در اشعار برخی از معاصران قریب به این مضمون

یافت شد. مثلا اقبال لاهوری می‌گوید:

غافل از خود شو اگر فرزانه ئی	گر ز خود غافل نه ئی دیوانه ئی
چشم بند و گوش بند و لب به بند	تا رسد فکر تو بر چرخ بلند
این علفزار جهان هیچ است هیچ	تو برین موهوم ای نادان مپیچ

<http://ganjoor.net/iqbal/asrar-khodi/sh8/>

یا رضی‌الدین آرتیمانی می‌گوید:

یک حرف مگو اگر هزارت سخن است	از خود مشنو اگر چه دُرّ عدن است
بگذر ز دو کون و هیچ در هیچ مپیچ،	بر خویش مپیچ اگر چه بار کفن است

<http://ganjoor.net/razi/robaear/sh15/>

علامه طباطبایی سه رساله در زمینه انسان دارند: انسان قبل الدنيا، فی الدنيا، بعد الدنيا (که در کتابی به نام «انسان از آغاز تا انجام» ترجمه شده). در رساله «الانسان فی الدنيا» نشان می‌دهند تمام تفاوت انسان در دنیا، با قبل و بعد دنیا، در وجود نظام اعتباری است. اعتباری، یعنی چیزی که واقعیت ندارد اما ما به خاطر اینکه زندگی مان بگردد، آن را واقعی فرض می‌کنیم. مثلاً «پول»: این اسکناسها بخودی‌خود ارزشی ندارند اما چون برای گذران زندگی اجتماعی نیاز به معامله و بده-بستان داریم، بین خودمان قرار می‌گذاریم که هریک از این اسکناس‌ها چه اندازه ارزش دارند و همه اشیای واقعی را با همین پول معامله می‌کنیم؛ تا حدی که کم‌کم این پول مبنای تمام تصمیم‌گیری‌های ما می‌شود؛ در حالی که این پول فقط وسیله‌ای اعتباری برای راحت شدن معاملات ما بود.

یا مثلاً مقامات و منصب‌های اجتماعی: برای اینکه کارمان پیش رود، قرار می‌گذاریم که یکی را رئیس کنیم (همچون جایگاه رأس نسبت به بدن) و بعد این ریاست اعتباری بقدری مهم می‌شود که برخی انسانها به خاطرش حاضر به انواع فجایع می‌شوند.

این همان کاری است که بچه‌ها در بازی‌ها و سرگرمی‌های خود انجام می‌دهند. چندتا تکه چوب را همچون سکه طلا، و شخصی را رئیس می‌کنند. بچه‌ها می‌دانند بازی می‌کنند و بازی‌شان هم در یک مدت محدود است؛ و در پایان بازی، دیگر، نه آن چوبها ارزشی دارند، و نه آنکه رئیس بوده رئیس می‌ماند.

راستی، چرا تا بچه‌ایم، بازی و سرگرمی را بازی و سرگرمی می‌دانیم (و اگر بچه‌ای بخواهد چنان گرم بازی شود که از کارهای جدی غافل شده، آینده‌اش به خطر بیفتد، او را بشدت ملامت می‌کنیم) اما وقتی بزرگ می‌شویم، محدود بودن زندگی دنیا را فراموش می‌کنیم؛ و اغلب ما این بازی را جدی می‌گیریم و کسی را که به بازی بودن این زندگی تذکر دهد ملامت می‌کنیم که چرا در زندگی ما مداخله می‌کنی؟!

﴿۳﴾ «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْخَیْرَانُ»: چنانکه در نکات نحوی گذشت، در این عبارت شش تاکید آمده است. زمانی بر چیزی خیلی تاکید می‌کنند که افراد براحتی زیر بار آن نمی‌روند. چرا ما باور نمی‌کنیم که سرای آخرت، سراسر زندگی است؟

یا شاه نعمت‌الله ولی غزلی سراییده است که:

ما را به غیر او نبود التفات هیچ	زیرا که نیست جز کرم او نجات هیچ
خضر و هوای چشمه و آب حیات و ما	نبود به جز زلال وصالش حیات هیچ
ای جان همیشه شادی تو باد ورد دل	وی دل مباد جز غم عشقش دوات هیچ
هیچست این جهان و تو دل را در او میبچ	وین بند پیچ پیچ میبچان به پای هیچ
در حضرتی گریز که روحانیان قدس	جز حضرتش دگر نکند التفات هیچ
در عرصه ممالک او هر دو کون پست	با ملک کبریائی او کاینات هیچ
سید تو جان بباز به عشقش که غیر او	شایسته نیست در دو جهان خونبهاات هیچ

شاید بدین جهت که دنبال دلخواه‌های خود هستیم و توجه به آخرت، ما را از دلخواه‌های بی ضابطه بازمی‌دارد. (علق/۶-)

(۷)

شاید هم بدین جهت که با زندگی دنیا (که همه چیزش، از جمله «زندگی» و «زندگان»ش محدودند) بیش از حد انس گرفته‌ایم. باور نمی‌کنیم که می‌شود عالمی باشد که زندگی‌اش بی‌پایان باشد و همه چیز، حتی آسمانها و زمین، در آن زنده باشند و ادراک داشته باشند (اسراء/۴۴) و حتی با ما سخن بگویند. (زلزله/۲-۴)

بحث تخصصی فلسفی

اما چنین چیزی هست. اگر کسی در معنای زندگی و مفهوم مقابل آن، یعنی مرگ، نیک تأمل کند، درمی‌یابد که اساساً آنچه معنای اصیل دارد، زندگی است، و مرگ است که امری طفیلی و تَبَعی آن است. چیزی که اصیل است، بدون طفیلی‌اش می‌تواند وجود داشته باشد؛ اما چیزی که طفیلی است، حتماً وجودش وابسته به وجود امر اصیل است.

پس اگر «حیات»ی در دنیا هست، حکایت می‌کند که سرایی هست که سراسرش حیات است.

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾:

چرا دنیا را با تعبیر «زندگی دنیا» گفت؛ و آخرت را با تعبیر «دار آخرت»؟ بویژه که در قرآن کریم، تعبیر «دار» برای دنیا اصلاً به کار نرفته؛ و همچنین هیچ جای قرآن، تعبیر «زندگی آخرت» را نیاورده و حتی در جایی هم که این دو را به هم عطف کرده، تعبیر «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» آورده است (یونس/۶۴؛ فصلت/۳۱)

در «نکات ترجمه» بیان شد که از این جهت به خانه «دار» می‌گویند که دور انسان را می‌گیرد و بر انسان احاطه پیدا می‌کند. دنیا تمام حقیقت انسان را در بر نمی‌گیرد (ابعاد معنوی و ماورایی انسان در دنیا نمی‌گنجد) پس «دار» انسان نیست؛ اما آخرت، نه تنها تمام حقیقت انسان را در بر می‌گیرد؛ بلکه دنیا را هم در بر می‌گیرد (حدیث ۱)

از طرف دیگر، «دنیا» و «دنیا بودنش» غیر از «زندگی» است؛ برای همین در دنیا، هم زندگی داریم و هم مرگ؛ هم موجودات زنده داریم و هم موجودات غیرزنده؛ اما در این آیه فرمود که «دار آخرت»، «حَيَوَان» (=زندگی) است؛ یعنی اساساً حقیقت «آخرت» همان حقیقت «زندگی» است (تدبر/۳)؛ پس، تعبیر «زندگی آخرت» از باب تکرار مکررات، و تعبیری نامناسب است؛ پس، با اینکه در این آیه تصریح می‌کند که آخرت سراسر زندگی است، اما هیچ جای قرآن، تعبیر «زندگی آخرت» را نیاورده است.

خلاصه اینکه

[۱] آخرت است که «دار» است و بر تمام حقیقت انسان احاطه دارد؛

[۲] آخرت است که سراسر «زندگی» است.

این دو نکته اصالت داشتن آخرت نسبت به دنیا را نشان می‌دهد؛ پس، این یک حقیقت است که باید بدان علم پیدا کرد

(تدبر/۱)، نه اینکه صرفاً یک توصیه تبعیدی باشد؛ لذا در پایان آیه فرمود: «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»

ترجمه

کسی که [روالش این] بود که این [زندگی] شتابان را بخواهد، برایش در این [زندگی شتابان]، آنچه که خواهیم، برای هر که خواهیم، شتابان برسانیم؛ سپس برایش جهنم را قرار می‌دهیم که او را می‌سوزاند در حالی که مورد طرد و نکوهش است.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الْعَاجِلَةَ» و «عَجَّلْنَا» هر دو از ماده «عجل» است. «عجله» به معنای «شتاب کردن» و «سرعت گرفتن» (معجم المقاییس اللغة، ج ۴، ص ۲۳۷) و طلب کردن چیزی است قبل از اینکه زمانش برسد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۴۸) برای همین در تفاوت «عجله» و «سرعت» گفته‌اند که «سرعت» تقدم یافتن در جایی است که این تقدم سزاوار و ممدوح است و نقطه مقابلش (ابطاء: کندی و کاهلی) مذموم است؛ در حالی که «عجله» در جایی است که این تقدم مناسب و سزاوار نیست و نقطه مقابلش ممدوح است. (الفروق فی اللغة، ص ۱۹۸) «عاجل» اسم فاعل از «عجله» است (= عجله کننده، شتابان) و «عاجله» مونث «عاجل» می‌باشد و علت مونث بودنش در آیه، این است که صفت برای موصوف محذوف (الحیاء یا الدنيا) می‌باشد. «عَجَّلْنَا» هم چون به باب تفعیل رفته، متعدی شده، یعنی: ما برایش شتاب به خرج می‌دهیم.

«يَصْلَاهَا» از ماده «صلو» یا «صلی» است که [به صورت اسم]، در معنای «آتش» و [به صورت فعل در معنای] «سوزاندن با آتش» یا «افتادن در آتش» به کار می‌رود (معجم المقاییس اللغة، ج ۳، ص ۳۰۰؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۹۰) و برخی توضیح داده‌اند که این کلمه از زبان عبری گرفته شده و به معنای آن است که چیزی را به طوری در مقابل آتش بگذارند که کباب شود و یا بسوزد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۲۷۵)

«مَذْمُومًا» اسم مفعول از ماده «ذم» و به معنای «مورد مذمت قرار گرفته» است. «ذم» به معنای سرزنش کردن به خاطر انجام کار بد است (کتاب العین، ج ۸، ص ۱۷۹) و تفاوتش با سرزنش (اللوم: ملامت) در این است که سرزنش درباره هر جایی است که ضرری متوجه کار شخص شود، هر چند اصل آن کار خوب باشد (مثلاً شخصی را به خاطر سخاوتمندیش سرزنش کنند که پولی برای خودت باقی نمانده) اما مذمت صرفاً در جایی است که اصل کار، کار زشت و نامطلوبی باشد. (الفروق فی اللغة، ص ۴۴)

«مَذْحُورًا» از ماده «دحر» است و به معنای «راندن» (طرد کردن) و «دور کردن» همراه با خواری و ذلت است. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۱۷۸)

حدیث

۱) ابن عباس از رسول خدا در معنای این آیه روایت کرده است:

کسی که با عملی که خدا بر او واجب کرده است، ثواب و پاداش دنیا، و نه وجه الله و سرای آخرت، را بخواهد، در دنیا آنچه را که خداوند از برخورداری دنیوی بخواهد برای او شتابان می‌رساند و ثواب و پاداشی در آخرت نخواهد داشت؛ چرا

که خداوند سبحان و متعال، آن را به او داد تا از آن برای طاعت خدا کمک بگیرد اما وی آن را در معصیت خدا به کار گرفت؛ پس خداوند او را به خاطر آن عقوبت می کند.

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۶۲۷

روی عن ابن عباس أن النبي ص قال معنى الآية من كان يريد ثواب الدنيا بعمله الذي افترضه الله عليه لا يريد به وجه الله و الدار الآخرة عجل له فيها ما يشاء الله من عرض الدنيا و ليس له ثواب في الآخرة و ذلك أن الله سبحانه و تعالی يؤتیه ذلك ليستعين به على الطاعة فيستعمله في معصية الله فيعاقبه الله عليه

(۲) حدیثی طولانی از پیامبر اکرم ص خطاب به ابن مسعود روایت شده است که فرازهایی از آن در جلسه ۶۸، حدیث ۱ و جلسه ۷۷، حدیث ۲، و جلسه ۱۵۸، حدیث ۱ گذشت. در فرازی از این حدیث آمده است:

ابن مسعود! ... خداوند به موسی ع فرمود: موسی! زینت کنندگان به زینتی که در چشم من زیباتر از زهد باشد، خود را زینت نکرده‌اند. موسی! وقتی دیدی فقر به تو روی آورده بگو: مرحبا به شعار و علامت صالحان! و وقتی که دیدی ثروت روی آورده بگو: گناهی است که در عقوبتش تعجیل شده است.

ابن مسعود! بنگر سخن خداوند متعال را که «اگر نبود که همه مردم یک امت [کافر] می شدند، برای کسانی که به خداوند رحمان کفر می ورزند، برای اتاق هایشان سقف هایی از نقره و ایوان هایی قرار می دادید که در آن خودنمایی کنند؛ و همچنین برای خانه هایشان درب ها و تخت هایی که بر آن تکیه زنند، و زینت هایی؛ و همه اینها چیزی جز کالای زندگی دنیا نیست و آخرت نزد پروردگارت از آن متقین است» و نیز این سخن که «کسی که این [زندگی] شتابان را بخواهد، برایش در این [زندگی] شتابان، آنچه که خواهیم، برای هر که خواهیم، شتابان برسانیم؛ سپس برایش جهنم را قرار می دهیم که او را می سوزاند در حالی که مورد طرد و نکوهش است؛ و کسی که آخرت را خواست و تلاشش را برای آن انجام داد در حالی که مومن بود، پس آنان سعی شان مورد قدردانی قرار خواهد گرفت.»

ابن مسعود! کسی که شوق بهشت دارد به سوی خوبی ها می شتابد و کسی که از آتش می ترسد، شهوات را رها می کند و کسی که منتظر مرگ است، از لذات [زودگذر] رویگردان می شود و کسی که در دنیا زهد ورزد، مصیبت ها بر او آسان می شود.

مکارم الأخلاق، ص ۴۴۷

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ خَمْسَةٌ رَهْطٍ مِنْ أَصْحَابِنَا يَوْمًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص...

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ ... قَالَ تَعَالَى لِمُوسَى ع يَا مُوسَى لَنْ يَتَزَيَّنَ الْمُتَزَيِّنُونَ بِزِينَةِ أَزِينِ فِي عَيْنِي مِنَ الزُّهْدِ يَا مُوسَى إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ مَرْحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ وَ إِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ ذَنْبٌ عَجَلْتُ غُفُوبَتَهُ - يَا ابْنَ مَسْعُودٍ انْظُرْ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ وَ لِيُؤْتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَ سُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ وَ زُخْرَفًا وَ إِنَّ كُلَّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ وَ قَوْلُهُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَلْحُورًا وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا يَا ابْنَ مَسْعُودٍ مَنْ اشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ وَ مَنْ خَافَ النَّارَ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ وَ مَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ أَعْرَضَ عَنِ اللَّذَاتِ وَ مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا هَانَ عَلَيْهِ الْمُصِيبَاتُ

همانا، دنیا نهایت دید کور است که در ورای آن چیزی نمی‌بیند، و آن که بیناست نگاهش از دنیا بگذرد و از پس آن خانه آخرت را نگرد. پس بینا از دنیا مسیرش را می‌یابد و نابینا آن را انتهای مسیرش قرار می‌دهد؛ بینا از دنیا توشه گیرد، و نابینا برای دنیا توشه فراهم آرد.

نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳

وَ إِنَّمَا الدُّنْيَا مُتَهَيِّ بِصَرِّ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً وَ الْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ.

تدبر

(۱) «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُوماً مَذْحُوراً»:

انسان یک حقیقت بی‌نهایت است؛ موجودی است که در دنیا و نیازهای فوری و فوتی خلاصه نمی‌شود. اما اگر کسی تمامی مطالبه خود را ناظر به نیازهای فوری و فوتی قرار دهد، و بخواهد زندگی خود را، نه بر اساس دوراندیشی و در نظر گرفتن ابعاد بی‌نهایت خود، بلکه بر اساس عجله و لذت‌های آنی، سامان بخشد، البته خداوند با توجه به محدودیت‌های دنیا، به برخی از این افراد، مقداری از خواسته‌های فوری‌شان را می‌دهد؛ اما همه آنها وقتی در افق زندگی بی‌نهایت وارد می‌شوند، جایگاهشان جهنم خواهد بود، و در این به جهنم افتادن، جای هیچ دلسوزی نیست.

اما چرا اینها به جهنم می‌افتند؟ و چرا به جهنم افتادن اینها جای دلسوزی ندارد؟

چون خداوند توانی به آنها داده بود و آنها به جای اینکه آن توان را خرج ارزش‌های انسانی خود کنند، خرج ابعاد حیوانی خود کردند (حدیث ۱) و مسیر را مقصد پنداشتند (حدیث ۳) و در یکسری اوهام غرق شدند، و سوختن یعنی نابود شدن توهمات که همه وجود آنها را فرا گرفته بود، و فهمیدن اینکه:

افسوس که آنچه برده‌ام باختنی است

بشناخته‌ها تمام نشناختنی است

برداشته‌ام هر آنچه باید بگذاشت

بگذاشته‌ام هر آنچه برداشتنی است (منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی)^۱

توضیح تخصصی انسان‌شناختی

۱. ابوسعید ابوالخیر هم می‌گوید:

افگدنی است آنچه برداشته‌ام

حک کردنی است آنچه بنگاشته‌ام

حاصل که به هرزه عمر بگذاشته‌ام

باطل بودست آنچه پنداشته‌ام

هر انسانی غریزه دارد و فطرت. آنچه به امور دنیوی و مادی انسان مربوط می‌شود و در آن با سایر حیوانات مشترک است، غریزه نام دارد (مانند غریزه گرسنگی، غریزه جنسی و ...) و آنچه به ابعاد متعالی انسان مربوط می‌شود و خاص انسان است، فطرت نام دارد (مانند فطرت حقیقت‌جویی، فطرت کمال‌طلبی، فطرت زیبایی‌طلبی و ...).

امور غریزی درخواست‌های فوری و فوتی دارند؛ و لذا فعالیت‌های التذازی (لذت‌جویانه) را در انسان رقم می‌زند؛ اما امور فطری، درخواست‌های اصیل و عمیق انسان است که در افق بی‌نهایت سیر می‌کنند و ناظر به بُعد بی‌نهایت‌طلبی اوست؛ و لذا فعالیت‌های تدبیری انسان را رقم می‌زنند. (توضیح دو قسم فعالیت‌های التذازی و تدبیری انسان، در: مطهری، انسان و ایمان، ص ۴۸-۵۲، لینک زیر)

<http://lib.eshia.ir/50048/1/48>

انسان چون موجودی دارای فطرت است، حتی نیازهای غریزی‌اش هم جنبه تدبیری به خود می‌گیرد و با ابعاد فطری آمیخته می‌شود؛ مثلاً اشباع غریزه گرسنگی در انسان، با ابعاد زیبایی‌جویانه و ... گره می‌خورد و این را در تفاوت «خوراک انسان» با «خوراک حیوانات» براحتی می‌توان مشاهده کرد. اگر انسان، که وجودش بی‌نهایت طلب است و با مرگ به پایان خود نمی‌رسد، مبنای زندگی‌اش را امور غریزی قرار دهد؛ بدین معناست که عجله کرده و به جای بی‌نهایت‌طلبی، به وضعیت فوری و فوتی بسنده کرده است. چنین کسی ممکن است در این وضعیت فوری و فوتی بهره‌هایی هم ببرد؛ اما چون همه چیز خود را در دنیا تعریف کرده، بعد از مرگ دستش کاملاً خالی است؛ پس با آتش مواجه می‌شوند

(آتش مظهر سوزاندگی است و سوختن بهترین توضیح است از پوچ شدن و باطل کردن همه آنچه شخص دارد. هود/۱۶، جلسه ۵۱، تدبر ۲)

و این در آتش افتادن وی جای مذمت دارد، نه جای دلسوزی؛ زیرا خودش چنین وضعیتی را برای خود رقم زده است. (جلسه ۵۱، تدبر ۳ و ۴)

۲) «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ»:

دنیا دار تزامم است (هر چیزی برای اینکه به هدف خودش برسد مزاحم چیز دیگر می‌شود) پس، کسانی که دلشان دنیا (خواسته‌های فوری و فوتی) می‌خواهد و مبنای خود را رسیدن به دنیا قرار می‌دهند، نه آن مقدار که خودشان دلشان می‌خواهد، می‌رسند (ما نَشَاءُ: آنچه ما بخواهیم، نه آنچه خودش بخواهد) و نه همه‌شان به خواسته خود می‌رسند (لِمَنْ نُرِيدُ: برای کسی که ما بخواهیم، نه هرکس که خودش بخواهد). البته به آنها که می‌دهد، زود (در همین دنیا) می‌دهد (عَجَّلْنَا لَهُ) و همین است که همگی طمع می‌کنند.

در واقع، کسی که دنیا مدار است، وضعیتش مثل قماربازی است که دائماً می‌بیند عده‌ای با قمار به خیلی چیزها رسیده‌اند، و فراموش می‌کند که چه عده بسیار بیشتری با همین قمار همه چیزشان را از دست داده‌اند.

۳) «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ ... ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ»:

دنیاطلبی آخرش جهنمی شدن است و با بهشت رفتن جمع نمی‌شود. (به همین جهت است که فرمودند محبت دنیا اساس

هر خطیئه‌ای است. [جلسه ۱۶۱، حدیث ۳](#))

اما چرا؟ چون کسی به بهشت می‌رود که بهشت را هدف قرار داده باشد و انسان بین دنیا و آخرت باید یکی را هدف قرار دهد و دیگری را تابع و طفیلی آن کند (جلسه ۱۶۱، تدبر ۱)

۴) «جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُوماً مَذْحُوراً»:

دنیاطلب جهنم می‌رود و می‌سوزد؛ اما با دو ویژگی: مَذْمُوماً مَذْحُوراً

الف. شایسته مذمت و نکوهش است و جای دلسوزی ندارد، زیرا تقصیر خودش بوده و خودش چنین سرنوشتی را برای خود رقم زده است.

ب. طرد و رانده شده، یعنی به او بی‌اعتنایی می‌شود و او را به درگاه رحمت الهی بار نمی‌دهند. زیرا خودش به حقیقت پشت کرد و حقیقت را به فراموشی سپرد. (جلسه ۱۶۰، تدبر ۵)

۱۶۳) سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۹ وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً ۱۳۹۵/۶/۸

ترجمه

و کسی که آخرت را بخواهد و برای آن کوششی در خور آن انجام دهد، در حالی که مومن است، پس آنان تلاش‌شان مورد قدردانی خواهد بود.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الْآخِرَةُ» از ماده «أخر» است. این ماده نقطه مقابل «تقدم» (= پیشی گرفتن) و به معنای عقب انداختن است (کتاب العین، ج ۴، ص ۳۰۳) که کلمه تأخیر در فارسی کلمه‌ای آشناست. از این ماده دو کلمه «آخِر» و «آخِر» معروف است که در فارسی به ترتیب، به معنای «آخری، پایانی» و «دیگر» به کار می‌رود و توضیح داده‌اند که: «آخِر» («آخری»، دیگر) در جایی به کار می‌رود که علاوه بر «مورد اول» و این گزینه، سوم و چهارم و .. هم برایش فرض دارد؛ اما «آخِر» (آخره) در جایی به کار می‌رود همان «مورد اول» باشد و این؛ و سومی‌ای در کار نباشد. مثلاً در مقابل ربیع‌الاول، ربیع‌الآخر گفته می‌شود (الفروق فی اللغة/ ۲۹۰) اما در مقام شمارش یک عده معین می‌گویند: اول، دوم، سوم، ... آخِر. ^۱ بدین لحاظ، «آخِر» در مقابل «دنیا» به کار می‌رود و حالت سومی ندارد. شاید بدین جهت است که اگرچه در اصطلاحات فنی، عالم برزخ (از مردن تا نفخ صور) را از عالم آخرت (از نفخ صور به بعد) متمایز می‌کنند؛ اما در ادبیات دینی، دوره حیات برزخی را هم جزئی از عالم آخرت قرار داده‌اند؛ زیرا این کلمه به لحاظ معنایی در جایی است که سومی‌ای در کار نباشد، پس به لحاظ لغوی، برزخ را نمی‌توان سومی دنیا و آخرت قرار داد. در مورد چرایی مونث بودنش هم ممکن است به خاطر تقابل با دنیا باشد (دنیا، مونث مجازی است) (مثلاً: بقره/ ۲۲۰)

۱. برخی گفته‌اند: «آخِر» (مونث آن: «آخری») در مقابل «اول» است و «آخِر» (مونث آن: آخره) در مقابل «واحد» است (مفردات ألفاظ

القرآن/ ۶۹) اما به نظر می‌رسد دیدگاهی که در متن نقل کردیم دقیق‌تر باشد.

و یا به خاطر مونث بودنِ موصوفِ محذوفِ آن، که آن محذوف می‌تواند «النشأة» (النشأة الآخرة، عنكبوت/۲۰) یا «الدار» (الدار الآخرة، بقره/۹۴) و مانند آن باشد.

«سَعَى لَهَا سَعِيهَا» سعی دوم، «مفعول مطلق» است که در فارسی چنین ترجمه می‌شود: «تلاش کند، تلاش کردنی»؛ که ساده‌ترش این است: «تلاش در خوری انجام دهد» و ضمیر «ها» در هر دو مورد، به آخرت برمی‌گردد؛ که در عبارت «سعیها» به معنای «تلاشی در خور آخرت» می‌شود. (برخی مترجمان به این نکته توجه نکرده‌اند و به جایش نوشته‌اند «تمام» تلاش خود را بکند»، یعنی مرجع ضمیر را «مَنْ أَرَادَ» قرار داده‌اند.)

«مَشْكُورٌ»: از ماده «شکر» است. «شکر» را به معنای «شناخت احسان» (کتاب العين، ج ۵، ص ۲۹۲) معرفی کرده‌اند که منظور، نه شناخت ذهنی محض، بلکه شناختی است که انسان متناسب با آن عمل کند که شاید تعبیر «قدرشناسی» برای این نوع شناخت مناسب‌تر باشد؛ لذا بسیاری از اهل لغت، «شکر» را به مدح و ثنای شخصی که نیکی‌ای در حق ما انجام داده، دانسته‌اند (معجم المقاییس اللغة، ج ۳، ص ۲۰۸؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۲۰؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۹۹) و در تفاوت شکر و حمد گفته‌اند: شکر در جایی است که حتما نعمتی داده شده و از آن تشکر شود، اما حمد در غیر آن هم به کار می‌رود؛ در واقع، شکر بر اساس نعمت است و حمد بر اساس حکمت؛ همچنین، نقطه مقابل حمد، «ذم» (سرزنش و مذمت کردن) است؛ ولی نقطه مقابل شکر، «کفران» و ناسپاسی است. (الفروق فی اللغة/۴۰) واضح است که وقتی شکر به خداوند نسبت داده می‌شود، به معنای پاداشی است که خداوند در مقابل کارهای بندگان به آنها می‌دهد (مفردات أَلْفَاظ القرآن/۴۶۲)

حدیث

۱) امام صادق ع از پدرشان روایت کرده‌اند:

پیامبر اکرم ص فرمود: از خدا آن گونه که سزاوار است شرم و حیا کنید.

گفتند: رسول خدا! یعنی چه کار کنیم؟

فرمود: اگر می‌خواهید چنین کنید، هریک از شما شب نخوابد مگر اینکه مجلس را در مقابل دیدگان خود داشته باشد؛ و سرش و آنچه در آن جای گرفته (افکار و محتویات ذهنی)، و شکم و محتویاتش را [از گناه] حفظ کند، و از قبر و ابتلائاتش را یاد کند، و کسی که آخرت را می‌خواهد باید که زینت زندگی دنیا را رها کند. [= زیبایی‌های دنیا دلش را نبرد]

قرب الإسناد، ص ۲۳؛ الأمالی (للصدوق)، ص ۶۱۶

مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ قَالَ:

«قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اسْتَجِيبُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ. قَالُوا: وَمَا نَفْعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: فَإِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ فَلَا يَبِيتَنَّ أَحَدُكُمْ إِلَّا وَأَجَلُهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَلِيَحْفَظَ الرَّأْسَ وَمَا وَعَى، وَالْبَطْنَ وَمَا حَوَى، وَلِيَذْكُرَ الْقَبْرَ وَالْبَلَى، وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ فَلْيَدْعُ زِينَةَ الْحَيَاءِ الدُّنْيَا»

۲) امام باقر ع از رسول خدا ص روایت کرده‌اند:

روز قیامت شخصی را می آورند و می گویند حجت و دلیل خود را بیان کن. می گوید: پروردگارا! مرا آفریدی و هدایتی کردی، بر من وسعت دادی [مرا در تنگنا نگذاشتی] و من هم همواره بر خلق وسعت دادم [کسی را در تنگنا قرار ندادم] و بر آنها آسان گرفتم تا در امروز رحمت را بر من گسترش دهی و آن را برای من میسر گردانی. پس، پروردگار جلیل و متعال می فرماید: بنده ام راست گفت؛ او را به بهشت وارد کنید.

الکافی، ج ۴، ص ۴۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۴۶

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَيُّوبَ بْنِ أُعَيْنَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِرَجُلٍ فَيَقَالُ اخْتَجَّ فَيَقُولُ يَا رَبِّ خَلَقْتَنِي وَ هَدَيْتَنِي فَأَوْسَعْتَ عَلَيَّ فَلَمْ أَزَلْ أَوْسِعْ عَلَيَّ خَلْقِكَ وَ أَيْسَّرْ عَلَيْهِمْ لَكَي تُنْشَرَ عَلَيَّ هَذَا الْيَوْمَ رَحْمَتَكَ وَ تُبَسَّرَ فَيَقُولُ الرَّبُّ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ تَعَالَى ذِكْرُهُ صَدَقَ عَبْدِي أَذْجَلُوهُ الْجَنَّةَ.

(۳) حکایت

منصور دوانیقی (خلیفه عباسی) نامه ای به امام صادق ع نوشت که چرا همان گونه که سایر مردم با ما حشر و نشر دارند، با ما رفت و آمد نداری؟

جوابش را داد که: ما چیزی که به خاطرش از تو بترسیم نداریم [نیامدنمان به خاطر ترس از تو نیست]، و تو هم چیزی از امور اخروی که به خاطرش امیدی به تو داشته باشیم [و بدین جهت سراغت بیاییم] نداری. نه نعمتی به تو داده شده که به خاطر تهنیت گویی نزدت بیاییم و نه مصیبتی بر تو وارد شده که به خاطر تسلیت گویی سراغت بیاییم؛ پس چکار داریم که نزدت بیاییم؟

نوشت: با ما مصاحبت داشته باشید که نصیحتمان کنید!

امام ع جواب فرستاد: کسی که دنیا را بخواهد تو را نصیحت نمی کند؛ و کسی که آخرت را بخواهد با تو مصاحبت نمی کند!

منصور گفت: به خدا قسم جایگاه مردمان را برایم متمایز کرد که: در میان کسانی که دنبال آخرتند، چه کسانی دنیا می خواهند [کسانی که ظاهرا دنبال آخرتند، اما در واقع با این بهانه ها دنبال دنیای خود هستند] و اینکه چه کسی واقعا آخرت را می خواهد و نه دنیا را.

کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه، ج ۲، ص ۲۰۹

وَ قَالَ ابْنُ حُمْدُونٍ كَتَبَ الْمَنْصُورُ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ: لِمَ لَا تَغْشَانَا كَمَا يَغْشَانَا سَائِرُ النَّاسِ؟ فَأَجَابَهُ ع: لَيْسَ لَنَا مَا نَخَافُكَ مِنْ أَجَلِهِ وَ لَا عِنْدَكَ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ مَا نَرْجُوكَ لَهُ وَ لَا أَنْتَ فِي نِعْمَةٍ فُنْهَيْتَكَ وَ لَا تَرَاهَا نِقْمَةً فُنْعَزِيكَ بِهَا فَمَا نَصْنَعُ عِنْدَكَ؟

قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ: تَصْحَبْنَا لِتَنْصَحَنَا.

فَأَجَابَهُ ع: مَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا لَا يَنْصَحُكَ وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ لَا يَصْحَبُكَ.

فَقَالَ الْمَنْصُورُ وَاللَّهِ لَقَدْ مَيَّزَ عِنْدِي مَنَازِلَ النَّاسِ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا مِمَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَ أَنَّهُ مِمَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ لَا الدُّنْيَا.^۱

تدبر

(۱) «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا»:

این آیه و آیه قبل، مقایسه دنیاخواهی و آخرت طلبی است: کسی که دنیا طلب باشد معلوم نیست در دنیا به هدفش برسد و عاقبتش هم جهنمی است، اما کسی که آخرت طلب باشد حتماً به نتیجه تلاشش خواهد رسید. به علاوه، آخرت طلبی، برخلاف دنیا طلبی، حتی اگر مقداری هم وجود داشته باشد، مثمرالشر است. و آخر اینکه آخرت طلبی، برای اینکه واقعی باشد، حتماً نیاز به ایمان و تلاش جدی دارد؛ برخلاف دنیا طلبی، که برای دنیا طلب بودن، ضرورتاً نه ایمانی نیاز هست و نه تلاشی.

توضیح تخصصی

الف. در آیه قبل، در مورد رسیدن دنیا طلب به هدفش (دنیا)، هم از جهت محدوده آن (فقط محدود به دنیا)، و هم در مورد مقدارش (چه اندازه از دنیا)، و هم در مورد کسی که به هدف می‌رسد (اشخاص دنیا طلب)، از محدودیت‌هایی سخن گفت (فیها + ما نشاء + لمن تُرید)؛ و البته سرنوشت هر دنیا طلبی را (به دنیا رسیده باشد یا نرسیده باشد) جهنم دانست (ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ). اما در این آیه، برای رسیدن آخرت طلب به هدفش، هیچ قید و شرطی نگذاشت (كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا). در واقع،

۱. روایت زیر هم درباره آخرت طلبی روایتی زیباست که فرازهای اول آن که مرتبط است در اینجا می‌آورم:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ مَا سَمِعْتُ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ كَانَ أَزْهَدَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عِ إِلَّا مَا بَلَغَنِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ص ثُمَّ قَالَ أَبُو حَمْرَةَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع إِذَا تَكَلَّمَ فِي الزُّهْدِ وَعَظَّ أَهْلَكَ مِنْ بَحْضَرَتِهِ قَالَ أَبُو حَمْرَةَ فَقَرَأْتُ صَحِيفَةً فِيهَا كَلَامٌ مِنْ كَلَامِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع فَكَتَبْتُ مَا فِيهَا وَ أَتَيْتُهُ بِهِ فَعَرَضْتُهُ عَلَيْهِ فَعَرَفَهُ وَ صَحَّحَهُ وَ كَانَ فِيهَا - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - كَفَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ كَيْدَ الظَّالِمِينَ وَ بَغْيَ الحَاسِدِينَ وَ بَطْشَ الجَبَّارِينَ - أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ مُصِيبَتُكُمْ الطَّوَاغِيتُ مِنْ أَهْلِ الرِّغْبَةِ فِي الدُّنْيَا المَائِلُونَ إِلَيْهَا المَفْتُونُونَ بِهَا المَقْبُلُونَ عَلَيْهَا وَ عَلَى حُطَامِهَا الهَامِدِ وَ هَشِيمِهَا البَائِدِ غَدًا فَاحْذَرُوا مَا حَذَرَكُمْ اللَّهُ مِنْهَا وَ ازْهَدُوا فِيمَا زَهَدَكُمْ اللَّهُ فِيهِ مِنْهَا - وَ لَا تَرْكُنُوا إِلَى مَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا رُكُونًا مَنْ اتَّخَذَهَا دَارَ قَرَارٍ وَ مَنَزَلَ اسْتِيْطَانٍ - وَ بِاللَّهِ إِنْ لَكُمْ مِمَّا فِيهَا عَلَيْهَا دَلِيلًا مِنْ زِينَتِهَا وَ تَصَرُّفِ أَيَّامِهَا وَ تَغْيِيرِ انْقِلَابِهَا وَ مَثَلَاتِهَا وَ تَلَاعُبِهَا بِأَهْلِهَا إِنَّهَا لَتَرْفَعُ الخَمِيلَ وَ تَضَعُ الشَّرِيفَ وَ تُورِدُ النَّارَ أَقْوَامًا غَدًا فَفِي هَذَا مُعْتَبَرٌ وَ مُخْتَبَرٌ وَ زَاجِرٌ لِلنَّبِيِّ إِنْ الأُمُورَ الوَارِدَةَ عَلَيْكُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مِنْ مُضَلَّاتِ الفِتَنِ وَ حَوَادِثِ البِدَعِ وَ سُنَنِ الجُورِ وَ بَوَائِقِ الزَّمَانِ وَ هَيَبَةِ السُّلْطَانِ وَ وَسْوَاسَةِ الشَّيْطَانِ لِيَدْرَأَ القُلُوبَ عَنْ تَنَبُّهٍهَا وَ تَذْهِلُهَا عَنْ مَوْجُودِ الهُدَى وَ مَعْرِفَةِ أَهْلِ الحَقِّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ عَصَمَ اللَّهُ وَ لَيْسَ يَعْرِفُ تَصَرُّفِ أَيَّامِهَا وَ تَقَلُّبِ حَالَاتِهَا وَ عَاقِبَةَ ضَرَرِ فِتْنَتِهَا إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ وَ نَهَجَ سَبِيلَ الرُّشْدِ - وَ سَلَكَ سَبِيلَ القَصْدِ مِمَّنْ اسْتَعَانَ عَلَى ذَلِكَ بِالزُّهْدِ فَكَّرَرَ التَّفَكُّرَ وَ اتَّعَظَ بِالعِبَرِ فَارْتَدَجَرَ وَ زَهَدَ فِي عَاجِلِ بَهْجَةِ الدُّنْيَا فَتَجَافَى عَنْ لَذَائِهَا وَ رَغِبَ فِي دَائِمِ نَعِيمِ الآخِرَةِ وَ سَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ رَاقَبَ المَوْتَ وَ سَمِعَ الحَيَاةَ مَعَ القَوْمِ الظَّالِمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ نَظَرَ إِلَى مَا فِي الدُّنْيَا بَعِيْنِ نَبِيْرَةٍ حَديْدَةٍ النَّظْرَ فَابْصَرَ حَوَادِثَ الفِتَنِ وَ ضَلَالَ البِدَعِ وَ جُورَ المُلُوكِ الظَّالِمَةِ فَقَدْ لَعَمْرِي اسْتَدْبَرْتُمْ مِنْ الأُمُورِ المَاضِيَةِ فِي الأَيَّامِ الخَالِيَةِ مِنَ الفِتَنِ المُنْتَرِكَةِ وَ النَّهْمَاكِ فِيهَا مَا تَسْتَدْبِرُونَ بِهِ عَلَى تَجَنُّبِ الغَوَاةِ وَ أَهْلِ البِدَعِ وَ البَغْيِ وَ الفَسَادِ فِي الأَرْضِ بَعِيْرٍ حَقٌّ فَاسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ ارْجِعُوا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ طَاعَةِ مَنْ هُوَ أَوْلَى بِالطَّاعَةِ مِمَّنْ أَتَيْعَ وَ أَطِيعَ - فَالْحَذَرَ الحَذَرَ مِنْ قَبْلِ النَّدَامَةِ وَ الحَسْرَةِ وَ القُدُومِ عَلَى اللَّهِ وَ الوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَالَلَهُ مَا صَدَرَ قَوْمٌ قَطُّ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَّا إِلَى عَذَابِهِ وَ مَا آثَرَ قَوْمٌ قَطُّ الدُّنْيَا عَلَى الآخِرَةِ إِلَّا سَاءَ مُنْقَلَبُهُمْ وَ سَاءَ مَصِيْرُهُمْ

الأمالی (للمفید)، ص ۲۰۰-۲۰۲؛ تحف العقول، ص ۲۵۳

می‌خواهد بفرماید «اسباب دنیوی ممکن است به نتیجه نرساند، اما در جایی که اسباب اخروی باشد، حتماً نتیجه حاصل می‌شود. (المیزان، ج ۱۳، ص ۶۶)

ب. دنیاخواهی را با تعبیر «کَانَ يُرِيدُ» آورد که نشان می‌دهد روال آنها چنین بوده و همواره چنین‌اند. اما آخرت‌طلبی را با تعبیر «أَرَادَ» آورد که حتی اگر کسی یکبار چنین اراده‌ای کرده باشد، شامل حالش شود. یعنی آن دنیاطلبی که حتماً جهنمی می‌شود، دنیاطلب محض است که هیچ دغدغه جدی نسبت به آخرت ندارد؛ اما اگر کسی حتی یکبار - البته به طور کاملاً جدی و واقعی - آخرت را طلب کند، حتماً بهره‌ای در آخرت خواهد برد.

ج. در آیه قبل، دنیاخواهی را به هیچ چیز، حتی تلاش خود فرد مقید نکرد، چون دنیاخواهی از جنس کوتاه‌بینی (عاجل و دم‌دستی) است، همین که شخص کوتاه‌بین شد (اراده عاجله کرد) و اهداف عالی را رها کرد، دیگر بدبختی‌اش قطعی شده است، اما در این آیه، آخرت‌طلبی را مقید کرد هم به تلاش و هم به ایمان، چون آخرت‌طلبی، از جنس دوراندیشی و قرار گرفتن در مسیر حق و حقیقت است، و البته برای رسیدن به حق، صرفاً در این مسیر قرار گرفتن کافی نیست، بلکه در این مسیر باید اولاً تلاشی از خود نشان دهد (سَعَى لَهَا سَعْيَهَا) و ثانیاً روح و روانش را معطوف به هدف کند (وَ هُوَ مُؤْمِنٌ: ایمان بیاورد و تسلیم حقیقت باشد، جلسه ۱۲۵، تدبر ۲)؛ پس، علاوه بر اراده آخرت، تلاش و ایمان هم موضوعیت دارد تا این اراده واقعاً به حرکت صحیح منجر شود؛ آنگاه اگر کسی اراده‌اش را در مسیر صحیح به راه انداخت، حتماً تلاشش ثمره‌ای خواهد داشت.

(۲) «أَرَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ...»: برای اینکه کار انسان، ثمره حقیقی و نتیجه قطعی داشته باشد، باید در هر سه حوزه اراده، شناخت و عمل، تحولی رخ دهد:

- در حوزه اراده، جهت‌گیری و مطلوب خود را از این زاویه محدود و محسوس و کوتاه‌بینانه (عاجله) برگرداند و به سوی امر دیگر و ماورای این ظواهر موقت (آخرت) قرار دهد.

- در حوزه شناخت، باید حقیقت‌جویی و تسلیم حقیقت بودن (ایمان) را محور وجود خود کند و اهمیت شناخت به عنوان مبنای تصمیم‌گیری را به حدی ارتقاء دهد که معیارش شناخت‌هایش شود نه تابع دلخواه‌هایش (جلسه ۱۵۸، تدبر ۲). (توجه شود که نفرمود «ایمان به چه؟» بلکه فقط فرمود: «مومن باشد» زیرا اگر ایمان (تسلیم حقیقت بودن) جدی گرفته شود، حتماً ایمان به خدا و آخرت خواهد بود. جلسه ۱۴۳، تدبر ۳)

- به لحاظ عمل، باید کوشش کند و آن هم کوششی در خور آخرت.

(۳) «كَانَ سَعِيَهُمْ مَشْكُورًا»: این آیه از معدود آیات درباره آخرت است که درباره اینکه آخرت نتیجه عمل خود انسان است، سخن گفته، اما پاداش‌های اخروی را نام نبرده است و فقط به بیان کلی «تلاش‌شان مورد قدردانی خواهد بود» بسنده کرده است. چرا؟

الف. بدین جهت که نشان دهد اگر واقعاً ایمان و جهت‌گیری درست باشد، تلاش به هر مقدار که باشد، جدی گرفته می‌شود و پاداش داده خواهد شد.

ب. این پاسخ، به نحو کلی، تمام پاداش‌های هرکس به فراخور میزان اراده و ایمان و تلاشش را شامل می‌شود.

ج. تعبیر «مشکور» برای بهشتیان تناسبی دارد با تعبیر «مذموم و مدحور» (نکوهش و رانده شده) در آیه قبل برای جهنمیان، و آن این است که در هردو، بُعد اجتماعی و درواقع، کاری که دیگران در قبال شخص انجام می‌دهند مد نظر است. اگر چنان باشید مذمت می‌شوید و اگر چنین باشید مورد تشکر واقع می‌شوید.

د. ...

۴) «سَعَى لَهَا سَعْيُهَا»: چرا نفرمود «سَعَى لَهَا سَعْيُهَا»: برای آخرت سعی خودش را بکند» و فرمود «برای آخرت، کوشش متناسب با آن را انجام دهد»؟

الف. بیش از آنکه بخواهد بگوید شخص باید تمام تلاش «خودش» را بکند تا پاداش متناسب پیدا کند، می‌گوید شخص تلاش «در خور آخرت» انجام دهد. در واقع، بر کیفیت تلاش تاکید دارد تا بر کمیت آن. یک کار با نیت صددرصد الهی انجام دهیم، بهتر است از هزاران کار که نیت همگی مغشوش باشد.

چرا؟ چون آخرت جای این است که همه پرده‌ها کنار رود و در چنان شرایطی فقط اعمال مخلصانه است که ارزش دارد. سعی و تلاشی که در آخرت خریدار دارد، «کارهای زیاد» نیست، بلکه کاری است که واقعا برای خدا باشد هرچند بسیار کوچک. اگر واقعا برای خدا بود، به درد آخرت می‌خورد؛ وگرنه درخور آخرت نیست ولو به لحاظ نگاه دنیوی بسیار زیاد باشد.

ب. کسی که واقعا برای خدا و برای آخرتش کار انجام می‌دهد، نباید «خودش» را ببیند.^۱

ج. ...

۱۶۴) سوره اِسْرَاءِ (۱۷) آیه ۲۰ كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ۱۳۹۵/۶/۹

ترجمه

همگی، هم اینان و هم آنان، را از عطای پروردگارت مدد می‌رسانیم، و چنین نبوده که عطای پروردگارت مانعی داشته باشد.

۱. قریب به این مضمون نقل شده که علامه طباطبایی نزد مرحوم قاضی شکایت می‌کند که من هرکاری می‌کنم باز می‌بینم که هدفم «خودم» بوده‌ام و نمی‌توانم دست از طمع بردارم و هرکاری را برای خودم (حداکتر به طمع مقام‌های اخروی) انجام داده‌ام. ایشان پاسخ داده‌اند که همین خوب است که بفهمی نهایتاً از «ما» کاری ساخته نیست و کار را یکسره به خدا بسپاری. یعنی این مطلبی نیست که «خود» مان بتوانیم حل کنیم چون همین که پای خود به میان می‌آید، دوباره خواسته «خود» مطرح می‌شود. در اینجا است که انسان از اینکه خودش بتواند کاری بکند قطع امید می‌کند و تماماً متوجه خدا می‌شود کار خود را یکسره به خدا واگذار می‌کند و این عجز و بیچارگی ریشه طمع را در وجود او می‌سوزاند و خدا این «منیت» را برمی‌دارد. این روش را بعداً روش «احراق» نامیدند و در برخی از آثار بدان اشاره کرده‌اند (مثلاً رساله لب‌اللباب در سیر و سلوک، ص ۱۲۴، رساله سیر و سلوک سید بحر العلوم، پاورقی ص ۱۵۵)

«نَمِدُّ»: ^۱ از ماده «مدد» می‌باشد که اصل این ماده دلالت دارد بر کشیده شدن و اتصال چیزی به چیز دیگری که بر طولش بیفزاید (مانند اتصال یک رود به رود دیگر) (معجم المقایس اللغه، ج ۵، ص ۲۷۰) و به تعبیر دیگر، بسط یافتن در یک یا چند جهت (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۵۲) و کم‌کم به معنای هرگونه کمک رساندن چیزی به چیز دیگر به کار رفته است؛ که از این ریشه، کلماتی مثل «مادَّة» (چیزی که مدد برای غیرش است)، «امتداد» (طول)، «مداد» (آنچه با آن نوشته می‌شود، که معادل معنای «مربک» و «جوهر» در فارسی است) «مدت» (زمان، از این جهت که طول می‌کشد)، «مدّ» (افزایش آب دریا، در مقابل جزر) رایج است. (کتاب العین، ج ۸، ص ۱۶).^۲

«مَحْظُور» از ماده «حظر» می‌باشد که به معنای «منع» (معجم المقایس اللغه، ج ۲، ص ۸۱) و «محدودیت» است (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۲۴۷). «حظیره» دیواری است که از چوب و نی برای حفظ و نگهداری گله گوسفند و ... می‌کشند (کتاب العین، ج ۳، ص ۱۹۷). «مَحْظُور» اسم مفعول از «حظر»، و به معنای «ممنوع» (چیزی که مورد منع و محدودیت قرار گرفته) می‌باشد، و کلمه «مُحْتَظَر» هم که در قرآن آمده (قمر/۳۱) کسی است که «حظیره» درست می‌کند. (مفردات ألفاظ القرآن/۲۴۳) در تفاوت «محظور» و «حرام» هم گفته‌اند حرام در جایی است که کاری که مورد حرمت قرار گرفته بخودی خود قبح و زشتی داشته باشد، اما «محظور» اعم از آن است و در جایی که قبح هم وجود ندارد به کار می‌رود، مثل بسیاری از قوانین که برای عده‌ای در زمینه‌ای محدودیت ایجاد می‌کند (مانند ممنوعیت چرای گوسفندان در برخی مراتع) (الفروق فی اللغه/۲۲۴)

حدیث

(۱) پیامبر اکرم ص فرمودند: خداوند عز و جل به داوود وحی کرد:

ای داوود! همان گونه که خورشید، نورش را از کسی که در نور خورشید نشسته دریغ نمی‌کند، من هم رحمتم را از کسی که داخل در رحمتم شده، دریغ نمی‌کنم؛ و همان طور که فال بد به کسی که فال بد نمی‌زند، ضرری نمی‌رساند، کسانی هم که فال بد می‌زنند از فتنه نجات نمی‌یابند ...

الأمالی (للسدوق)، ص ۳۰۶

۱. «كُلًّا نُمِدُّ هَوْلًا وَ هَوْلًا» «کلاً = همگی» مفعول برای فعل «نمد» می‌باشد که از باب تاکید مقدم شده و «هولاء» بدل از «کلاً» است و هولاء دوم، عطف به هولاء اول است. در واقع، این دو «هولاء» اشاره به دو گروه قبلی (دنیاطلبان و آخرت‌طلبان) می‌باشد. همه کسانی که این آیه را اعراب کرده‌اند (طبرسی، زمخسری، درویش، نحاس و ...) به صورت بالا اعراب کرده‌اند اما به نظر می‌رسد اعراب دیگری هم ممکن باشد. در اعراب فوق، «هَوْلًا» دوم عطف به «هَوْلًا» شده است و «من عطاء ربك» متعلق به فعل «نمد» دانسته شده. اما حالت دیگر این است که کل عبارت «هَوْلًا من عطاء ربك» را یک جمله مستقل بگیریم که عطف به جمله «كُلًّا نُمِدُّ هَوْلًا» شده است. در این صورت معنای آیه چنین می‌شود: «همگی آنها را مدد می‌رسانیم، و آنها (= این مدد‌رسانی‌ها) از عطای پروردگارت است»

۲. برخی اهل لغت گفته‌اند ماده «مدد» غالباً وقتی در حالت ثلاثی مجرد (مَدَّ، يُمِدُّ، مَدَّ) به کار رود، در امور ناپسند و مکروه است (بقره/۱۵، اعراف/۲۰۲، مریم/۷۹) و وقتی به باب افعال برود (أَمَدَّ، يُمِدُّ، أَمَدَاد) در معنای محبوب و ممدوح است (طور/۲۲، مومنون/۵۵، نوح/۱۲، آل عمران/۱۲۵، نمل/۳۶) که البته مثال نقض‌هایی هم دارد (لقمان/۲۷)

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْكُوفِيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمِ السَّكُونِيِّ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ دَاوُدُ ع يَا دَاوُدُ كَمَا لَا تَضِيقُ الشَّمْسُ عَلَيَّ مَنْ جَلَسَ فِيهَا كَذَلِكَ لَا تَضِيقُ رَحْمَتِي عَلَيَّ مَنْ دَخَلَ فِيهَا وَكَمَا لَا تَضُرُّ الطَّيْرَةَ مَنْ لَا يَتَطَيَّرُ مِنْهَا كَذَلِكَ لَا يَنْجُو مِنَ الْفِتْنَةِ الْمُتَطَيَّرُونَ ...

تدبر

(۱) «كَلَّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا»:

خداوند مبدأ همه موجودات است و هر کاری که در عالم انجام شود، به عنایت و امداد الهی است. این گونه نیست که اگر کسی کار بدی انجام دهد، توان مستقلی داشته و از حیطة قدرت خدا خارج شده باشد. چه دنیاطلبان و چه آخرت طلبان، اگر هر کاری انجام می دهند، به امداد خدا و از عطای خداوند است و در هر کاری که رخ می دهد، خداوند همه کاره عالم است (المیزان ۶۸/۱۳) و عطای خدا هیچ محدودیتی ندارد.

ما در انتساب کارهای خوب به خدا مشکلی نداریم، اما در انتساب بدی ها به خدا چطور؟

الف. اگر بدی را به خدا نسبت ندهیم گویی این موجوداتی که کار بد می کنند از دایره قدرت خدا خارج شده اند و در عرض خدا وجود دارد، در حالی که می دانیم چیزی در عرض خدا نیست!

ب. اگر هم بدی را به خدا نسبت دهیم، با قداست و تنزه خداوند ناسازگار است!

این آیه در مقام توضیح قسمت الف است. (قسمت ب، در آیات دیگری توضیح داده شده است. مثلاً: نساء/۷۸-۷۹)

توضیح تخصصی:

وقتی خداوند، موجود دارای اختیار می آفریند، پس آن موجود باید بتواند هم کار خوب انجام دهد و هم کار بد. اینکه اختیار داشته باشد اما امکان انجام کار بد نداشته باشد، بی معنی است. پس همین که خدا اختیار داد، یعنی امکان انجام بد را هم مهیا کرده و اگر کسی بخواهد کار بد انجام دهد، باز هم تمام امکاناتش را از خدا می گیرد؛ و این بدان معناست که هم خوبان و هم بدان، با عنایت و امداد و عطای الهی است که می توانند چنان کنند.

درواقع، نکته مهم این است که هیچ مانعی برای عطای الهی وجود ندارد، یعنی حتی گناه گناهکاران مانع نمی شود که خداوند آنها را در رسیدن به اهداف پلیدشان امداد نکند، چرا که اگر امداد الهی در کار نباشد هیچ کاری انجام شدنی نیست؛ و اگر خدا به انسان اختیار داده که کار پلید انجام دهد، برای انجام دانش هم او را امداد خواهد کرد، و واضح است که این مطلب اصلاً از بار گناه آنها نمی کاهد، بلکه اتفاقاً همین است که آنها را گناهکار و جهنمی می کند، زیرا خدا به آنها توان داد و از آنها خواست که آن را در راه خیر مصرف کنند، اما آنها همان توان خداداد را در راه مخالفت با خدا مصرف کردند.

به قول سعدی:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس

<http://ganjoor.net/saadi/golestan/gbab1/sh4>

(۲) «ما كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا»:

این سوال بسیاری از ما پیش آمده که چرا خداوند به بدکاران اجازه ظلم می‌دهد و جلوی آنها را نمی‌گیرد.

این عبارت پاسخ آنهاست: «هیچ محدودیتی در امداد و عطای خدا وجود ندارد، حتی گناه گناهکاران.»

دقت کنید: معنی ندارد که خدا اختیار بدهد، سپس در همان حوزه‌ای که اختیار داده، مانع شود که انسان به اختیارش عمل کند. پس اگر کسی اختیارش را در راه ظلم و بدی بخواهد به کار بگیرد، خدا از آن جهت که آفریدگار اوست، مانع او نمی‌شود و آن توانی را که به او برای انجام کارهایش عطا کرده، همچنان به او می‌دهد.

توجه: این بحث، غیر از مساله سنت الهی در نصرت دادن حق بر باطل است.

در واقع یک بحث این است که هرکس که اختیار دارد بتواند کار بد هم انجام دهد (آیه حاضر)،

و یک بحث این است که خداوند نظام عالم را طوری طراحی کرده که اگر کسی اختیارش را در راه درست به کار گرفت، نظام عالم هم با او همراهی کند، و اگر چنین نکرد، سر وی به سنگ بخورد.

به تعبیر دیگر، بحث این آیه درباره انجام دادن یک کار و ایجاد یک کنش است؛ اما بحث دوم، بحث بر سر انعکاس و واکنشی است که نظام عالم در برابر کار وی نشان می‌دهد. رخدادن هر کنشی با عطاء و عنایت خداست (هرچند کنش بدی باشد) اما واکنشی که در مقابل آن در نظام عالم پدید می‌آید، متناسب با این که آن کنش، کنش درست یا کنش نادرستی بوده باشد، تفاوت می‌کند.

برای واضح‌تر شدن، این مطلب را در مساله روزی دادن پیاده می‌کنیم:

خداوند به اقتضای رحمانیتش یک روزی اولیه برای هرکسی مقدر کرده است که شخص کافر باشد یا مومن، صالح باشد یا فاسق، روزی‌اش داده می‌شود و به قول سعدی:

ولیکن خداوند بالا و پست به عصیان در رزق بر کس نیست
ادیم زمین سفره عام اوست بر این خوان یغما، چه دشمن چه دوست

<http://ganjoor.net/saadi/boostan/niyayesh/sh1>

اما در عین حال، به اقتضای رحیمیتش، جهان را طوری آفریده که اگر کسی مومن و صالح شد، به او یاری‌های ویژه برسد (حمد/۳، جلسه ۶۱، تدبیر ۱) و اگر کفر ورزید، با مشکلات و تنگنانهایی مواجه شود (طه/۱۲۴).

و این آیه در مقام بیان رحمانیت خداست، نه رحیمیت او.

۳) «نُمِدُّ ... مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ»:

چرا با اینکه فعل را به صورت متکلم مع‌الغیر (ما امداد می‌کنیم) آورد، تعبیر «عطاء ربک» را به صورت «عطائنا» نیاورد؟

الف. اشاره کند که این یاری‌رسانی به همگان، از اقتضائات ربوبیت خداست. (المیزان ۱۳/ ۶۷)

ب. نشان دهد که الطاف الهی از شئون ربوبیت و تفضل اوست، و ما طلبی از او نداریم (قرائتی، تفسیر نور، ج ۷، ص ۳۷)

ج. نشان دهد که همان پروردگاری که تو را به نبوت فرستاده و به خوبی‌ها دعوت کرده است، همان است که دنیاطلبان

را هم امداد می‌رساند. یعنی دنیاطلبان گمان نکنند که حال که با تعالیم دین مخالفت می‌ورزند، خدایی که دین را فرستاده، از

آنها اطلاعی ندارد و در خارج از قدرت خدا دارند کاری انجام می‌دهند.

۱۶۵) سوره ص (۳۸) آیه ۷۱ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ ۱۰/۶/۱۳۹۵

ترجمه

[به یاد آر] هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفریننده‌ی بشری از گِل هستم...

نکات ترجمه

«بَشَرٌ» بشر به معنای انسان است و درباره وجه تسمیه آن گفته‌اند که «بَشَرَةٌ» به معنای قسمت بیرونی پوست است (در مقابل اَدَمَةٌ، که قسمت درونی و زیرین پوست است) و در مورد انسان از این جهت که پوستش نمایان است (برخلاف حیوانات که غالباً پوستشان با مو یا پشم پوشیده شده) «بشر» گفته شده و در قرآن کریم هم هر جا خداوند تعبیر بشر را در مورد انسان به کار برده، انسان را از حیث جسم و ظاهر مادیش مد نظر قرار داده است (مانند همین آیه، یا فرقان/۵۴) و کفار هم هر جا می‌خواستند بیان کنند که پیامبران تفاوتی با ما ندارند بر همین بشر بودنشان تاکید می‌کردند (مدثر/۲۵؛ قمر/۲۴، یس/۱۵، مومنون/۴۷) و پیامبران هم اینکه از جهت بشر بودن مثل بقیه‌اند قبول دارند (کهف/۱۱۰) و وقتی فرشتگان هم به شکل انسان ظاهر می‌شدند (مثلاً برای حضرت مریم) همین تعبیر «شبیبه بشر شدن» در مورد آنها به کار برده شده است (مریم/۱۷) و «بشارت» (= مژده دادن) را هم از این جهت بشارت گفته‌اند که موجب انبساط در چهره (پوست صورت) شخص می‌شود (مفردات ألفاظ القرآن/۱۲۴-۱۲۶)^۱

حدیث

۱) داستان باطنی آفرینش آدم

از امیرالمومنین ع روایت شده است:

... تا هنگامی که خداوند متعال خواست که آدم را بیافریند، پس به جبرئیل دستور داد که به زمین هبوط کند و مشت‌های آن برگیرد ... هنگامی که جبرئیل نزد زمین آمد، زمین گفت به خدایی که تو را فرستاد پناه می‌برم از اینکه چیزی از من برداری که بعداً قرار باشد به آتش [جهنم] درافتد.

جبرئیل برگشت و چیزی با خود نبرد و گفت پروردگارا، به تو پناه برد و من هم بر او رحم کردم.

سپس میکائیل فرستاده شد و او را هم سوگند داد و او هم برگشت و چیزی برنگرفت و همان سخنان را گفت.

۱. در تحلیل ریشه «بشر» دو دیدگاه دیگر وجود دارد. برخی اصل این ماده را «ظهور همراه با حُسن و جمال» دانسته‌اند و همه مشتقات این کلمه را بر این اساس توضیح داده‌اند (معجم المقاییس اللغة، ج ۱، ص ۲۵۱)؛ و برخی اصل آن را «انبساط طبیعی و گشادگی در سیما» معرفی کرده‌اند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۷۵) ولی با مشاهده شواهد مختلف، به نظر می‌رسد دیدگاهی که در متن توضیح داده شد، قابل دفاع‌تر است.

سپس عزرائیل را فرستاد و زمین گفت از تو به خدا پناه می‌برم از اینکه چیزی از من برگیری.

ولی او اعتنایی نکرد و مشتى از آن برگرفت و به نزد خداوند برگشت.

خداوند جل جلاله فرمود: از بالا و پایین آن، و سفید و سیاه و سرخ و زرد آن، و خشن و نرم آن، برگیر؛ و بدین جهت بود که رنگ‌ها و خُلُقیات آنها [= انسانها] گوناگون گردید، برخی از آنها سفید و یا سیاه و یا زرد و یا سرخ‌اند.

سپس خداوند متعال به عزرائیل فرمود: آیا زمین از تو به من پناه نبرد؟

گفت: بله، اما به او اعتنایی نکردم زیرا اطاعت کردن از تو مهمتر از ترحم من بر اوست.

خداوند متعال فرمود: بدان که من از او انبیاء و صالحین و غیره می‌آفرینم [این گونه نیست که هرچه از او بیافرینم جهنم برود] و قبض روح کردن آنها را به تو واگذار می‌کنم.

پس عزرائیل وقتی این را شنید گریست و گفت اگر چنین کنی آفریدگانت از من بدشان خواهد آمد.

خداوند متعال فرمود: نترس، من علل و اسبابی می‌آفرینم که مرگ را بدان منسوب کنند.

سپس خداوند به جبرئیل دستور دارد از آن مشت خاک درخشانی که اصل بود، بیاورد.

پس جبرئیل به همراه جمعی از فرشتگان کروبین (= فرشتگان بلندمرتبه‌تر) و صافون (صاحبان صفوف معین) و مسبحون (تسبیح‌گویان) [به جانب زمین] روی آورد و از محل ضریح پیامبر ص، از بارگاهی نورانی که از میان بقعه‌های زمین انتخاب شده بود مشتى برگرفت و همراه با آب تسنیم (اسم یکی از نهرهای بهشتی) و آب تعظیم (بزرگی) و آب تکریم (بزرگ‌منشی) و آب کوثر و آب رحمت و آب رضامندی و آب عفو عروج کرد.

پس خداوند سبحان و متعال سر او را از هیبت (شکوه)، و قلب [= محل احساسات]ش را از شفقت (مهربانی)، و دستانش را از سخاوت، و سینه‌اش را از صبر، و عورتش را از عفت، و پاهایش را از شرافت، و قلب [محل ادراکات]ش را از یقین، و نفسش را از پاکی آفرید؛ و آنگاه همه اینها را با گلِ آدم درآمیخت و هنگامی که خواست آدم و حوا را بیافریند به فرشتگان وحی کرد که: «من آفریننده‌ی بشری از گل هستم؛ پس هنگامی که آن را آماده نمودم و از روحم در او دمیدم، بر او سجده کنید» ...

الأَنْوَارِ فِي مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ص ۱۱-۱۲

رَوَى عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ:

... إِلَى أَنْ أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ فَأَمَرَ جَبْرَائِيلَ أَنْ يَهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ وَيَقْبِضَ مِنْهَا قَبْضَةً...^۱ فَلَمَّا أَتَاهَا الْمَلِكُ جَبْرَائِيلُ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِاللَّهِ الَّذِي أُرْسَلَكِ بَأَنْ لَا تَأْخُذَ مِنِّي شَيْئًا يَكُونُ فِيهِ نَصِيبٌ لِلنَّارِ قَالَ فَرَجَعَ وَ لَمْ يَقْبِضْ مِنْهَا شَيْئًا وَ قَالَ يَا رَبِّ اسْتَعَاذَتْ بِكَ فَرَحِمْتُهَا فَبَعَثَ مِيكَائِيلَ فَأَقْسَمَتْ عَلَيْهِ فَرَجَعَ وَ لَمْ يَأْخُذْ شَيْئًا وَ قَالَ كَذَلِكَ ثُمَّ بَعَثَ إِسْرَافِيلَ فَرَجَعَ وَ لَمْ يَأْخُذْ شَيْئًا ثُمَّ بَعَثَ عَزْرَائِيلَ فَقَالَتْ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ أَنْ تَأْخُذَ مِنِّي شَيْئًا فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهَا فَقَبِضَ مِنْهَا قَبْضَةً وَ رَجَعَ بِهَا إِلَى اللَّهِ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ خُذْ مِنْ أَعْلَاهَا وَ أَدْنَاهَا وَ أَيْضُهَا وَ أَسْوَدَهَا وَ أَحْمَرَهَا وَ أَصْفَرَهَا وَ أَحْشِنُهَا وَ أَنْعَمَهَا فَلِذَلِكَ اخْتَلَفَتْ أَلْوَانُهُمْ وَ أَخْلَقَهُمْ

۱. فَتَرَلْ فَسَبَقَهُ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ إِلَى الْأَرْضِ وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُرِيدُ أَنْ يَخْلُقَ مِنْكَ خَلْقًا وَ يُعَذِّبُهُ بِالنَّارِ فَإِذَا أَتَاكَ الْمَلِكُ فَقُولِي أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ إِنَّ

أَخَذَتْ مِنِّي شَيْئًا يَكُونُ لِلنَّارِ فِيهِ نَصِيبٌ قَالَ

فَمِنْهُمْ الْأَبْيَضُ وَالْأَسْوَدُ وَالْأَصْفَرُ وَالْأَحْمَرُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِعِزْرَائِيلَ أَلَمْ تَتَعَوَّذُ الْأَرْضَ مِنْكَ بِي؟ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنِّي لَمْ أَلْتَفِتْ إِلَيْهَا لِأَنَّ طَاعَتِكَ أَوْلَىٰ مِنْ رَحْمَتِي لَهَا فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ اعْلَمْ أَنِّي سَأَخْلُقُ مِنْهَا أَنْبِيَاءَ وَصَالِحِينَ وَغَيْرِهِمْ وَأَجْعَلُكَ تُقْبَضُ أَرْوَاحَهُمْ قَالَ فَبَكَى عِزْرَائِيلَ لَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ وَقَالَ إِذَا كُنْتُ كَذَلِكَ كَرِهَوْنِي الْخَلَائِقِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ لَا تَخَفْ فَإِنِّي أَخْلَقُ لَهُمْ عَلَلًا يَنْسُبُونَ الْمَوْتَ إِلَيْهَا قَالَ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ جِبْرَائِيلَ بِأَنْ يَأْتِيَهُ بِالْقَبْضَةِ الْبَيْضَاءِ الَّتِي كَانَتْ أَصْلًا فَأَقْبَلَ جِبْرَائِيلُ عَ وَمَعَهُ الْكُرُوبِيُّونَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالصَّافُونَ وَالْمُسَبِّحُونَ ثُمَّ قَبْضَهَا مِنْ مَوْضِعٍ ضَرِيحِ النَّبِيِّ صَ مِنْ الْبُقْعَةِ الْمُضِيئَةِ الْمُخْتَارَةِ مِنْ بَقَاعِ الْأَرْضِ فَعَرَجَ بِمَاءِ التَّنْسِيمِ وَ مَاءِ التَّعْظِيمِ وَ مَاءِ التَّكْرِيمِ وَ مَاءِ الْكُوْثَرِ وَ مَاءِ الرَّحْمَةِ وَ مَاءِ الرِّضَا وَ مَاءِ الْعَفْوِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ مِنْ الْهَيْبَةِ رَأْسَهُ وَ مِنْ الشَّفَقَةِ قَلْبَهُ وَ مِنْ السَّخَاءِ كَفْيَهُ وَ مِنْ الصَّبْرِ فُوَادِهِ وَ مِنْ الْعِفَّةِ فَرْجَهُ وَ مِنْ الشَّرَفِ قَدَمَيْهِ وَ مِنْ الْيَقِينِ قَلْبَهُ وَ مِنْ الطَّيِّبِ نَفْسَهُ ثُمَّ خَلَطَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِطِينَةِ آدَمَ قَالَ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَىٰ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ وَ حَوَاءَ أَوْحَىٰ إِلَى الْمَلَائِكَةِ «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَفَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»...^١

تدبر

(١) «... بَشَرًا مِنْ طِينٍ» انسان دو بُعد دارد. یک وجه ظاهری و یک وجه باطنی. وجه باطنی اش، روح است (که انشاءالله در آیه بعد بحث خواهد شد) و وجه ظاهری اش را از عناصر عالم طبیعت آفریده‌اند؛ یعنی آن مقدار از انسان که «بشر» است (توضیح در نکات ترجمه)، از «گل» درست شده است.

«گل» آمیخته ای از خاک و آب است؛ و شاید بتوان گفت خاک بیانگر ابعاد مادی محض (جمادات) و آب پشتوانه ابعاد حیاتی عالم طبیعت (گیاهان و حیوانات) است. به‌ویژه که بسیاری از خَلَقِیَاتِ طَبِیْعِی و غریزی انسان، در گیاهان و حیوانات عالم طبیعت هم وجود دارد؛ در حالی که جمادات فاقد این خَلَقِیَاتِ اند.

توضیح تخصصی متناسب با زیست‌شناسی

خاک به عنوان بارزترین جسم مادی و فیزیکی است که تمامی عناصر و مولکول‌های طبیعی (غیر از آب) در آن یافت می‌شود. اما قرآن کریم، اساساً «حیات» را ناشی از «آب» دانسته است (انبیاء/٣٠). بر اساس تعالیم قرآن، در عالم طبیعت:

١ این حدیث هم درباره آفرینش انسان قابل توجه است

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ يَحْيَى بْنِ ضُرَيْسِ الْجَلْبَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ عُمَارَةُ السُّكُونِيُّ السُّرْيَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ عَاصِمٍ بَقْرَوِيْنَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هَارُونَ الْكَرْخِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ سَلَامٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ قَالَ حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ سَلَامٍ أَنَّهُ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ ... فَأَخْبَرَنِي عَنْ آدَمَ لِمَ سُمِّيَ آدَمَ؟

قَالَ لِأَنَّهُ خُلِقَ مِنْ طِينِ الْأَرْضِ وَ أَدِيمَهَا قَالَ فَآدَمُ خُلِقَ مِنْ طِينٍ كُلِّهِ أَوْ طِينٍ وَاحِدٍ قَالَ بَلْ مِنْ الطِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ خُلِقَ مِنْ طِينٍ وَاحِدٍ لَمَا عَرَفَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ كَانُوا عَلَى صُورَةٍ وَاحِدَةٍ قَالَ فَلَهُمْ فِي الدُّنْيَا مَثَلٌ قَالَ التُّرَابُ فِيهِ أَبْيَضٌ وَ فِيهِ أَخْضَرٌ وَ فِيهِ أَشْقَرٌ وَ فِيهِ أَعْرَبٌ وَ فِيهِ أَحْمَرٌ وَ فِيهِ أَرْزَقٌ وَ فِيهِ عَذْبٌ وَ فِيهِ مَلْحٌ وَ فِيهِ خَشِينٌ وَ فِيهِ لَبِيْنٌ وَ فِيهِ أَصْهَبٌ فَلِذَلِكَ صَارَ النَّاسُ فِيهِمْ لَبِيْنٌ وَ فِيهِمْ خَشِينٌ وَ فِيهِمْ أَبْيَضٌ وَ فِيهِمْ أَحْمَرٌ وَ فِيهِمْ أَصْفَرٌ وَ فِيهِمْ أَصْهَبٌ وَ أَسْوَدٌ عَلَى الْوَأْنِ التُّرَابِ.

علل الشرائع، ج ٢، ص ٤٧١

الف. ممکن است «خاک» باشد اما «حیات» نباشد (جمادات).^۱

ب. ممکن است موجودی «حیات» داشته باشد، اما «روح» در آن دمیده نشده باشد (گیاهان و حیوانات).^۲

ج. هر موجود دارای «حیات»ی از «آب» تکون یافته است. (انبیاء/۳۰).^۳

در نتیجه: «حیات» در عالم طبیعت، یک حقیقتی است که به نحوی به «آب» مربوط است، اما حقیقتی بیش از «خاک» است و لزوماً به سطح «روح» نمی‌رسد.

در علوم طبیعی مدرن، علی‌رغم اذعان به برخی ویژگی‌های کاملاً متمایز آب، «آب» مولکولی در عرض سایر عناصر و مولکول‌هایی که در خاک هست، قرار می‌گیرد؛ در حالی که بر اساس تحقیقات زیست‌شناسی، نیز شاید بتوان گفت که باید به ویژگی‌های خاص آب (در مقایسه با سایر عناصر و مولکول‌هایی که خاک را تشکیل می‌دهند) در عرصه حیات توجه دیگری داشت، چرا که مثلاً:

- بر اساس تئوری تکامل طبیعی، حیات از آب شروع شده (اولین موجودات زنده، در آب درست شده‌اند) و بعد موجودات زنده به خشکی آمده‌اند.

- موجودات زنده مختلف ممکن است بدون هوا و ... زنده بمانند، اما هیچ موجود زنده‌ای (از تک‌سلولی گرفته تا حیوانات بسیار پیشرفته) بدون آب زنده نمی‌ماند.

- در ترکیب طبیعی تمام موجودات زنده، آب وجود دارد.

و ...

به نظر می‌رسد در احادیث، این ابعاد فیزیکی و خُلُقِی انسان را با تعبیر «یک مشت خاک که از زمین برگرفته شد» و «آب‌هایی که با آن مخلوط شد» بیان شده و گویی، ماده فیزیکی بدن را به خاک، و خُلُقِیات مربوط به زندگی طبیعی را به آب نسبت داده‌اند (حدیث ۱) (توجه: در این حدیث، دمیده شدن روح، در ادامه حدیث آمده، که چون به این آیه مرتبط نبود، حذف شد)

(۲) «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ»:

۱. البته هر چیزی که در عالم طبیعت، حیات دارد، عناصر خاک را هم دارد. هرچند ممکن است «حیات» باشد، اما آن موجود از خاک درست نشده باشد. [مانند جن (حجر/۲۷؛ الرحمن/۱۵) و ابلیس (اعراف/۱۲؛ ص/۷۶) و فرشتگان]

۲. البته هر چیزی که در عالم طبیعت، روح دارد (انسان) حیات هم دارد.

۳. «جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» تعبیر «جعل» در قرآن کریم با تعبیر «خلق» تفاوتی دارد و آن اینکه در تعبیر «جعل» این تغییر و صیورت لحاظ شده است. اگر در خلق هم صیوررتی مطرح شود فقط ابتدا و انتهای کار بیان می‌شود «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا (مومنون/۱۴) اما در جعل، صیوررتی است که در متن شیء حضور فعال دارد و نقطه آغازی نیست که در پایان نباشد (یا نقطه پایانی نیست که در آغاز نباشد) چنانکه در جای دیگر هم که هر دو را آورده به نظر می‌رسد چنین ملاحظه‌ای را بتوان نشان داد: و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طين ثم جعلناه نطفة في قرار مكين ثم خلقنا النطفة علقه... (مومنون/۱۲-۱۳)

در این آیه نفرمود «أَخْلَقُ...» بلکه فرمود: «خالقٌ...». وقتی به جای «فعل»، اسم فاعل بیاید، دلالت بر ثبوت و استمرار آن عمل می‌کند. پس آفرینش بشر از «گل» یک واقعه‌ای که انجام و تمام شده، نیست؛ بلکه یک واقعه‌ای است که ادامه دارد. این تعبیر شاید نشان دهد که «آفرینش آدم از گل» ضرورتاً به معنای «خلقت دفعی انسان» نیست و بلکه می‌تواند با تئوری تکامل طبیعی جمع شود.

به نظر می‌رسد مشکل اصلی این تئوری، در این نیست که سرچشمه انسان را در تک‌سلولی جستجو می‌کند؛ بلکه مشکل اصلی‌اش این است که از طرفی، ریشه حیات را نمی‌شناسد و از توضیح چگونگی تبدیل جسم بی‌جان (با آنتروپی مثبت) به اولین جاندار تک‌سلولی (با آنتروپی منفی) ناتوان است و مرزی بین موجودات کاملاً خاکی (جمادات) و موجودات وابسته به آب (گیاهان و حیوانات) نمی‌گذارد (تدبر ۱)؛

و از طرف دیگر، دمیدن روح در انسان را (که تغییری اساسی بین انسان و سایر موجودات زنده ایجاد می‌کند) جدی نمی‌گیرد. (این مطلب آخر ان‌شاءالله در ضمن آیه‌ای دیگر توضیح داده خواهد شد).

۱۶۶) سوره ص (۳۸) آیه ۷۲ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ۱۳۹۵/۶/۱۱

ترجمه

پس هنگامی که سامانش دادم و در آن از روح دمیدم، پس برایش سجده‌کنان درافتید.

نکات ترجمه

«سَوَّيْتُ» از ماده «سوی» است که قبلاً در مورد آن توضیحات کافی داده شد (جلسه ۱۳۴)^۱

۱. در آنجا گفته شد:

«سَوَّأَ» از ماده «سوی» است که این ماده دلالت بر استقامت و اعتدال بین دو چیز می‌کند (معجم مقاییس اللغة/۴۳۹). از این ماده، مشتقات متعددی در قرآن کریم به کار رفته است. هم کلمه «مساوی» و «متساوی» معروف است (به معنای برابری و هم‌اندازه بودن) که در قرآن به صورت فعل (ساوی، کهف/۹۶) و هم به صورت مصدر (سواء، آل عمران/۶۴) به کار رفته است؛ و هم کلمه «استوی» در قرآن زیاد به کار رفته، که "این دومی در حالت عادی در همان معنای برابری به کار رفته «لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ» (التوبة/ ۱۹)، اما وقتی با حرف «علی» متعدی شود به معنای استیلاء، تسلط و اشراف پیدا کردن است مانند «الرحمن علی العرش استوی» (طه/۵) (که گفته شده استفاده کلمه «استوی» در معنای «استیلاء»، بدین جهت است که نسبت همه آنچه تحت سیطره اوست، با او یکسان است)؛ و وقتی با «إلی» متعدی شود به معنای این است که خود مطلب یا تدبیر آن به او ختم می‌شود، مانند «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ...» (فصلت/۱۱) و کلمه «تسویه» (که «سَوَّأَ» ماضی همین صیغه است) به معنای برابر و یکسان قرار دادن اجزای یک شیء و در واقع طراحی حکیمانه و نظام‌مند و متعادل یک مخلوق است " (مفردات ألفاظ القرآن/۴۳۹-۴۴۰) در واقع برخی معتقدند که «در ماده «سوی» دو مفهوم «بینابین بودن» (توسط) و «اعتدال» لحاظ شده است و «تسویه» هم یعنی رعایت حد وسط و اعتدال در خلقت از جهت نظم و کمال و تدبیر در شیء» (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم/۵ /۲۸۰)

«قعو» فعل امر از ماده «وقع» می‌باشد. «وقوع» در اصل به معنای افتادن (سقوط) و ثابت شدن می‌باشد و «قیامت را هم از این جهت «واقعه» گفته‌اند (واقعه/۱) که گویی بر سر خلائق فرود می‌آید و همه را زیر پوشش خود می‌گیرد. (معجم المقایس اللغة، ج ۶، ص ۱۳۴؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۸۰)

«ساجدین» اسم فاعل از ماده «سجد» است که این ماده دلالت دارد بر فروتنی و ذلیل شدن در برابر دیگری و خود را کاملاً تسلیم او کردن (معجم المقایس اللغة، ج ۳، ص ۱۳۳؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۹۶) به نحوی که شخص در مقابل او هیچگونه خودخواهی و «منیت»ی نداشته باشد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۵۱). ضمناً اسم فاعل دلالت بر ثبوت و استمرار دارد. جایگاه نحوی این کلمه «حال» است، یعنی «در حالی که سجده‌کنان هستیید.»^۱

حدیث

(۱) امام صادق ع فرمود:

مَثَلِ مومن و بدنش مانند گوهری است درون صندوقی که هنگامی که گوهر از آن بیرون آید، صندوق دور انداخته می‌شود و کسی بدان توجه نمی‌کند؛ و فرمود: روح با بدن آمیخته (ممزوج) نمی‌شود بلکه نسبت به بدن همانند چیزی گرداگرد بدن و محیط بر بدن است.

بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۶۳

حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ وَ بَدَنِهِ كَجَوْهَرَةٍ فِي صُنْدُوقٍ إِذَا خَرَجَتِ الْجَوْهَرَةُ مِنْهُ طَرِحَ الصُّنْدُوقُ وَ لَمْ تَتَعَبْ [يُعْبَأُ] بِهِ قَالَ إِنَّ الْأَرْوَاحَ لَا تُمَازِجُ الْبَدَنَ وَ لَا تُدَاخِلُهُ إِنَّمَا هُوَ كَالْكَلِّ لِلْبَدَنِ مُحِيطَةٌ بِهِ.

(۲) از امام صادق ع درباره سخن خداوند عز و جل که می‌فرماید «پس هنگامی که سامانش دادم و در آن از روح دمیدم» روایت شده است که:

آفریده‌ای [= بدن] را آفرید و روحی را آفرید و سپس به فرشته‌ای دستور داد تا در آن دمید؛ و این گونه نیست که از خداوند چیزی کم شده باشد؛ بلکه آن [روح، مخلوقی] از قدرت خداوند تبارک و تعالی بود [نه جزئی از وجود خدا].

تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ التوحید (للسدوق)، ص ۱۷۲

عَنْ أَبِي بصیر عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» قَالَ:

و تفاوتش با «مستقیم» در جلسه ۱۰۸ (حمد/۶) گذشت، بدین بیان:

همچنین با توجه به نزدیکی دو معنای «مستقیم» و «مستوی»، در تفاوت این دو گفته‌اند که: مصدر «استواء» در جایی به کار می‌رود که مقایسه‌ای بین دو چیز شبیه هم در جریان باشد، ولی مصدر «استقامت» بر تداوم یک جریان واحد دلالت دارد؛ لذا نقطه مقابل «استواء»، «تفاوت» است؛ و نقطه مقابل «استقامت»، اعوجاج [= کجی]. (الفروق فی اللغة/۱۵۰)

۱. «فَإِذَا ... فَفَعُوا ...» حرف «ف» در ابتدای جمله اول، حرف عطف است و در ابتدای جمله دوم علامت جواب شرط است (الجدول فی إعراب

القرآن، ج ۲۳، ص ۱۴۲) جالب اینجاست که در زبان فارسی هم هر دو مورد با کلمه «پس» نشان داده می‌شود.

خَلَقَ خَلْقًا وَ خَلَقَ رُوحًا ثُمَّ أَمَرَ مَلَكًا فَنَفَخَ فِيهِ وَ كَيْسَتْ بِالَّتِي نَقَصَتْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، هِيَ مِنْ قُدْرَتِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.^۱

۳) از امام صادق ع درباره این سخن خدا: «و در آن از روح دمیدم» سوال شد که این دمیدن چگونه بود؟

فرمود: روح حرکت می کند همانند باد (=ریح) و اصلا از همین لفظ «ریح» اقتباس شده است چون بسیار با «ریح» (باد) شباهت دارند و آن را به خودش اضافه کرد [فرمود: روح من] زیرا آن را بر سیر ارواح برتری داد همان گونه که به خانه‌ای از خانه‌ها [= کعبه] گفت «خانه من»؛ و به رسولی از رسولان [= حضرت ابراهیم ع] گفت «خلیل [دوست] من» و مانند اینها؛ و همه اینها آفریده و ساخته شده و پدید آمده و تحت ربوبیت و تدبیر اوست.

الكافی، ج ۱، ص ۱۳۴؛ التوحید (للصدوق)، ص ۱۷۱

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي كَيْفَ هَذَا النَّفْخُ فَقَالَ إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرِّيحِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ رُوحًا لِأَنَّهُ اشْتَقَّ اسْمَهُ مِنَ الرِّيحِ وَ إِنَّمَا أُخْرِجَهُ عَنْ لَفْظِهِ الرِّيحِ لِأَنَّ الأرواحَ مُجَانِسَةٌ لِلرِّيحِ وَ إِنَّمَا أَضَافَهُ إِلَى نَفْسِهِ لِأَنَّهُ اصْطَفَاهُ عَلَى سَائِرِ الأرواحِ كَمَا قَالَ لَيْبَتٍ مِنَ الأبيوتِ بَيْتِي وَ لِرَسُولٍ مِنَ الرُّسُلِ خَلِيلِي وَ أَشْبَاهَ ذَلِكَ وَ كُلُّ ذَلِكَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مُخَدَّثٌ مَرْبُوبٌ مُدَبَّرٌ.

تدبر

۱) «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَفَعَّلُوا لَهُ سَاجِدِينَ»: مادام که انسان در افق «طین» است، همانند سایر موجودات طبیعی است (خاک + آب = موجود زنده‌ی طبیعی، [جلسه ۱۶۵، تدبر ۱](#)). زمانی مسجود ملائکه می شود که تسویه و نفخ روح در آن رخ دهد. پس، نگاه دارویی به انسان، که اشرف مخلوقات بودن وی را انکار می کند، متناسب با مبانی‌ای که در پیش گرفته، درست است! آنها روح به عنوان یک ودیعه الهی ویژه در انسان را انکار می کنند و انسان را در حد «طین» فرومی کاهند؛ و خداوند هم مادامی که انسان در حد «طین» بود، به فرشتگان دستور سجده نداد.

هرکسی هم که این روح الهی در خویش را نادیده بگیرد و قدر و قیمت خود را افق «طین» تعریف کند، نمی توان برایش ارزشی بیش از حیوانیتی که در سایر موجودات زنده عالم طبیعت هست، معتقد شد!

۲) «إِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...»:

چرا نفرمود «إِذَا نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...»، بلکه تعبیر «سویته» را هم اضافه کرد؟

۱. روایات زیر هم قابل توجه‌اند:

از امام صادق ع درباره «روح»ی که در آدم بود و خدا فرمود «پس هنگامی که سامانش دادم و در آن از روح دمیدم» سوال شد. فرمود: این روح، مخلوق است و روحی هم که در عیسی دمیده شد، مخلوق بود.

الكافی، ج ۱، ص ۱۳۴؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱

عِدَّةٌ مِنَ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ الأَحْوَلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع - عَنِ الرُّوحِ الَّتِي فِي آدَمَ ع قَوْلُهُ «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» قَالَ هَذِهِ رُوحٌ مَخْلُوقَةٌ وَ الرُّوحُ الَّتِي فِي عِيسَى مَخْلُوقَةٌ.

به نظر می‌رسد حرف «و» در اینجا، «عطف تفسیری» باشد یعنی، عبارت «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» دارد عبارت «سَوَّيْتُهُ» را تفسیر می‌کند. در این صورت، آیه می‌خواهد نشان دهد که دمیدن روح در بدن، به معنای برقراری رابطه بین دو امر کاملاً مستقل نیست، بلکه سامان‌بخشی بدن به همین روح است و به تعبیر فلاسفه: برقراری ترکیب اتحادی است.^۱ ظاهراً توجه به این مسأله می‌تواند هشداری برای چگونگی مواجهه و بهره‌مندی هوشمندانه از علوم انسانی غربی باشد و یکی از مبانی لازم برای تحول‌آفرینی در حوزه علوم انسانی (بدون انکار علم بودن آن) است.

توضیح تخصصی انسان‌شناسی

انسان یک ابعاد فیزیکی (طبیعی) و غریزی دارد که از این جهت، شبیه سایر موجودات زنده‌ی عالم طبیعت است. اما یک ویژگی انحصاری دارد که در قرآن کریم با کلمه «فطرت» از آن یاد شده (روم/۳۰) و ناشی از همین دمیده شدن روح الهی در اوست. نکته مهم این است که این بُعد خاص انسان، برای سامان‌بخشی وجود انسان ضروری است؛ یعنی گیاهان و حیوانات، بدون برخورداری از چنین روحی به زندگی خود ادامه می‌دهند؛ اما اگر انسانی وقتی مراحل گیاهی و حیوانی رشد خود را طی می‌کند (مراحل رشد جنین در رحم مادر)، اگر به مرحله دمیده شدن روح نرسد (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ؛ مومنون/۱۴) به صورت انسان به دنیا نمی‌آید و زندگی انسانی نخواهد داشت (یا می‌میرد یا به صورت موجودی ناقص‌الخلقه که حیات انسانی ندارد، به دنیا خواهد آمد).

پس وجود انسان اگرچه از ابعاد طبیعی مشترک با سایر حیوانات (طین) آغاز می‌شود (جلسه ۱۶۵، تدبر ۱)، اما سامانه وجودش در گروی بهره‌مندی از روح است؛ و بواسطه این بهره‌مندی ویژه است که انسان‌ها برخلاف سایر حیوانات، «دارای فرهنگ و تمدن» می‌شوند و با کمک «زبان» (الرحمن/۴) و «قلم» (علق/۴) می‌توانند یافته‌ها و خواسته‌های غیرغریزی خود را به نسل‌ها و انسان‌های دیگری که در زمان و مکان‌های کاملاً متفاوتی زندگی می‌کنند، منتقل سازند؛ و بدین‌سان مهمترین مسأله رشته آنتروپولوژی (انسان‌شناسی، مردم‌شناسی) را رقم زنند (که: چرا انسان‌ها، با اینکه به لحاظ فیزیولوژیک، همگی نوع واحدی هستند، اما جوامع گوناگونی پدید می‌آورند؟)

به همین جهت، حتی رفتارهای غریزی انسان هم کاملاً رنگ و بوی «فرهنگ» به خود می‌گیرد، چنانکه می‌توان به عنوان شواهدی از این ادعا، پیوند غریزه گرسنگی با فطرت زیبایی‌خواهی (جلسه ۱۶۲، تدبر ۱) و یا پیوند غریزه جنسی با قراردادهای اجتماعی مربوط به خانواده، را برشمرد.

اینها همگی نشان می‌دهد که سامان‌بخش وجود انسان، این ویژگی ممتاز وی (برخورداری از روح الهی) است؛ و هر تحلیلی از انسان که این بُعد وجودی انسان را جدی نگیرد، از شرح موفق رفتارهای انسانی ناتوان خواهد ماند. شاید بتوان گفت مشکل اصلی علوم انسانی در غرب، به همین نکته برمی‌گردد که می‌کوشند انسان را در افق «طین» تحلیل کنند. تا آنجا که در مقام شرح ابعاد طبیعی و غریزی انسان هستند (مثلاً در بسیاری از شاخه‌های علوم پزشکی)، بسیاری از تحلیل‌هایشان

۱۱. به تعبیر فلاسفه، شیئیت شیء، به صورته الاخیر است.

درست است، چون انسان واقعا از طین درست شده؛ اما هرچه به سمت تحلیل‌هایی که با ابعاد فرهنگی انسان سروکار دارند، حرکت کنیم، اختلاف‌نظرها و شکاکیت‌ها و ناتوانی‌ها و موقتی‌بودن تحلیل‌هایشان بیشتر آشکار می‌شود.

۳) «فَعُوْا لَهُ سَاجِدِيْنَ» چرا به جای «اسْجُدُوا لِآدَمَ»: بر آدم سجده کنید» (که در ۵ جای دیگر قرآن به این صورت آمده)، اینجا به صورت «برایش سجده‌کنان درافتید» بیان کرد؟

«فعل» فقط دلالت بر «انجام کار» دارد؛ اما وقتی همان فعل با «اسم فاعل» تعبیر می‌شود، علاوه بر انجام کار، دلالت بر ثبوت و استمرار آن کار دارد. این تعبیر نشان می‌دهد که وضعیت «سجده‌کنان بودن فرشتگان برای آدم»، فقط یک کاری نیست که یکبار انجام، و تمام شده باشد؛ بلکه یک وضعیت دائمی است؛ و اگر توجه کنیم که معنای سجده، «فروتنی و ذلیل شدن در برابر دیگری و خود را کاملا تسلیم او کردن» است (توضیح در: نکات ترجمه) آنگاه مقصود از این آیه این می‌شود که فرشتگان همواره در خدمت انسان و کمک‌کننده او برای رسیدن به اهدافش هستند؛ اما البته این «سجده‌کنان» بودن، برای آدمی از جهت برخورداری وی از «روح» است، نه از جهت برخورداری وی از «طین»؛ یعنی فرشتگان در خدمت انسانی‌اند که روح الهی خود را به رسمیت شناخته و این روح الهی، زمامدار وجودش است، نه انسانی که در افق‌غریزه زندگی می‌کند.

به عنایت به همین برخورداری از روح الهی است که ملای رومی چنین می‌سراید:

خود ز فلک برتریم، وز ملک افزون‌تریم
زین دو چرا نگذریم؟ منزل ما کبریاست
گوهر پاک از کجا؟ عالم خاک از کجا؟
بر چه فرود آمدید؟ بار کنید، این چه جاست؟!
... خلق چو مرغابیان، زاده ز دریای جان
کی کند این جا مقام؟ مرغ کز آن بحر خاست
بلک به دریا دریم، جمله در او حاضریم
ور نه ز دریای دل، موج پیاپی چراست؟
آمد موج الست، کشتی قالب بیست
باز چو کشتی شکست، نوبت وصل و لقا است

۱۶۷) سوره أعراف (۷) آیه ۱۴۲ وَ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ

۱۳۹۵/۶/۱۲

لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفَنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلَحَ وَلَا تَتَّبِعِ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ

ترجمه

و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده [شب دیگر] تکمیل نمودیم، پس میقات پروردگارش در چهل شب کامل شد؛ و موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در قومم باش و اصلاح کن و راه مفسدان را پیروی مکن.

شهادت امام محمد تقی جوادالأئمه ع بر همه محبان و شیعیان آن حضرت تسلیت باد

شمشیر و زهر هردو جگر پاره می کنند

دل خون و دل کباب، تو ماندی حسین هم

... هرگز نمیرد آنکه از او زنده ایم ما

پس با همین حساب، تو ماندی حسین هم (محسن ناصحی)

https://telegram.me/shere_aeini/1031

نکات ترجمه

«میقات» مصدر از ماده «وقت» است. «وقت» به یک مقدار معین از زمان گفته می شود و هر چیزی را که غایت زمانی ای برایش قرار داده باشند «موقت» می گویند (کتاب العین، ج ۵، ص ۱۹۹) و در تفاوت وقت و میقات گفته اند که «وقت» فقط بر محدوده معین شده ای از زمان دلالت می کند، اما «میقات» (جمع آن: مواقیت، بقره/۱۸۹) در موردی است که این محدوده برای انجام کار خاصی معین شده باشد. (مجمع البیان، ج ۴، ص ۷۲۸؛ الفروق فی اللغه، ص ۲۶۴) و البته گاه به مکانی هم که در آنجا وقتی برای کار خاصی اختصاص می یابد نیز گفته می شود، مانند «میقات حج» (مفردات أَلْفَاظِ الْقُرْآن، ص ۸۷۹)

حدیث

۱) فضیل بن یسار می گوید: به امام باقر ع گفتم: فدایت شوم. برای ما وقتی در مورد آنها [سرنگونی دشمنان و قیام امام زمان ع] تعیین فرما!

فرمود: خداوند با علمش علم وقت گذاران را به هم زده است؛ آیا نشنیده ای که خداوند فرمود: «و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده [شب دیگر] تکمیل نمودیم، پس میقات پروردگارش در چهل شب کامل شد» بدرستی که نه موسی از آن ده شب خبر داشت و نه بنی اسرائیل؛ پس چون واقعه آن گونه رخ داد، گفتند موسی دروغ گفته و خلف وعده کرده است. پس اگر برای شما چیزی رخ داد، بگوئید خدا و رسولش راست گفته اند تا دوبرابر اجر ببرید

[ظاهراً مقصود این است که اگر برخی از علائم ظهور رخ داد، اما هنوز امام زمان ع قیام نکرده بود، در وعده الهی تردید

نکنید]

تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۴

عَنْ فَضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلَتْ فِدَاكَ وَقَتٌ لَنَا وَقَتًا فِيهِمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ خَالَفَ عِلْمَهُ عِلْمَ الْمُؤَقَّتِينَ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ يَقُولُ وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً إِلَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً أَمَا إِنَّ مُوسَى لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ بِتِلْكَ الْعَشْرِ وَلَا بَنُو إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا حَدَّثَهُمْ قَالُوا كَذَبَ مُوسَى وَاخْلَفْنَا مُوسَى فَإِنْ حَدَّثْتُمْ بِهِ فَقُولُوا صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ تُوجَرُوا مَرَّتَيْنِ.^۱

(۲) فرازی از خطبه امیرالمومنین ع معروف به خطبه «وسیله»

جابر بن یزید جعفری می گوید: بر امام باقر ع وارد شدم و گفتم: یا ابن رسول الله! اینکه شیعیان بین خودشان دچار اختلاف مذهبی شده اند [اشاره به فرقه های کیسانیه و زیدیه و ...]، دلم را آتش می زند.

فرمود: جابر! آیا می خواهی برایت معنای این اختلافشان را توضیح دهم که از کجا اختلاف کردند و به چه جهتی دچار تفرقه شدند؟

گفتم: بله، یا ابن رسول الله.

فرمود: پس وقتی که آنها دچار اختلاف می شوند مواظب باش که تو در این اختلافات نیفتی. بدان که هرکس که امام زمانش را انکار کند مانند کسی است که رسول خدا ص را در زمان خودش انکار کرده باشد. جابر! بشنو و خوب به خاطر بسپار.

گفتم: هر طور شما بفرمایید.

فرمود: بشنو و خوب به خاطر بسپار و هر جا بار اقامت افکندی این را ابلاغ کن.

۱. روایات زیر هم در همین مضمون وارد شده اند:

(۱) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْخَزَّازِ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَنَعَمِيِّ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقَتٌ فَقَالَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ إِنَّ مُوسَى ع لَمَّا خَرَجَ وَافِدًا إِلَى رَبِّهِ وَوَعَدَهُمْ ثَلَاثِينَ يَوْمًا فَلَمَّا زَادَهُ اللَّهُ عَلَى الثَّلَاثِينَ عَشْرًا قَالَ قَوْمُهُ قَدْ اخْلَفْنَا مُوسَى فَصَنَعُوا مَا صَنَعُوا فَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلِيٌّ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا صَدَقَ اللَّهُ وَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلِيٌّ خِلَافَ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا صَدَقَ اللَّهُ تُوجَرُوا مَرَّتَيْنِ

الغيبة للنعماني، ص ۲۹۵؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۴ الکافی، ج ۱، ص ۳۶۹

(۲) عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر ع في قوله: «وَإِذْ وَاوَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» قال: كان في العلم والتقدير ثلاثين ليلة، ثم بدا لله فزاد عشرين فتمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ لِلأَوَّلِ وَالآخِرِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً

تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۴

(۳) الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ الْجَلِيِّ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرِ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ ... قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ هَلْ لِدَلِكِ وَقْتٌ.

قَالَ لَا لِأَنَّ عِلْمَ اللَّهِ غَلَبَ عِلْمَ الْمُؤَقَّتِينَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَعَدَ مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّهَا بِعَشْرِ لَمْ يَعْلَمَهَا مُوسَى وَلَمْ يَعْلَمَهَا بَنُو إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا جَاوَزَ الْوَقْتَ قَالُوا غَرَّنَا مُوسَى فَعَبِدُوا الْعَجَلَ وَلَكِنْ إِذَا كَثُرَتِ الْحَاجَةُ وَالْفَاقَةُ فِي النَّاسِ وَأَنْكَرَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعُوا أَمْرَ اللَّهِ صَبَاحًا وَمَسَاءً

الغيبة (للطوسي) ص ۴۲۷

همانا امیرالمومنین ع هفت روز بعد از وفات پیامبر خدا ص خطبه‌ای خواند و این موقعی بود که کار گردآوری قرآن را به پایان رسانده بود، پس چنین فرمود: ...

همانا خداوند تبارک و تعالی به وسیله من بنده‌های خود را آزمود و به دست من مخالفانش را از پای درآورد و با شمشیر من منکرانش را نابود ساخت، و مرا مایه تقرب مؤمنان، و کانون مرگ جباران و شمشیر او علیه مجرمان قرار داد، و به وسیله من پشت پیامبرش را استوار گردانید، و مرا به یاری رساندن به پیامبر گرامی داشت، و به دانش او شرفم بخشید، و به احکام او عطایم داد، و به وصیت او ویژه‌ام گردانید، و برای جانشینی‌اش در امتش انتخابم کرد،

و زمانی که مهاجران و انصار چنان دورش جمع شده بودند که جای سوزن انداختن نبود، درباره‌ام فرمود: ای مردم! همانا علی نسبت به من همچون هارون است نسبت به موسی، جز آنکه پس از من پیامبری نیست. و مؤمنان در پرتو عنایت الهی گفتار پیامبر را فهمیدند، زیرا می‌دانستند که من برادر تنی او نیستم چنانچه هارون برادر تنی موسی بود، و پیامبر نیستم تا این سخن ناظر به پیامبری باشد، بلکه این سخن به معنای جانشین و خلیفه کردن من بود چنان که موسی هارون را خلیفه و جانشین خود کرد آنجا که فرمود: «جانشین من در قومم باش و اصلاح کن و راه مفسدان را پیروی مکن» ...

الکافی، ج ۸، ص ۱۸-۲۷

خُطْبَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ هِيَ خُطْبَةُ الْوَسِيلَةِ

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عُكَايَةَ التَّمِيمِيِّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ النَّضْرِ الْفَهْرِيِّ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَيْمِرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ أَرْمَضَنِي اخْتِلَافُ الشَّيْعَةِ فِي مَذَاهِبِهَا فَقَالَ يَا جَابِرُ أَلَمْ أَفْكَ عَلَى مَعْنَى اخْتِلَافِهِمْ مِنْ أَيْنِ اخْتَلَفُوا وَمِنْ أَيِّ جِهَةٍ تَفَرَّقُوا قُلْتُ بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فَلَا تَخْتَلِفْ إِذَا اخْتَلَفُوا يَا جَابِرُ إِنَّ الْجَا حِدَ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ كَالْجَا حِدِ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فِي أَيَّامِهِ يَا جَابِرُ اسْمَعْ وَع. قُلْتُ إِذَا سِنْتُ قَالَ اسْمَعْ وَع وَ بَلَغَ حَيْثُ انْتَهَتْ بِكَ رَا حِلَّتْكَ إِنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع خَطَبَ النَّاسَ بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ سَبْعَةِ أَيَّامٍ مِنْ وِفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ ذَلِكَ حِينَ فَرَعَ مِنْ جَمْعِ الْقُرْآنِ وَ تَأْلِيْفِهِ فَقَالَ...

فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ امْتَحَنَ بِي عِبَادَهُ وَ قَتَلَ بِيَدِي أُضْدَادَهُ وَ أَفْنَى بَسِيْفِي جُحَادَهُ وَ جَعَلَنِي زُلْفَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَ حِيَاضَ مَوْتِ عَلِيٍّ الْجَبَّارِينَ وَ سَيْفَهُ عَلَى الْمُجْرِمِينَ وَ شَدَّ بِي أَرْزَ رَسُولِهِ وَ أَكْرَمَنِي بِنَصْرِهِ وَ شَرَّفَنِي بِعِلْمِهِ وَ حَبَانِي بِأَحْكَامِهِ وَ اخْتَصَّنِي بِوَصِيَّتِهِ وَ اصْطَفَانِي بِخِلَافَتِهِ فِي أُمَّتِهِ فَقَالَ ص وَ قَدْ حَشَدَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ وَ أَنْغَصَتْ بِهِمُ الْمَحَافِلُ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ عَلِيًّا مِنِّي كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي فَعَقَلَ الْمُؤْمِنُونَ عَنِ اللَّهِ نَطَقَ الرَّسُولُ إِذْ عَرَفُونِي أَنِّي لَسْتُ بِأَخِيهِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ كَمَا كَانَ هَارُونَ أَخَا مُوسَى لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ لَا كُنْتُ نَبِيًّا فَافْتَضَى نُبُوَّةً وَ لَكِنْ كَانَ ذَلِكَ مِنْهُ اسْتِخْلَافًا لِي كَمَا اسْتِخْلَفَ مُوسَى هَارُونَ ع حَيْثُ يَقُولُ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ...

۳) در دو تفسیر ابوعبیده و ابن حرب طائی (از مفسران اهل سنت) از عبدالله بن مسعود (از اصحاب پیامبر ص) روایت

شده است:

خلفاء چهار نفرند:

- آدم، [که خداوند فرمود: «همانا من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم». و

- داوود، [که خداوند فرمود: « ای داوود! ما تو را خلیفه قرار دادیم در زمین» یعنی در بیت المقدس. و
- هارون، که موسی گفت: «در قوم خلیفه من باش» و
- علی ع، [که خداوند فرمود: «خداوند وعده داد کسانی از شما را که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند» یعنی علی ع را «که در زمین آنها را خلیفه کند همان گونه که خلیفه کرده بود کسانی را که قبل از ایشان بودند» یعنی آدم و داود و هارون را «و مستقر سازد برایشان دینی را که برایشان پسندیده بود» یعنی اسلام را «و وضعشان را بعد از خوفشان به امنیت تبدیل کند» یعنی اهل مکه «تا مرا بپرستند و چیزی را شریک من نسازند؛ و هر کس بعد از آن کفر بورزد» به ولایت علی بن ابی طالب «پس آنها همان فاسقانند» یعنی معصیت کنندگان نسبت به خدا و رسولش هستند.

مناقب آل ابی طالب ع (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۶۳

تَفْسِيرِي أَبِي عُبَيْدَةَ وَ عَلِيَّ بْنِ حَرْبِ الطَّائِيَّ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ الْخُلَفَاءُ أَرْبَعَةٌ آدَمُ «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» وَ دَاوُدُ «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» يَعْنِي بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَ هَارُونَ قَالَ مُوسَى «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» وَ عَلِيٌّ «وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ» يَعْنِي عَلِيًّا «لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» آدَمُ وَ دَاوُدُ وَ هَارُونَ «وَ لَيْمَكَنَّ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» يَعْنِي الْإِسْلَامَ «وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أُمَّنًا» يَعْنِي أَهْلَ مَكَّةَ «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ» بَوْلَايَةَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» يَعْنِي الْأَعَاصِيْنَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ.^۱

این حدیث در کتب شیعه از امام صادق ع (مائه متقبه من مناقب امیر المؤمنین و الأئمه، ص ۱۲۶)^۲ و از امام رضاع (عیون أخبار الرضاع ج ۲، ص ۱۰)^۳ هم روایت شده است.

۱. در ادامه آمده است: وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مَنْ لَمْ يَقُلْ إِنِّي رَابِعُ الْخُلَفَاءِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ.

که این حدیث معنای این جمله امیرالمؤمنین ع را شرح می دهد. این مضمون در کتب شیعه هم آمده است. از جمله به دو حدیث زیر دقت فرمایید:

۲. حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ السَّكُونِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الْبَجَلِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُحْيَى بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ [قَالَ] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع:

مَنْ لَمْ يَقُلْ إِنِّي رَابِعُ الْخُلَفَاءِ الْأَرْبَعَةِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدٍ فَقُلْتُ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَدْ رَوَيْتُمْ غَيْرَ هَذَا فَإِنَّكُمْ لَا تَكْذِبُونَ قَالَ نَعَمْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» فَكَانَ آدَمُ أَوَّلَ خَلِيفَةِ اللَّهِ، وَ [قَالَ] «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» فَكَانَ دَاوُدُ الثَّانِي وَ كَانَ هَارُونَ خَلِيفَةَ مُوسَى قَوْلُهُ تَعَالَى «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ» وَ هُوَ خَلِيفَةُ مُحَمَّدٍ صَ فَمَنْ لَمْ يَقُلْ إِنِّي رَابِعُ الْخُلَفَاءِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ

۳. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ النَّسَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْفَضْلِ الْبَلْخِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي خَالُ يُحْيَى بْنِ سَعِيدِ الْبَلْخِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبِ ع قَالَ: بَيْنَمَا أَنَا أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ص فِي بَعْضِ طُرُقَاتِ الْمَدِينَةِ إِذْ لَقِينَا شَيْخًا طَوِيلَ كَثُ اللَّحْيَةِ بَعِيدُ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ فَسَلَّمَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ص وَ رَحَّبَ بِهِ ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَابِعَ الْخُلَفَاءِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَلَيْسَ كَذَلِكَ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص بَلَى ثُمَّ مَضَى فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا الَّذِي قَالَ لِي هَذَا الشَّيْخُ وَ تَصَدِّقَكَ لَهُ قَالَ أَنْتَ كَذَلِكَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فِي كِتَابِهِ «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» وَ الْخَلِيفَةُ الْمَجْعُولُ فِيهَا آدَمُ ع وَ قَالَ «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ

۴) امام باقر به امام صادق ع فرمودند:

فرزندم هیچگاه ترک مکن که هر شب از شبهای دهه اول ذی‌حجه، بین مغرب و عشاء، دو رکعت نماز بجا آوری که در هر رکعت سوره فاتحه و سوره «قل هو الله احد» را یکبار بخوانی و در ادامه این آیه را بخوانی «وَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَآتَمَمْنَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده [شب دیگر] تکمیل نمودیم، پس میقات پروردگارش در چهل شب کامل شد؛ و موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در قومم باش و اصلاح کن و راه مفسدان را پیروی مکن) که اگر چنین کردی، حتی اگر حج نرفته باشی، با حاجیان در ثوابشان شریک خواهی شد.

الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۲، ص ۳۵

ذَكَرَهَا ابْنُ أَشْنَأَسٍ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْمُغِيرَةَ الثَّلَاثُ سَمِعْتُ طَاهِرَ بْنَ الْعَبَّاسِ يَقُولُ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْفَضْلِ الْكُوفِيَّ يَقُولُ سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْجَعْفَرِيَّ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ قَالَ لِي أَبِي مُحَمَّدٌ بِنَ عَلِيٍّ ع:

يَا بُنَيَّ لَا تَتْرُكَنَّ أَنْ تُصَلِّيَ كُلَّ لَيْلَةٍ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ الْآخِرَةَ مِنْ لَيْلِي عَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ رُكْعَتَيْنِ تَقْرَأُ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَرَّةً وَاحِدَةً وَهَذِهِ الْآيَةُ وَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَآتَمَمْنَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ شَارَكْتَ الْحَاجَّ فِي ثَوَابِهِمْ وَإِنْ لَمْ تَحُجَّ.

تدبر

۱) «وَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَآتَمَمْنَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»:

خدا با موسی سی شب وعده گذاشت و بعد آن را ده شب اضافه کرد و مدت وقت ملاقات چهل شب شد؛ و موسی هم هارون را به عنوان جانشین خود تعیین کرد و به او گفت که اصلاح پیشه کند و راه مفسدان را پیروی نکند. همه این مطالب ظاهراً مختلف، در یک آیه است که اتفاقاً از جانب امامان، توصیه شده در سالگرد آن ده شب، نمازی بخوانیم و این آیه را در آن تکرار کنیم (حدیث ۴).

چند سوال:

۱. چرا از ابتدا چهل شب اعلام نکرد؟

فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ «فَهُوَ الثَّانِي» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ حِكَايَةً عَنْ مُوسَى حِينَ قَالَ لِهَارُونَ ع «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ» فَهُوَ هَارُونَ إِذَا اسْتَخْلَفَهُ مُوسَى ع فِي قَوْمِهِ فَهُوَ الثَّلَاثُ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ «وَإِذَا نَزَلَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولُهُ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ» فَكُنْتَ أَنْتَ الْمُبَلِّغُ عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ وَأَنْتَ وَصِيٌّ وَ وَرِيٌّ وَ قَاضِي دِينِي وَ الْمُؤَدِّي عَنِّي وَ أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي فَأَنْتَ رَابِعُ الْخُلَفَاءِ كَمَا سَلَّمَ عَلَيْكَ الشَّيْخُ أَوْ لَا تَدْرِي مَنْ هُوَ قُلْتُ لَا قَالَ ذَاكَ أَخُوكَ الْخَضِرُ ع فَاعْلَمْ.

۲. اینکه سی شب وعده کرد و چهل شبش کرد، چه ربطی دارد به اینکه موسی جانشین تعیین کند؟

۳. مگر ممکن است جانشین موسی بخواد راه فساد برود، که موسی در میان این همه توصیه که می توانست برای بعد از

خود بکند، بر اینکه «اصلاح کن و از مفسدان پیروی نکن» تاکید کرد؟

۴. این وقایع چه ارتباطی با ما دارد که خاطره این ده شب را در همان ده شب، آن هم در نماز، زنده نگهداریم؟

ممکن است کسی بخواد این سوالات را مستقلاً و بر اساس حدسیات خود پاسخ دهد، که اگر این مطلب در سه آیه مستقل آمده بود، شاید روا بود؛ اما همین که همه اینها در یک آیه آمده، می خواهد بفهماند که پاسخ این سه مطلب به همدیگر گره خورده است.

سیاق آیه نشان می دهد:

اینکه به موسی ع سی شب وعده دهد، اما چهل شب او را ننگه دارد، وضعیتی رخ خواهد داد، که جانشین موسی حتما در آن وضعیت اهمیت پیدا خواهد کرد که مهترین کار این جانشین، اصلاح امور خواهد بود؛ و در آن وضعیت مفسدانی هم پیدا می شوند که مایلند، آن وضعیت را به گونه ای دیگر سوق دهند.

این آیه با اشاره به قوم موسی، بنوعی وضعیت تمامی جوامع دینی را ترسیم می کند: بر اساس گزارش های قرآن کریم قوم بنی اسرائیل اولین گروه در تاریخ بشر هستند که توانستند یک جامعه دینی موحد تشکیل دهند و در حدیث نبوی آمده است که شما هم همه کارهای آنها را تکرار خواهید کرد.

این آیه نشان می دهد همین که جامعه دینی تشکیل شد و عده ای پیدا شدند که ادعای ایمان کردند، خدا آنها را با امتحانات پیچیده (فتنه) می آزمايد (عنکبوت/۲) که امتحان اینها این بود که حضرت موسی ع ده روز برخلاف انتظار آنها غیبت کند. همین وضعیت غیرمنتظره زمینه سوءاستفاده توسط برخی افراد ذی نفوذ (سامری) را فراهم می آورد و این فرد ذی نفوذ (که نه تنها بر اساس روایات، بلکه بر طبق خود آیات قرآن (طه/۹۶) جایگاه و اعتبار دینی هم داشته) برای کسب قدرت، فسادافکنی می کند (ساختن گوساله معروف و دعوت مردم به پرستش آن، طه/۸۸) پیامبر برای چنین شرایط بحرانی ای مردم خود را به حال خود رها نمی کند و جانشین می گذارد؛ و جانشینش سعی در اصلاح می کند و وقتی مردم او را تنها می گذارند، اگرچه سکوت می کند اما راه مفسدان را تایید نمی کند. وقتی هم مردم به این جانشین پیامبر بی اعتنایی می کنند و فریب خورده، دور قدرت طلبان را می گیرند، تقصیر هارون نیست (طه/۹۴)، بلکه این سامری (طه/۹۷) و مردم (بقره/۵۴) هستند که وقتی موسی برگردد مواخذه و مجازات خواهند شد هرچند که خود سامری، سابقه دینی خوب، و این مردم در مبارزه با فرعون سابقه درخشانی داشته باشند.

اگر حدیث معروف منزلت (که پیامبر ص فرمود: منزلت علی ع به من همچون هارون به موسی است و با تعبیر مختلف در متون شیعه و سنی آمده است؛ مثلا حدیث ۲) را در کنار این آیه قرار دهیم، هم پاسخ سه سوال اول، و هم ارتباط آنها با ما مسلمانان بهتر معلوم می شود.

شاید اکنون بتوان فهمید که چرا تاکید شده که در همان شب هایی که ابهام ایجاد شده بود ما هم این آیات را شب هنگام (بین نماز مغرب و عشاء) آن هم در نماز (یعنی به عنوان یک دغدغه کاملاً دینی) بخوانیم.

اکنون برخی از نتایج این تدبیر را جداگانه مرور کنیم:

۲) «وَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»:

خداوند گاه اقداماتی می‌کند که سوال و ابهام ایجاد می‌کند و می‌تواند زمینه ساز فتنه‌انگیزی مفسدان شود. (نحوه استنتاج

مطلب در تدبیر ۱)

۳) «وَاعِدْنَا مُوسَى ... وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي ...»:

وقتی وضعیت پیچیده (دارای ظرفیت فتنه‌انگیزی) در جامعه دینی ایجاد می‌شود، حتما راه معتبر دینی برای خروج از فتنه

توسط آورنده دین، قرار داده می‌شود، هرچند مردم بدان راه رو نیاورند. (نحوه استنتاج مطلب در تدبیر ۱)

۴) «وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»:

هارون همچون موسی پیامبر و لذا معصوم بود (مریم/۵۳) و معنی ندارد که حضرت موسی ع وی را از گناه و فساد کردن

نهی کند؛ پس این نهی نشان می‌دهد که عده‌ای مفسد ذی‌نفوذ در میان قوم وجود دارند و برای اداره وضعیت پس از موسی،

راه حل‌هایی را پیشنهاد می‌دهند که او نباید آن راه‌ها پیروی کند (المیزان، ج ۸، ص ۲۳۶)

پس، مهمترین وظیفه‌ی کسی که در غیاب صاحب شریعت، در قبال وضعیت فتنه‌آمیز وجود دارد، این است که بکوشد

این وضعیت را اصلاح کند، اما نه به قیمت پیروی از مفسدان. (نحوه استنتاج مطلب در تدبیر ۱)

۵) «وَاعِدْنَا ... ثَلَاثِينَ لَيْلَةً ... فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»:

ما وقتی یک بازه زمانی پیوسته (چند شبانه‌روز) را معین می‌کنیم، به جای سی شبانه‌روز یا چهل شبانه‌روز، غالبا می‌گوییم

مثلا سی روز، یا چهل روز. چرا این قرار را با تعبیر سی شب و چهل شب بیان فرمود؟

الف. شاید چون روز، وقت کارهای متفرقه است و خلوت شب، برای مناجات و قرب خدا مناسب‌تر است (مزمّل/۶-۷)

و میقات هم برای تقرب خدا و ذکر و مناجات او بود (المیزان، ج ۸، ص ۲۳۶)

ب. حقیقت عالم دنیا در قبال عالم آخرت «شب» است و به همین جهت، قیامت به «روز قیامت» تعبیر شده و از تمام

مقاطع مهم معنوی دنیا با تعبیر شب یاد شده است، مثلا شب قدر (قدر/۱) شب معراج (اسراء/۱) شب نزول قرآن (دخان/۳)

(توضیح بیشتر در جلسه ۹۷، تدبیر ۳)

ج. ...

۶) «قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي»:

حضرت موسی ع، علی‌رغم اینکه هارون از همان ابتدای دعوت حضرت موسی، به عنوان پیامبر برگزیده شد (طه/۲۹-۳۶

و مریم/۵۳)، با این حال، هارون را به جانشینی منصوب می‌کند. این نشان می‌دهد امامت [به معنای حکومت]، مقامی غیر از

مقام نبوت است که البته نیاز به نصب توسط پیامبر دارد؛ هرچند می‌شود که این دو مقام از ابتدا در برخی اشخاص (مانند خود

حضرت موسی ع) جمع شده باشد. (مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۷۲۹)

۷) «أَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»:

اگر مردم به فساد کشیده شدند و یا خواستار فساد بودند، رهبری نباید از موضع اصلاح‌گری دست بردارد؛ و اصلاح جامعه، با پیروی از مفسدان، امکان‌پذیر نیست (قرائتی، تفسیر نور، ج ۴، ص ۱۷۰)

۸) «اخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَاصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»:

جامعه نیاز به رهبری اصلاح‌گر دارد، که هرگز تسلیم نظرات و توطئه‌های مفسدان نشود. (قرائتی، تفسیر نور، ج ۴، ص ۱۷۰)

۱۶۸) سوره نساء (۴) آیه ۸۷ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ۱۳/۶/۱۳۹۵

ترجمه

خداوند، [که] خدایی جز او نیست، حتماً و قطعاً شما را به روز قیامت، جمع می‌کند، که در آن تردیدی نیست؛ و چه کسی به گفتار از خداوند راستگوتر است؟!

نکات ترجمه‌ای و نحوی

۱) «لِيَجْمَعَنَّكُمْ» = «ل + يجمع + ن + كم». «یجمع» از ماده «جمع» به معنای کنار هم قرار گرفتن و به هم منضم شدن (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۰۱) وقتی در مورد روز قیامت به کار می‌رود، معنایی بسیار نزدیک به کلمه «حشر» پیدا می‌کند و در تفاوت این دو گفته‌اند در کلمه «حشر» نوعی سوق دادن هم لحاظ شده است؛ اما کلمه «جمع» لزوماً چنین معنایی ندارد و صرف کنار هم قرار گرفتن را می‌رساند. (الفروق فی اللغة، ص ۱۳۶) که در این آیه وقتی با حرف «إلی» متعدی شده، عملاً همین معنای سوق دادن هم در آن گنجانده شده است. البته «إلی» را برخی از مترجمان (مصطفوی، قرشی، بلاغی، تقفی تهرانی، سراج) به معنای اشاره به پایان شیء در نظر گرفته‌اند و چنین ترجمه کرده‌اند «شما را تا روز قیامت جمع می‌کند» که این ترجمه هم می‌تواند درست باشد.^۲

«حدیثاً» از ماده «حدث» است. این ماده در اصل به معنای «بودن چیزی بعد از اینکه قبلاً نبوده» (پدید آمدن) می‌باشد و لذا به هر شیء «جدید» در عربی «حدیث» گفته می‌شود (کتاب العین، ج ۳، ص ۱۷۷) همچنین حدیث به معنای «کلام» و سخن و گفتار هم به کار می‌رود، چرا که در سخن گفتن دائماً مطلبی بعد از مطلب دیگر پدید می‌آید (معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۶) و در تفاوت «حدیث» و «خبر» گفته‌اند که در «خبر» اصل بر خبر دادن از غیر بوده (چنانکه در تعریف خبر هم گفته‌اند سخنی که می‌تواند متصف به صدق و کذب شود) ولی در «حدیث» اصل بر خبر دادن از حال خود بوده است بدون اینکه به دیگری استناد داده شود، گویی واقعه‌ای برای انسان حادث شده و انسان آن را بیان می‌کند و شاهدش هم اینکه از طرفی

۱. جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» را می‌توان خبر برای «الله» گرفت [که در این صورت، جمله لیجمعنکم ...] خبر دوم می‌شود، و می‌توان آن را جمله

معترضه گرفت و جمله «لیجمعنکم ...» را خبر برای «الله» قرار داد. (الکشاف، ج ۱، ص ۵۴۵)

۲. همچنین تعبیر «لا ریب فیہ» را اغلب حال برای «یوم القیامة» دانسته‌اند (یعنی روز قیامت، تردیدبردار نیست) که همچنین می‌توان آن را «حال»

برای فعل هم گرفت (جمع کردن شما در روز قیامت تردیدبردار نیست).

تعبیر «حدیث نفس» داریم اما «خبر نفس» نداریم؛ و از طرف دیگر کسی که می‌خواهد خبر بگیرد می‌گوید «أخبرونی» و نمی‌گوید «أحدثونی» (الفروق فی اللغة، ص ۳۳) لازم به ذکر است تعبیر «حدیث» در میان مسلمانان به صورت اصطلاحی در مورد سخنان پیامبر اکرم ص و ائمه اطهار به کار برده می‌شود. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۱۷۷)^۱

حدیث

(۱) امیرالمومنین علی ع می‌فرمایند:

با مرگ دنیا پایان یابد، و با دنیا آخرت مصون شود، و با قیامت «بهشت برای متقین نزدیک گردد و جهنم برای گمراهان عرض اندام کند» (شعراء/ ۹۰-۹۱) آفریدگان را جز قیامت قرارگاهی نبود، در این میدان مسابقت شتابان می‌روند، تا به نقطه پایان برسند.

... از محل‌های استقرارشان در قبرها بیرون شدند، و به سوی منزلگاههای آخرین روان شدند. هر خانه‌ای را مردمی است، نه دیگری را در آن پذیرند، و نه ساکنان آن خانه از آنجا رخت برگیرند.

نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۶ (با اقتباس از ترجمه شهیدی، ص ۱۵۵)

بِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا وَبِالدُّنْيَا تُحْرَزُ الْآخِرَةُ وَبِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ تُبْرَزُ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ وَإِنَّ الْخَلْقَ لَا مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ مُرْقِلِينَ فِي مَضْمَارِهَا إِلَى الْعَايَةِ الْقُصْوَى

... قَدْ شَخَّصُوا مِنْ مُسْتَقَرِّ الْأَجْدَاثِ وَ صَارُوا إِلَى مَصَائِرِ الْعَايَاتِ لِكُلِّ دَارٍ أَهْلِهَا لَا يَسْتَبْدِلُونَ بِهَا وَلَا يَنْقُلُونَ عَنْهَا.

(۲) امیرالمومنین علی ع می‌فرمایند:

مردم! همانا دنیا، خانه بین‌راهی است؛ و آخرت، سرای نهایی است؛ پس از گذرگاه خود برای اقامت‌گاه خود توشه بگیرید و نزد کسی که از اسرارشان آگاه است پرده‌ری نکنید.

دل‌هایتان را از دنیا بیرون کنید پیش از آن که بدن‌هایتان از آن بیرون رود که شما را در دنیا برای آزمودن آورده‌اند و برای غیر دنیا آفریده‌اند.

آدمی چون بمیرد مردم گویند چه نهاد، و فرشتگان گویند چه پیش فرستاد؟

خدا پدرانتان را بیامرزاد! اندکی پیش فرستید تا برای شما ذخیرتی باشد و همه را مگذارید که وبال گردنتان شود.

نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۳

۱. برخی خواسته‌اند این را به لحاظ لغوی توجیه کنند و گفته‌اند: «كَلَّ كَلَامٌ يَبْلُغُ الْإِنْسَانَ مِنْ جِهَةِ السَّمْعِ أَوْ الْوَحْيِ فِي يَقْظَتِهِ أَوْ مَنَامِهِ يُقَالُ لَهُ: حَدِيثٌ، قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: وَ إِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا [التحریم / ۳]، وَ قَالَ تَعَالَى: هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ [العاشية / ۱]، وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ [يوسف / ۱۰۱] (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۲۲) اما به نظر می‌رسد واقعا این توضیحات معنای لفظ نیست بلکه صرفا یک کاربرد است و البته کثرت کاربرد در مورد کلام پیامبر و ائمه (و نه سخن خداوند) آن را به صورت یک معنای اصطلاحی درآورده است.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٌ وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ وَلَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ وَ
 أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ فِيهَا اخْتَبِرْتُمْ وَلِغَيْرِهَا خَلِقْتُمْ إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ مَا تَرَكَ وَ
 قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ؛ لِلَّهِ آبَاؤُكُمْ! فَقَدِّمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ قَرْضًا وَلَا تُخْلِفُوا كُلًّا فَيَكُونَ قَرْضًا عَلَيْكُمْ

تدبر

۱) «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا»:

این آیه با تاکیدات مختلف بیان می‌کند حتما همگان در روز قیامت جمع خواهند شد (جمله اسمیه + «ل» در ابتدا اصطلاحاً «لام قسم» است که گویی قسم خورده + «ن» در انتها علامت تاکید است و چون مشدد است تاکیدش مضاعف است + تعبیر «لا ریب فیه: هیچ تردیدی در او نیست» خودش عبارتی برای تاکید شدید است + استفهام پایانی نیز این تاکیدات را به اوج می‌رساند: آیا از خدا راستگوتر هست؟ اگر خدا راستگوترین است پس قیامت هم حتما رخ می‌دهد)

اما چرا بر «جمع شدن همگان» در قیامت، این اندازه تاکید شده است؟

بحث تخصصی

مهمترین نمود زندگی دنیوی، ابعاد اجتماعی این زندگی و قراردادهایی است که زندگی اجتماعی را معنی‌دار کرده است (جلسه ۱۶۱، تدبر ۲)؛ به نحوی که فردی‌ترین رفتارهای ما در نگاهی عمیق، کاملاً در فضایی اجتماعی فهم می‌شود (دورکیم، جامعه‌شناسی معروف فرانسوی، با نوشتن کتاب «خودکشی» نشان داد که این پدیده بظاهر فردی، چه اندازه پدیده‌ای اجتماعی است.) و اصلاً یکی از مهمترین علل بعثت انبیاء و ارسال شریعت‌های الهی، وجود جامعه و پیدایش اختلافات اجتماعی است (بقره/۲۱۳).

جامعه با اثرگذاری متقابل رفتارها و احساسات و باورهای انسانها بر همدیگر شکل می‌گیرد، و اگر برپایی قیامت برای رسیدن انسانها به تمامی ثمرات کارهای خود ضرورت دارد، پس باید تمام روابطی هم که برقرار شده (حتی نگاهی که به کسی افکنده‌ایم و سخنی که در جایی گفته یا نوشته‌ایم و در ذهن کسی اثری داشته و یا ...) محاسبه شود و حقیقت این است که ما نه تنها با انسانهای پیرامون خود، بلکه با انسانهای مکان‌های دیگر، و بلکه زمان‌های دیگر در حال تاثیر و تاثر هستیم (از گذشتگان اثر گرفته‌ایم و با آثاری که پدید می‌آوریم در آیندگان اثر خواهیم گذاشت)؛

و زمانی محاسبه و جزای کامل ممکن است که همگان با همه رفتارهای تمام عمرشان احضار شوند؛ لذا اگر در قیامت بخواهد عدالت محقق شود، امکان ندارد مگر اینکه همگی انسانها از اولین و آخرین گرد هم آیند (واقعه/۴۹-۵۰)

و خدا در این آیه می‌فرماید: اینکه خدا همه شما را گرد هم می‌آورد مطلب قطعی قطعی‌ای است که جای تردیدی ندارد و مگر از خدا راستگوتر هم کسی هست؟

۲) «اللَّهُ + لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ + لِيَجْمَعَنَّكُمْ»: چرا جمله «لا اله الا الله» را آورد و فرمود: «الله ليجمعنكم ...» در حالی که با همین مقدار، معنا حاصل می‌شد؟

الف. با این تعبیر بر قطعیت مساله قیامت تاکید می‌کند. خداوند این کار را می‌کند و هیچ خدای دیگری هم در کار نیست که احیاناً بتواند مانع انجام این کار شود.

ب. قیامت عرصه بروز وحدانیت خداوند و باطل شدن تمام معبودهای دروغین است، پس، خداوند با وصف وحدانیتش است که قیامت را برپا می‌کند.

ج. با این تعبیر بر وحدتی که در قیامت برای حسابرسی یکسان از همگان (تدبراً) مورد نیاز است تاکید می‌کند.

د. می‌خواهد تاکید کند که همان خدایی که آفریننده بود و خدای دیگری در کار نبود، همان است که شما را دوباره برای حسابرسی جمع می‌کند. (یعنی شبیه همان هشدار امیرالمومنین ع که: از گناه در خلوت بپرهیزید که کسی که «شاهد» است همان «حاکم» (= قاضی و صادر کننده حکم) است^۱)

... ۵

۳) «لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ»:

«خداوند حتماً حتماً همه ما را روز قیامت جمع می‌کند.» جدی گرفتن این مطلب، که خدا این همه بر آن تاکید کرد تا ما جدی بگیریم، تمامی روابط ما را تحت الشعاع قرار خواهد داد و زندگی مطلوب را در جهان مستقر خواهد کرد.
چگونه؟

اگر دقت کنیم تقریباً ریشه عمده مشکلات در روابط اجتماعی مان این است که توانایی پیدا کرده‌ایم که سوءاستفاده کنیم و مخاطبین ما متوجه نشوند و اگر هم متوجه شوند زمانی است که دیگر دستشان به ما نمی‌رسد. حالا توجه کنیم که روزی خواهد بود که در قبال هرکس هر کاری که انجام دهیم، وی در مقابل ما حاضر می‌شود و اجازه خواهد داشت که هر حقی که در اثر کار ما از او ضایع شده از ما مطالبه کند؛ در این صورت، چه اندازه در گفتار و رفتارهایمان دقت خواهیم کرد؟ آیا کسی که قیامت را این گونه بشناسد حاضر به کمترین ظمی در حق دیگری خواهد شد؟

آسیب‌شناسی اجتماعی

یکی از مشکلات جامعه ما این است که افراد به اسم «زرنگی» انواع سوءاستفاده‌ها انجام می‌دهند و «زرنگی» را در این می‌دانند که بیش از حق خود به دست آورند و سوءاستفاده کنند و اوج زرنگی را این می‌دانند که به خیال خود، کسی هم متوجه این سوءاستفاده آنها نشود. مشکل همه این افراد این است که آخرت را جدی نگرفته‌اند. این آیه می‌فرماید: مطمئن باشید که امکان ندارد که بتوانید سوءاستفاده کنید و به هدف خود برسید و «کسی متوجه نشود» و «اگر متوجه شد، نتواند تلافی کند». نه فقط خدا، بلکه تمام کسانی که بر اثر این سوءاستفاده شما به حقشان آن گونه که شاید و باید نرسیده‌اند، در موقعیتی که قدرت پس گرفتن حقشان را دارند، از این سوءاستفاده مطلع خواهند شد.

وقتی این مطالب را می‌خوانیم، بسیاری از ما ذهنمان سراغ ظلم‌هایی که در حق ما شده، می‌رود. اما یادمان باشد که خودمان را هم مخاطب ببینیم.

آیا من که در رانندگی مهارت زیادی دارم و براحتی جلوی دیگران می‌پیچم، روز قیامت را جدی گرفته‌ام؟

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۴: وَقَالَ ع اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ.

آیا من که در محیط کارم از امکانات عمومی استفاده شخصی می‌کنم و کارهای خودم را پیش می‌برم و ... حشر همگانی را جدی گرفته‌ام؟

آیا من که با حاضر جوابی و طعنه‌هایی که می‌زنم در هر جمعی بر همه غلبه می‌کنم و کسی حریفم نمی‌شود، جمع شدن در روز قیامت را جدی گرفته‌ام؟

آیا من که در روابط خویشاوندی یا شغلی به گونه‌ای رفتار می‌کنم که هر جا تقصیر من هم باشد افراد دیگری (همسر، خواهر یا برادر، همکار، و ...) را مقصر بدانند و طرف مرا بگیرند، آیا محاسبه روز قیامت را جدی گرفته‌ام؟

آیا من که در جایی که همگی به نوبت باید بروند، با پارتی و ...، قبل از دیگران کارم را انجام می‌دهم، آخرت را جدی گرفته‌ام؟

و ...

اکنون آیا هنوز هم شک دارید که واقعا نیاز بود خدا این همه تاکید کند؟!

﴿ ۴ ﴾ «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا»:

تاکید در جایی انجام می‌شود که احتمال جدی نگرفتن در مخاطب وجود دارد. در قرآن کریم بر مطالب بسیاری تاکید شده است که شبیه آنها در این آیه هم وجود دارد (توضیح در تدبیر ۱). اما برخی تعبیرها برای تاکید بسیار خاص و منحصر به فرد است، که تعبیر آیه حاضر «چه کسی از خدا راستگوتر است؟» هم از همین دسته تعبیر است که مشابه آن در قرآن کریم فقط یکبار دیگر و آن هم باز در مورد مساله قیامت آمده است (نساء/۱۲۲)^۱

چرا ما انسان‌ها این مهمترین واقعیت عالم (که قرآن به همین جهت با آن از «الواقعة» تعبیر کرده؛ واقعه/۱) را این اندازه مورد غفلت قرار می‌دهیم که لازم باشد خدا برای متقاعد کردن ما، راستگو بودن خودش را به میان بکشد؟! واقعا آیا ما در راستگو بودن خدا شک داریم که جمع شدن همگان در قیامت را جدی نمی‌گیریم؟ (تدبیر ۳)

۱۶۹ (سوره یس (۳۶) آیه ۷۸ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ۱۳۹۵/۶/۱۴

ترجمه

برای ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد! گفت: کیست که استخوان‌ها را زندگی می‌بخشد در حالی که پوسیده‌اند؟

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الْعِظَام»: جمع «عَظْم» (= استخوان) است و تعبیر «عَظْمَ الشَّيْءِ» در اصل به معنای این بوده که «استخوانش بزرگ شد»، سپس در خصوص هر امر بزرگی به کار گرفته شده (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۷۳) تا حدی که برخی بر این باورند که اساساً

۱. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا

ماده «عظم» است دلالت بر بزرگی (کبر) و قوت می‌کند، و استخوان را هم به خاطر شدت و قوتش «عَظْم» گویند. (معجم المقایس اللغه، ج ۴، ص: ۳۵۵)

«رَمِيمٌ»: از ماده «رمم» است که این ماده در معانی متضادی به کار می‌رود: از جمله در معنای «پوسیدن» (که در آیه به همین معناست) و همچنین در معنای ترمیم و اصلاح کردن، که تعبیر «مرمت» معروف است (معجم المقایس اللغه، ج ۲، ص ۳۷۹)^۱ «رمیم» صفت مشتق بر وزن فعیل است که این وزن هم در معنای فاعلی و هم در معنای مفعولی به کار می‌رود؛ و اینکه چرا با توجه به اینکه مبتدا مونث است، این کلمه که معنای وصفی دارد و در جایگاه خبر قرار گرفته، «ة» تانیث نگرفته است، گفته‌اند یا بدین جهت که به معنای مفعولی (=پوسیده شده) به کار رفته [وقتی می‌گویند الف ب شد، ضرورتی ندارد که «ب» تبعیت از «الف» کند] و یا اگر هم به معنای فاعلی به کار رفته است، معنای اسمی بر آن غلبه کرده است [یعنی دیگر به عنوان صفت به کار نمی‌رود، بلکه همانند یک اسم می‌باشد؛ که اسم اگر خبر قرار بگیرد به لحاظ مذکر و مونث بودن تبعیت از مبتدا نمی‌کند] (الجدول فی إعراب القرآن، ج ۲۳، ص ۳۶)

ضمنا عبارت «وَهِيَ رَمِيمٌ» حال برای «عظام» می‌باشد.

حدیث

۱) شأن نزول

ابی بن خلف (از کفار قریش در مکه) نزد پیامبر ص آمد و استخوان پوسیده‌ای را برداشت و با دستش آن را خرد کرد و گفت: محمد! تو گمان می‌کنی که پروردگارت این را بعد از این وضعیتی که دیدی، دوباره زنده می‌کند؟ و آنگاه نازل شد «برای ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد! گفت: کیست که استخوان‌ها را زندگی می‌بخشد در حالی که پوسیده‌اند؟ بگو کسی اینها را زنده می‌کند که اول بار آنها را ایجاد کرد و او بر هر آفرینشی تواناست.» تا آخر سوره.

الأمالی (للمفید)، ص ۲۴۷؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۶۷۸؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۹۶
... مَشَى إِلَيْهِ أَبِي بْنُ خَلْفٍ بَعْظَمٍ رَمِيمٍ فَفَتَنَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ نَفَخَهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَلَمْ تَرَ أَنِّي رَجَعْتُ بِهَذَا بَعْدَ مَا تَرَى فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ. قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» إِلَى آخِرِ السُّورَةِ.

۲) از امام صادق سوال شد که آیا بدن میت می‌پوسد؟ فرمود: بله تا حدی که نه گوشتی باقی می‌ماند و نه استخوانی، غیر از طینتی که وی از آن آفریده شده است؛ که آن نمی‌پوسد و همین طور در حال دوران [= انتقال از مرحله‌ای به مرحله دیگر] باقی می‌ماند تا اینکه دوباره از آن آفریده شود همان گونه که اول بار آفریده شده بود.

من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۹۱

وَرَوَى عَنْ عَمَّارِ السَّابَاطِيِّ أَنَّهُ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْمَيِّتِ هَلْ يَبْلَى جَسَدُهُ فَقَالَ نَعَمْ حَتَّى لَا يَبْقَى لَحْمٌ وَلَا عَظْمٌ إِلَّا طِينَتُهُ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا فَإِنَّهَا لَا تَبْلَى تَبْقَى فِي الْقَبْرِ مُسْتَدِيرَةً حَتَّى يُخْلَقَ مِنْهَا كَمَا خُلِقَ أَوَّلَ مَرَّةٍ.

۱ دو معنای متضاد دیگر عبارت است از سکوت و سخن گفتنی که حرکت دهان کاملاً محسوس باشد. همچنین رمان (انار) از همین ریشه می‌باشد.

۳) از امام صادق ع روایت شده است که پیامبر خدا ص فرمود:

زندگی من برای شما بهتر است و مردنم هم برای شما بهتر است!

اما زندگیم بهتر است چرا که خداوند شما را به وسیله من از گمراهی به سوی هدایت آورد و از پرتگاه مشرف بر آتش جهنم نجات داد؛

و اما مردنم، چرا که اعمال شما بر من عرضه می‌شود، پس هر کار نیکی که باشد از خدا برایتان افزایش را می‌خواهم و از کار بدی که باشد برای شما نزد خداوند استغفار می‌کنم.

یکی از منافقان گفت: پیامبر خدا! چگونه چنین خواهد بود در حالی که پوسیده شده‌ای!

پیامبر خدا ص فرمود: خیر. خداوند گوشت [بدن] ما بر زمین حرام کرده است از اینکه بخوهد طعمه و خوراک چیزی قرار گیرد.

بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ص، ج ۱، ص ۴۴۴

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ الْمُسْلِمِيُّ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

حَيَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ وَ مَمَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ فَأَمَّا حَيَاتِي فَإِنَّ اللَّهَ هَدَاكُمْ بِي مِنَ الضَّلَالَةِ وَ أَنْقَذَكُمْ مِنْ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ وَ أَمَّا مَمَاتِي فَإِنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيَّ فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنٍ اسْتَزَدْتُ اللَّهَ لَكُمْ وَ مَا كَانَ مِنْ قَبِيحٍ اسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ لَكُمْ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُتَنَافِقِينَ وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص وَ قَدْ رَمَمْتَ يَعْنِي صِرْتَ رَمِيمًا فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص كَلَّا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ لِحُومَنَا عَلَى الْأَرْضِ فَلَا يَطْعَمُ مِنْهَا شَيْئًا.^۱

تدبر

(۱) «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ»:

در این آیه، استدلال یکی از منکران معاد مطرح شده که چگونه ممکن است انسانی که مرده و استخوانهایش پوسیده زنده شود؟ در این آیه با ظرافت تمام، نقل قول را به گونه‌ای انجام داده که هم به لحاظ صورت استدلال و هم به لحاظ ماده استدلال، پاسخ را نشان داده است:

الف. «ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا»: به لحاظ صورت استدلال، اشاره کرده که این یک «مَثَل» است، یعنی یک استدلال تمثیلی است. (تمثیل یعنی از مشابهت بین دو چیز، حکم اولی را به دومی دادن) تمثیل، کارکرد معتبرش، برای تفهیم مطلب است (که قرآن کریم به این معنا زیاد از تمثیل استفاده کرده)، اما اینجا منکر معاد، تمثیل را نه برای تفهیم، بلکه به عنوان دلیل آورده (این استخوان پوسیده را من نمی‌توانم زنده کنیم؛ پس خدا هم نمی‌تواند)؛ و به لحاظ صورت استدلال، تمثیل صورت معتبری نیست. ب. «نَسِيَ خَلْقَهُ» به لحاظ محتوا، همین که قبلاً در آفرینش خود وی، زندگی به او داده شده (در حالی که قبل از آفرینش حتی در حد این استخوان پوسیده هم نبوده) پس دادن زندگی، برای خدا کار محالی نیست.

۱. وَ قَالَ الصَّادِقُ ع إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَرَّمَ عِظَامَنَا عَلَى الْأَرْضِ وَ حَرَّمَ لِحُومَنَا عَلَى الدُّوْدِ أَنْ تَطْعَمَ مِنْهَا شَيْئًا.

من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۹۱

در حقیقت، قرآن، چون مبتنی بر حق و حقیقت است و عقل و منطق را قبول دارد، از مواجهه با شبهات و اشکالات کافران نمی‌ترسد؛ و از بیان آنها بیمی ندارد؛ البته بیان آنها را با پاسخی دقیق توأم می‌کند.

(۲) «وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ»:

کفر (= انکار باورهای دینی مربوط به مبدأ و معاد) حقارت می‌آورد؛ آنگاه کافر، خدا را هم در افق توانایی‌های مادی خود فهم می‌کند و می‌گوید «ما که مادی محض هستیم نمی‌توانیم، پس خدا هم نمی‌تواند».

اما ایمان (جدی گرفتن باور توحیدی)، عظمت می‌آورد و مومن می‌خواهد کار خدایی انجام دهد؛ چنانکه عزیر پیامبر و حضرت ابراهیم ع به خدا نگفتند «آیا مرده زنده می‌شود؟» بلکه اولی گفت «چگونه مرده زنده می‌شود؟» پس او را میراندند و زنده‌اش کردند تا بفهمد (بقره/۲۵۹) و دومی گفت: «چگونه مرده زنده می‌کند؟» یعنی به من هم یاد بده، و لذا خداوند در پاسخش، کاری کرد که خود ابراهیم مرده زنده کند. (بقره/۲۶۰)

بدین جهت است که کافر است که در «زندگی» به بن‌بست می‌خورد و ناامید می‌شود (یوسف/۸۷)؛ کسی که به خدا ایمان دارد، «بن‌بست» و «نمی‌توانیم» ندارد؛ حتی در حد مرده زنده کردن!

(۳) «وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ ...»

این آیه، در حالی که در مقام بیان سخن منکران خدا بوده، و با اینکه در آیه بعد پاسخ این اشکال را داده، اما باز هم در دل این آیه به طور ضمنی پاسخ آنها را هم داده است. (توضیح در تدبر ۱) چرا فقط اشکال را نگفت که پاسخ را به آیه دیگری واگذار کند؟ چون:

الف. هر آیه‌ای در قرآن کریم یک واحد مستقل است که اگرچه در کنار آیات دیگر هم معنا می‌دهد، اما مستقلاً هم «آیه» و نشانه‌ای است برای حرکت دادن انسان به سوی توحید. صرف گفتن اشکال، نمی‌تواند «آیه»‌ای بر توحید شود.
ب. در مقام آموزش، نمی‌توان ذهن مخاطب را شبهه‌دار کرد و پاسخ را به فرصتی دیگر واگذار کرد.

ج. ...

(۴) «... وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ ...»:

مطالب کافران و منکران دین، و در مجموع آنچه شبهه نامیده می‌شود (= حق نیست ولی شبیه حق است و خودش را به جای حق می‌نمایاند) اگرچه ظاهر و رنگ و بوی استدلالی دارد، اما مبتنی بر یک غفلت و فراموشی از یک حقیقت کاملاً واضح است که اگر آن حقیقت مورد توجه قرار گیرد (در این مورد: آفرینش اولیه خود او)، اساس شبهه فرومی‌پاشد.

(۵) «قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ»: وقتی کسی نخواهد زیر بار حقیقت برود، از یک احتمال صرف، نتیجه قطعی می‌گیرد (سخن وی فقط مبتنی بر یک استبعاد [بعید شمردن] است، نه هیچ استدلالی)، همان طور که در نقطه مقابل هم در مقابل استدلال‌های محکم، به صرف یک احتمال کوچک برخلاف مساله، از پذیرش سرباز می‌زند. (چنانکه می‌کوشند نظم و هماهنگی عظیم موجود در عالم را بر اساس احتمال تصادفی بودن توجیه کنند و زیربار خالق حکیم نروند)

(۶) «قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ»: «حس‌گرایی محض» به انکار معاد منجر می‌شود (ما که تا حالا ندیده‌ایم استخوان پوسیده مردگان زنده شود؟! پس معادی هم در کار نیست!)

ترجمه

بگو همان کسی به آن زندگی می‌بخشد که اول بار آن را ایجاد کرد و او به هر آفریده‌ای [یا: به هر گونه آفرینشی] داناست.

نکات ترجمه

«أَنْشَأَ» از ماده «نشأ» به معنای پدید آوردن و تربیت کردن است ((مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۰۷) که با نوعی رفعت بخشیدن همراه است (معجم المقایس اللغة، ج ۵، ص ۴۲۹) و «إِنْشَاء» را به معنای «ایجاد کردن» دانسته‌اند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۰۷) آن هم ایجاد کردن حالی پس از حال دیگر (ایجاد مستمر) (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۱۱۷) که به صورت ابتدایی (لسان العرب، ج ۱، ص ۱۷۰) و بدون هرگونه سابقه قبلی باشد (الفروق فی اللغة، ص ۱۲۷). در زبان فارسی برخی از مشتقات این ماده مانند «نشو و نما» (= رشد کردن و بالا آمدن)، «نشأت گرفتن» (سرچشمه گرفتن در پیدایش)، انشاء (نگارش مطلبی جدید و بدون سابقه) رایج است.^۱

«خُلِقَ» مصدری است (= آفرینش) که در بسیاری از موارد در معنای مفعولی به کار می‌رود (= مخلوق، آفریده شده) و در این آیه هر دو معنا (آفرینش، آفریدگان) می‌تواند اراده شده باشد. اهل لغت معتقدند اصل این ماده دلالت بر «تقدیر» (تعیین اندازه) داشته است^۲، چنانکه «خُلِقَ» (به معنای خوی و خصلت و اخلاقیات شخصی) را هم از این جهت «خلق» نامیده‌اند که بیانگر ویژگی‌هایی است که در صاحب آن معین و مقدر شده است (معجم المقایس اللغة، ج ۲، ص ۲۱۴؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۹۶)^۳ و البته کلمه «خلق» به نحو خاص به معنای «ایجاد کردن بر اساس یک کیفیت [و محاسبه] خاص» می‌باشد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۱۱۵) که هم در مورد ایجاد بی سابقه و هم ایجاد چیزی از چیز دیگر به کار می‌رود (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۹۶) این ماده وقتی درباره «سخن» به کار برده می‌شود غالباً به معنای «سخن دروغ» می‌باشد (عنکبوت/۱۷) که اشاره به همان معنای «ساختگی» بودن دارد چون کلام دروغ، مطلبی است که شخص بدون مراجعه به واقعیت در خود ایجاد کرده است (معجم المقایس اللغة، ج ۲، ص ۲۱۴)

۱. البته کلمه «نشأ» به معنای اقدام خاصی که در کاشتن برنج انجام می‌دهند، ظاهراً از این ریشه نیست، بلکه از کلمه فارسی «نشاسته» [= نشاسته]

بوده که به زبان عربی رفته (معرب شده) و حروف آخر آن افتاده است. (المصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۰۶)

۲. البته برخی اهل لغت برای این ماده، دو اصل و سرچشمه قائلند؛ که دومی معنای «هموار و صاف و مندرس شدن» (ملاسه) است (معجم المقایس

اللغة، ج ۲، ص ۲۱۴)

۳. در تفاوت «خُلِقَ» و «خُلِقَ» گفته‌اند که اولی بیشتر ناظر به ابعاد درونی مخلوق است و دومی ناظر به وضع بیرونی مخلوق

۱) امام حسین ع روایت کرده است که یهودی‌ای از علمای شام که بر تورات و انجیل و زبور و صحف انبیای دیگر مسلط بود به مجلسی آمد که در آن مجلس، علی بن ابی طالب ع و ابن عباس و ابن مسعود و ابوسعید جُهَنی حضور داشتند و گفت: امت محمد! شما معتقدید که هر درجه و فضیلتی که هر پیامبری قبلاً داشته، پیامبر شما هم از آن بهره‌مند است. آیا اگر از شما سوال کنم جواب مرا می‌دهید؟

همگی عقب کشیدند و علی بن ابی طالب ع فرمود: بله، خداوند هیچ درجه و فضیلتی به هیچ پیامبری نداد مگر اینکه همه آنها را در حضرت محمد ص جمع کرد و به ایشان علاوه بر آن هم درجات و فضایلی بخشید.

یهودی گفت: پس تو جوابم را می‌دهی؟

فرمود: بله، و امروز از فضایل رسول خدا ص مطالبی برایت خواهم گفت که خداوند آن را مایه چشم‌روشنی مومنان قرار می‌دهد و شک را از شک‌کنندگان در فضایل آن حضرت می‌زداید؛ او هرگاه خودش فضیلتی از خود را نقل می‌کرد در ادامه‌اش می‌فرمود «و این فخری نیست» و من برایت فضائلش را نقل کنم بدون اینکه توهینی به سایر انبیاء شود یا بخواهم از فضایل آنها بکاهم، بلکه از باب شکرگزاری به درگاه خداوند است بر اینکه شبیه آنچه بدانها داد را بر حضرت محمد ص عطا فرموده و اضافه هم داده است.

یهودی گفت: پس از تو سوال می‌کنم و برایش جواب آماده کن:

[موارد متعددی را پرسید تا رسید به اینکه:]

یهودی گفت: این حضرت ابراهیم است که با برهانی که بر اثر نوبتش داشت، آن کافر [= نمرود] را مبهوت کرد [اشاره است به آیه‌ای که می‌فرماید «آیا ندیدی آن کسی را که با ابراهیم درباره پروردگارش به بحث پرداخت، هنگامی که ابراهیم گفت خدای من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند؛ او گفت من هم می‌کُشم، و (با رها کردن شخص محکوم به مرگ) زنده می‌کنم. ابراهیم فرمود: خدای من کسی است که طلوع خورشید را از مشرق قرار داده، تو آن را از مغرب درآور! پس آن که کافر بود مبهوت شد.» بقره/۲۵۸]

حضرت علی ع فرمود: بله چنین کرد، و حضرت محمد ص هم آن شخص نزدش آمد که منکر برانگیخته شدن پس از مرگ بود، یعنی اَبی بن خَلَف جُمَحی، و همراهش استخوان پوسیده‌ای بود که آن را خرد کرد و گفت: محمد! «کیست که استخوان‌ها را زندگی می‌بخشد در حالی که پوسیده‌اند» پس حضرت محکم با آیه‌ای محکم سخن گفت و با برهانش وی را مبهوت کرد و فرمود: «بگو همان کسی به آن زندگی می‌بخشد که اول بار آن را ایجاد کرد و او به هر آفریده‌ای [یا: به هر گونه آفرینشی] داناست» و او هم مات و مبهوت برگشت.

الإحتجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۲۱۱ و ۲۱۴

رَوَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ: إِنَّ يَهُودِيًّا مِنْ يَهُودِ الشَّامِ وَ أَحْبَابِهِمْ كَانَ قَدْ قَرَأَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ صَحُفَ الْأَنْبِيَاءِ ع وَ عَرَفَ دَلَالَتَهُمْ جَاءَ إِلَى مَجْلِسِ فِيهِ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ أَبُو سَعِيدٍ الْجُهَنِيُّ فَقَالَ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ مَا تَرَكْتُمْ لِنَبِيِّ دَرَجَةً وَ لَا لِمُرْسَلٍ فَضِيلَةً إِلَّا أَنْحَلْتُمُوهَا

نَبِيِّكُمْ فَهَلْ تُجِيبُونِي مَعَمَا أَسْأَلُكُمْ عَنْهُ؟ فَكَاعَ الْقَوْمُ عَنْهُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع نَعَمْ مَا أُعْطِيَ اللَّهُ نَبِيًّا دَرَجَةً وَلَا مُرْسَلًا فَضِيلَةً إِلَّا وَقَدْ جَمَعَهَا لِمُحَمَّدٍ ص وَزَادَ مُحَمَّدًا عَلَى الْأَنْبِيَاءِ أضعافاً مضاعفةً فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ فَهَلْ أَنْتَ مُجِيبِي؟ قَالَ لَهُ نَعَمْ سَأَذْكَرُ لَكَ الْيَوْمَ مِنْ فَضَائِلِ رَسُولِ اللَّهِ ص مَا يَقْرَأُ اللَّهُ بِهِ عَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَكُونُ فِيهِ إِزَالَةٌ لِشَكِّ الشَّاكِّينَ فِي فَضَائِلِهِ ص إِنَّهُ كَانَ إِذَا ذَكَرَ لِنَفْسِهِ فَضِيلَةً قَالَ وَلَا فخرَ وَ أَنَا أَذْكَرُ لَكَ فَضَائِلَهُ غَيْرَ مُزْرٍ بِالْأَنْبِيَاءِ وَلَا مُتَّقِصٍ لَهُمْ وَلَا كِنُ شُكْرًا لِلَّهِ عَلَى مَا أُعْطِيَ مُحَمَّدًا ص مِثْلَ مَا أُعْطَاهُمْ وَمَا زَادَهُ اللَّهُ وَمَا فَضَّلَهُ عَلَيْهِمْ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فَأَعِدْ لِي جَوَابًا قَالَ لَهُ عَلِيُّ ع هَاتِ - قَالَ الْيَهُودِيُّ ...

قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ فَإِنَّ هَذَا إِبْرَاهِيمَ قَدْ بَهَتَ الَّذِي كَفَرَ بِبُرْهَانِ نُبُوَّتِهِ قَالَ عَلِيُّ ع لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ وَمُحَمَّدٌ ص أَتَاهُ مُكَذِّبٌ بِالْبُعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَهُوَ أَبِيُّ بْنُ خَلْفِ الْجَمْحِيِّ مَعَهُ عَظْمٌ نَخِرٌ فَفَرَكَهُ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» فَأَنْطَقَ مُحَمَّدًا بِمُحْكَمِ آيَاتِهِ وَبَهْتَهُ بِبُرْهَانِ نُبُوَّتِهِ فَقَالَ «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» فَأَنْصَرَفَ مَبْهُوتًا

۲) زندیق (= کافر) ی نزد امام صادق ع آمد و سوالاتی کرد. از جمله سوالاتش این بود:

گفت: آیا روح بعد از خروجش از قالب خود [= بدن] متلاشی می‌شود یا باقی می‌ماند؟

فرمود: تا زمان نفخ صور باقی می‌ماند. آنگاه همه چیز باطل و فانی می‌شود و نه حسی می‌ماند و نه محسوسی، سپس همه اشیاء برمی‌گردند همان گونه که تدبیرکننده‌شان آنها را در ابتدا آورد ...

گفت: چگونه برانگیختن در کار خواهد بود در حالی که بدن پوسیده و اعضایش پراکنده شده‌اند، یک عضو را در یک سرزمین درندگان خورده‌اند و عضو دیگر را حشرات ریزریز کرده‌اند و عضوی به خاک تبدیل شده و با گل‌ها آمیخته و در دیوار خانه‌ها از آن استفاده شده؟

فرمود: همان کسی که آن را در ابتدا که نه چیزی بود و نه صورتی داشت، بدون هیچ الگوی از پیش آماده‌ای، ایجاد کرد، قادر است که آن را همان طور که آغاز کرد دوباره برگرداند.

گفت: برایم بیشتر توضیح بده.

فرمود: روح در جایگاه خود اقامت دارد. روح نیکوکار در روشنایی و فراخنایی است، و روح بدکار در تنگنا و ظلمت؛ و بدن همان خاکی می‌شود که از آن آفریده شده بود و هرآنچه از آن که درندگان و حشرات خورده و در شکم آنها جای گرفته و یا در خاک پراکنده شده، نزد کسی محفوظ است که چیزی حتی به اندازه مثقال ذره‌ای در ظلمات زمین از او پنهان نمی‌ماند و عدد همه اشیاء و وزن آنها را می‌داند؛ و همانا خاک روحانیین (انسانهای متعالی) همانند طلا در میان خاک است؛ پس هنگام برانگیختن، بارش حشر و نشر بر زمین باریدن می‌گیرد و زمین فزونی می‌یابد، سپس همچون مشک زده شده، تکان می‌خورد، پس خاک بشر جدا می‌شود همان گونه که طلا با شستشو از خاک، و رویه شیر از شیر جدا می‌شود؛ آنگاه خاک هر قالبی (=هر بدنی) در قالب خود جمع می‌شود، پس به اذن خداوند به جایی که روح است منتقل می‌گردد و به اذن صورتگر، صورتها

همانند هیات اول خود درمی آیند و روح در آن وارد می شود، به نحوی که وقتی قرار گرفت هیچکس در خودش چیز ناآشنایی نمی یابد.

الإحتجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۳۵۰

وَمِنْ سُؤَالِ الزُّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ أَنَّهُ قَالَ..
قَالَ أَ فَتَتَلَاشَى الرُّوحَ بَعْدَ خُرُوجِهِ عَنْ قَالِبِهِ أَمْ هُوَ بَاقٍ؟ قَالَ بَلْ هُوَ بَاقٍ إِلَى وَقْتٍ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَبْطُلُ الْأَشْيَاءُ وَ تَغْنَى فَلَا حِسَّ وَ لَا مَحْسُوسَ ثُمَّ أُعِيدَتِ الْأَشْيَاءُ كَمَا بَدَأَهَا مُدْبِرُهَا ...^۱
قَالَ وَ أَنَّى لَهُ بِالْبَعْثِ وَ الْبَدَنُ قَدْ بَلَى وَ الْأَعْضَاءُ قَدْ تَفَرَّقَتْ فَعُضْوٌ بَبَلْدَةٍ يَأْكُلُهَا سِبَاعُهَا وَ عُضْوٌ بِأُخْرَى تُمَرِّقُهُ هَوَامُّهَا وَ عُضْوٌ صَارَ تُرَابًا بِنِيَّ بِهِ مَعَ الطَّيْنِ حَائِطٌ؟

قَالَ عَ إِنَّ الَّذِي أَنشَأَهُ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ وَ صَوَّرَهُ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ إِلَيْهِ قَادِرٌ أَنْ يُعِيدَهُ كَمَا بَدَأَهُ.
قَالَ أَوْضِحْ لِي ذَلِكَ.

قَالَ إِنَّ الرُّوحَ مُقِيمَةٌ فِي مَكَانِهَا رُوحُ الْمُحْسِنِ فِي ضِيَاءٍ وَ فُسْحَةٍ وَ رُوحُ الْمُسِيءِ فِي ضَيْقٍ وَ ظُلْمَةٍ وَ الْبَدَنُ يَصِيرُ تُرَابًا كَمَا مِنْهُ خُلِقَ وَ مَا تَقْدِفُ بِهِ السِّبَاعُ وَ الْهَوَامُّ مِنْ أَجْوَافِهَا مِمَّا أَكَلَتْهُ وَ مَزَقَتْهُ كُلُّ ذَلِكَ فِي التُّرَابِ مَحْفُوظٌ عِنْدَ مَنْ لَا يَغْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَ وَزَنَهَا وَ إِنَّ تُرَابَ الرُّوحَانِيِّينَ بِمَنْزِلَةِ الذَّهَبِ فِي التُّرَابِ فَإِذَا كَانَ حِينُ الْبَعْثِ مُطِرَتِ الْأَرْضُ بِمَطَرِ النُّشُورِ فَتَرْتُبُ الْأَرْضُ ثُمَّ تَمْحَضُوا [تُمْحَضُ] مَحْضَ السَّقَاءِ فَيَصِيرُ تُرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ الذَّهَبِ مِنَ التُّرَابِ إِذَا غُسِلَ بِالْمَاءِ - وَ الزُّبْدُ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا مَحِضَ فَيَجْتَمِعُ تُرَابُ كُلِّ قَالِبٍ إِلَى قَالِبِهِ فَيَتَّقِلُ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحِ فَتَعُودُ الصُّورُ بِإِذْنِ الْمُصَوِّرِ كَهَيْئَتِهَا وَ تَلِجُ الرُّوحُ فِيهَا فَإِذَا قَدِ اسْتَوَى لَا يُنْكِرُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئًا

(۳) امام سجاده فرمود:

جای تعجب فراوان دارد کسی که مرگ را انکار می کند [= نادیده می گیرد] در حالی که می بیند هر روز و شب کسی می میرد؛ و جای تعجب فراوان دارد کسی که ایجاد در آخرت را منکر است در حالی که ایجاد اول را (ایجاد شدن خودش و دیگران در دنیا) را می بیند.

الکافی، ج ۳، ص ۲۵۸

عَلَى بَنِي إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع يَقُولُ
عَجَبٌ كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمَوْتَ وَ هُوَ يَرَى مَنْ يَمُوتُ كُلَّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ وَ الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْآخِرَى وَ هُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى.

۱. عبارت محذوف چنین است: وَ ذَلِكَ أَرْبَعُمِائَةِ سَنَةٍ يَسْبُتُ فِيهَا الْخُلُقُ وَ ذَلِكَ بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ

۱) «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»: در آیه قبل، اشکالی مطرح شد که مگر می‌شود انسانی را که مُرد و استخوانهایش پوسید، دوباره زنده کرد؟ در این آیه، در ظاهر دو استدلال، و در حقیقت، حداقل چهار استدلال در پاسخ وی آمده است:

الف. کسی که اول بار او را آفرید، زنده‌اش می‌کند. ساختارِ صوریِ این استدلال اصطلاحاً «قیاس اولویت» نامیده می‌شود [= اگر الف ب است، پس ج (که از الف برتر است) حتماً ب است]؛ و در حقیقت، این جمله، مشتمل بر دو برهان است:

الف-۱. کسی که یکبار بدون سابقه قبلی آفریده، حتماً بار دوم هم می‌تواند بیافریند.

الف-۲. کسی که قبلاً چیزی را بی سابقه قبلی، ایجاد کرده (هم وجود داده و هم حیات)، فقط «حیات بخشیدن» آن چیز که برایش ساده‌تر است.

ب. متناسب با اینکه «كُلِّ خَلْقٍ» را به معنای «هر [نوع] آفرینشی» یا «همه آفریدگان» بدانیم (که با توجه به قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنا» (جلسه ۹) هر دو می‌تواند مد نظر باشد) دو استدلال مختلف می‌توان مطرح کرد:

ب-۱. خداوند علم کامل به تمام مخلوقات خود دارد. پس اجزای یک موجود زنده که با مردن پراکنده می‌شوند، از دید خدا خارج نمی‌شود، که بعداً جمع‌آوری آنها برایش دشوار باشد. (حدیث ۲)

ب-۲. خداوند علم کامل به هر نوع آفرینشی دارد. پس همان گونه که یکبار انسان را از نطفه آفرید می‌تواند بار دیگر او را از اجزای پوسیده‌ی بدنش بیافریند. (باز هم حدیث ۲)

۲) «قُلْ يُحْيِيهَا ...»

در بحث‌های قبلی، مهمترین علت آوردن «قل» این به نظر می‌رسید که همه موظفیم که آن مطلب را به گوش دیگران برسانیم. اما به نظر می‌رسد در این گونه آیات، دلیل مهمتری هم باشد و آن اینکه مخاطب، به خاطر کافر بودنش، دون شأن این است که مخاطب مستقیم خدا قرار گیرد. پاسخ مطلب خطاب به پیامبر داده می‌شود و از او خواسته می‌شود که به آن کافر پاسخ را بگوید.

۳) «يُحْيِيهَا ... أَنْشَأَهَا ... وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» از ظرافت‌های این آیه آن است که سه کار بسیار متفاوت خداوند در پدید آمدن ما را، که البته غالباً در ذهن ما تفاوتش مورد غفلت قرار می‌گیرد، در یک آیه آورده است و بدین سان نه تنها پاسخ شبهه را می‌دهد بلکه خدانشناسی ما را نیز ارتقاء می‌بخشد. آن سه عبارتند از: «احیاء: زندگی بخشیدن» و «انشاء: ایجاد بی سابقه» و «خلق: آفرینش با کیفیت مخصوص»:

خداوند متعال هم حیات می‌بخشد، هم بی هیچ سابقه‌ای همه ما را پدید آورده؛ و هم این گونه وجود ما را تقدیر کرده و هرکدام ما را با کیفیت خاصی و متفاوت از دیگران آفریده است (توضیح دو کلمه «انشاء» و «خلق» در «نکات ترجمه» گذشت) از ظرائف این آیه آن است که در همین عبارت کوتاه، پنج معرفی از خدا ارائه داده است: علاوه بر سه مورد مذکور در تدبر ۳، دو تعبیر «هو» (که به تعبیر عرفاء، اشاره به مقام غیب محض است) و «علیم» هم به کار رفته است.

۴) تعبیر «وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» در انتهای این آیه، علاوه بر اینکه استدلالی در پاسخ اشکال آن کافر است (تدبر ۱) می‌تواند از باب هشدار هم باشد که در این صورت، مخاطبش فقط کافران نیست. یعنی می‌خواهد بگوید همان که اول بار آفرید دوباره زندگی می‌بخشد؛ پس حواستان را جمع کنید که او به همه آفریدگانش کاملاً آگاه است و هیچ عملی از اعمال شما در آن روز از قلم نمی‌افتد.

۱۷۱) سوره یس (۳۶) آیه ۸۰

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ

۱۳۹۵/۶/۱۶

ترجمه

همان کسی که برای شما از درخت سبز آتشی قرار داد تا ناگهان شما از آن آتش افروزید.

نکات ترجمه

«الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ» «شجر اخضر» به معنای درخت سبز است و «ال» آن را اغلب مفسران «ال» معرفه گرفته‌اند که دلالت بر درخت شناخته شده‌ای می‌کند که آنها را دو درخت «مَرخ» و «عَفار» که در بیابان‌های حجاز فراوان است و گفته‌اند که با اندک اصطکاکی که بر اثر کشیدن آنها روی هم انجام شود آتش برمی‌خیزد (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۱۸). لغت‌نامه دهخدا، «مَرخ» را همان درخت بادام تلخ و «عَفار» را بید سرخ دانسته است. به نظر می‌رسد که می‌توان «ال» را «ال» جنس گرفت که اشاره به مطلق درختان باشد که «هیزم» که از قدیم الایام مهمترین وسیله برای برافروختن آتش بوده است، از همین درختان سبز گرفته می‌شود؛ و سبزی و رطوبت آنها هم مانع آتش گرفتن آنها نمی‌شود چنانکه آتش‌سوزی‌هایی که در جنگل‌ها رخ می‌دهد بهترین شاهد بر این مدعاست.

«تُوقِدُونَ» از ماده «وقد» است که این ماده دلالت بر شعله‌ور شدن آتش می‌کند و کلمه «وقَد» به معنای خود آتش است (معجم المقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۳۲) «وقود» (که در قرآن زیاد به کار رفته) به معنای چیزی که با آن آتش برپا می‌کنند، مانند هیزم و نفت، و نیز لهیب و شعله برخاسته از آتش؛ و «أوقد» (که فعل توقدون» از همین باب است) به باب افعال رفته و متعدی شده است، پس به معنای «آتش را برافروختن» می‌باشد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۷۹)

حدیث

۱) از امام حسن عسگری ع روایت شده است:

نزد امام صادق ع صحبت از «جدل در دین» به میان آمد و عده‌ای گفتند پیامبر خدا ص و ائمه از آن نهی کرده‌اند. حضرت ع فرمود:

آنها از هرگونه جدلی نهی نکردند، بلکه از جدلی که به نحو «احسن» (نیکو) نباشد نهی کرده‌اند ...

[بعد از توضیحاتی در مورد این «جدل غیر احسن»، فرمودند:]

اما جدلی که احسن باشد آن همان است که خداوند به پیامبرش امر کرد که به آن روش با کسی که منکر برانگیخته شدن بعد از مرگ و زنده شدن برای قیامت بود، بحث کند و خداوند از قول آن شخص فرمود: «برای ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد! گفت: کیست که استخوان‌ها را زندگی می‌بخشد در حالی که پوسیده‌اند؟» و خداوند در پاسخ به او فرمود: «بگو» ای محمد! «همان کسی به آن زندگی می‌بخشد که اول بار آن را ایجاد کرد و او به هر آفریده‌ای داناست. همان کسی که برای شما از درخت سبز آتشی قرار داد تا ناگهان شما از آن آتش افروزید.» (یس/۷۸-۸۰)

پس خداوند از پیامبرش خواست که با آن باطل‌گرایی که می‌گفت: چگونه ممکن است که خداوند این استخوان‌ها را مبعوث کند در حالی که پوسیده است، جدل کند؛ و خداوند متعال فرمود: بگو همان کسی به آن زندگی می‌بخشد که اول بار آن را ایجاد کرد، آیا کسی که آن را ابتداء و نه از چیزی پدید آورد، ناتوان است از اینکه آن را بعد از اینکه پوسیده شد برگرداند؟ بلکه نزد شما ابتدایش سخت‌تر از برگرداندنش است.

سپس فرمود: «همان کسی که برای شما از درخت سبز آتشی قرار داد» یعنی وقتی که آتش سوزان را که در درخت سبز دارای رطوبت مخفی شده را بیرون آورد، به شما نشان داد که او بر اینکه شیء پوسیده شده را برگرداند نیز تواناست.

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري ع، ص ۵۲۸؛ الإحتجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۲۱
 قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ ع: ذُكِرَ عِنْدَ الصَّادِقِ ع الْجِدَالُ فِي الدِّينِ، وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَ الْأَئِمَّةَ ع قَدْ نَهَوْا عَنْهُ -
 فَقَالَ الصَّادِقُ ع: لَمْ يُنْهَ عَنْهُ مُطْلَقًا، وَ لَكِنَّهُ نُهِيَ عَنِ الْجِدَالِ بِغَيْرِ اللَّيِّ هِيَ أَحْسَنُ
 ... وَ أَمَّا الْجِدَالُ بِاللَّيِّ هِيَ أَحْسَنُ فَهُوَ مَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ نَبِيَّهُ أَنْ يُجَادِلَ بِهِ مَنْ جَحَدَ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ إِحْيَاءَهُ لَهُ، فَقَالَ
 اللَّهُ تَعَالَى حَاكِيًا عَنْهُ:

«وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» فَقَالَ اللَّهُ فِي الرَّدِّ عَلَيْهِ: «قُلْ» يَا مُحَمَّدُ «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا
 أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ؛ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ».
 فَأَرَادَ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ أَنْ يُجَادِلَ الْمُبْطِلَ الَّذِي قَالَ: كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يُبْعَثَ هَذِهِ الْعِظَامُ وَ هِيَ رَمِيمٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي
 أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ أَوْ يَعْجِزُ مَنْ ابْتَدَأَ بِهِ لَأِ مِنْ شَيْءٍ أَنْ يُعِيدَهُ بَعْدَ أَنْ يَبْلَى بَلِ ابْتِدَاؤُهُ أَصْعَبُ عِنْدَكُمْ مِنْ إِعَادَتِهِ.
 ثُمَّ قَالَ: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا أَيُّ إِذَا كَانَ قَدْ كَمَنَّ النَّارُ الْحَارَّةُ فِي الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ الرَّطْبِ يَسْتَخْرِجُهَا،
 فَعَرَفْتُمْ أَنَّهُ عَلَى إِعَادَةِ مَا بَلَى أَقْدَرُ.

(۲) از ابوذر غفاری روایت شده است:

با پیامبر خدا ص برای یکی از جنگها از مدینه خارج شده بودیم. شب هنگام باد سردی وزیدن گرفت و ابرهایی آورد و باران فراوانی بر سر ما ریخت. چون نیمه شب شد عمر بن خطاب آمد و مقابل رسول خدا ص ایستاد و گفت: سرما توان همه را گرفته و هیزرها و آتش‌زنها خیس شده‌اند آتشی نمی‌توانیم روشن کنیم و افراد از شدت سرما در معرض هلاکت قرار گرفته‌اند.

حضرت به جانب علی ع رو کرد و فرمود: علی جان! بلند شود و آتشی فراهم کن. حضرت علی ع به جانب درخت سبزی رفت و شاخه‌ای از شاخه‌هایش را برید و از آن آتشی فراهم کرد و همه جا آتش افروختند و با آن گرم شدند و شکر خدای متعال را ادا کردند و پیامبر خدا ص و امیرالمومنین را مدح گفتند.

عیون المعجزات (للمرتضی)، ص ۴۷؛ نوادر المعجزات فی مناقب الأئمة الهداء ع، ص ۱۵۴

روی عن ابی ذر جندب بن جنادة الغفاری انه قال: کنا مع رسول الله (ص) فی بعض غزواته فلما امسینا هبط ریح باردة و علتنا غمامة هطلت غیثا، فلما انتصف اللیل جاء عمر بن الخطاب و وقف بین یدی رسول الله (ص) و قال: ان قد اخذهم البرد و قد ابتلت المقادح و الزناد فلم تور و قد اشرفوا علی الهلکة لشدة البرد، فالتفت (ص) الی علی (ع) و قال له قم یا علی و اجعل لهم نارا، فقام (ع) و عمد الی شجر اخضر فقطع غصنا من اغصانه و جعل لهم منه نارا، و اوقد منها فی کل مکان و اصطلوا بها، و شکروا الله تعالی و اثنوا علی رسول الله (ص) و علی امیر المؤمنین (ع).

۳) امیرالمومنین ع در فرازی از یکی از خطبه‌های خود در وصف خداوند متعال می‌فرماید:

دنیا و آخرت او را فرمانبردار است، و سر رشته آن دو به دست پروردگار است. آسمانها و زمینها کلیدهای خویش بدو سپردند، و درختان سرسبز، هر صبح و شام به درگاه او به سجده افتادند. از شاخه‌های [سبز] خود آتش روشن افروختند و به فرمان او میوه‌های رسیده، به بار آوردند.

نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳

وَ انْقَادَتْ لَهُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ بِاِزْمَتِهَا وَ قَدَفَتْ اِلَيْهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْاَرْضُونَ مَقَالِيدَهَا وَ سَجَدَتْ لَهُ بِالْغُدُوِّ وَ الْاَصَالِ الْاَشْجَارُ النَّاصِرَةُ وَ قَدَحَتْ لَهُ مِنْ قُضْبَانِهَا النَّيْرَانَ الْمُضِيئَةَ وَ اَتَتْ اُكْلَهَا بِكَلِمَاتِهِ الثَّمَارُ الْيَانِعَةَ

تدبر

۱) «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ»:

این آیه پاسخ دیگری به اشکال کسانی است که زنده شدن انسانها بعد از مرگ را بعید می‌شمردند: اینکه از درخت سبزی که رطوبت فراوان دارد، آتش (که نقطه مقابل آب است) بیرون می‌آید، پس می‌توان از دل جسم مرده، حیات و زندگی بیرون آورد. (شاخه‌های سبز و تر دو درخت مرخ و غفار را اگر روی هم بکشیم، آتش می‌گیرند) (المیزان، ج ۱۷، ص ۱۱۲)

۲) «جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا»:

به لحاظ نحوی، «نار: آتش»، مفعول دوم برای فعل «جَعَلَ» است؛ و «مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ: از درخت سرسبز» متعلق و وابسته به «نار» است (الجدول فی إعراب القرآن، ج ۲۳، ص ۳۸)، و علی القاعده باید بعد از آن می‌آمد؛ همین که قبلش آمده، نشان‌دهنده تأکیدی بر آن است. وجه این تأکید بر روی کلمه «درخت سرسبز» چیست؟

الف. اگر دقت کنیم عمده آتشی که در جهان پدید می‌آید، یا مستقیماً از چوب درختان است، یا از فسیل‌های درختان (نفت و گاز و زغال‌سنگ). البته عناصر غیروابسته به چوب هم وجود دارند که یا توان جرقه زدن دارند (مانند گوگرد) و یا اگر آتشی به آنها نزدیک شود، توان شعله‌ور شدن بر اثر آتش دارند (مانند منیزیم) اما آتشی که هم برافروزد (جرقه زند) و هم شعله‌ور شود، عمدتاً از درخت است. آیا آیه می‌خواهد با این تأکیدش ما را متوجه یک واقعیت علمی کند؟

ب. آتش مظهر سوزاندن و نیست و نابود کردن است. درخت، آن هم درخت سرسبز، مظهر زندگی و شادابی و حیات است (به نحوی که مثلاً برای اینکه انسان، مخصوصاً در زندگی آپارتمان‌نشین مدرن دچار افسردگی نشود، اصرار هست که حتماً گیاهی در پیرامون خود پرورش دهد). شاید آیه می‌خواهد تاکید کند که ببینید در این دنیا چگونه از دل یکی از شاداب‌کننده‌ترین واقعیات عالم، یکی از نابودکننده‌ترین واقعیات عالم بیرون می‌آید. پس در دنیا، هرچیز بسیار جذابی می‌تواند چه اندازه ظرفیت‌های مخرب مخفی در خود داشته باشد.

ج. ...

۳) «جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً»: چرا در این آیه، عبارت «لَكُمْ: برای شما» را آورد؟ (اگر مساله فقط بیان این است که «همان خدایی که از درخت سرسبز، آتش درمی‌آورد، مرده را هم زنده می‌کند» کلمه «لکم» قابل حذف است.)
 الف. همه می‌دانیم که کشف آتش، و به تعبیر دقیق‌تر «چیره شدن بر آتش» یکی از عوامل تحول عظیم زندگی انسان بوده است. سایر حیوانات هم در عالم طبیعت با آتش مواجه می‌شوند (مثلاً در سوختن جنگل‌ها بر اثر حرارت و صاعقه و ...) اما نمی‌توانسته‌اند آتش را در اختیار بگیرند؛ و ظاهراً انسان تنها موجود روی زمین است که «آتش برای اوست» نه فقط علیه او؛ و شاید با این تعبیر، خداوند (علاوه بر پاسخ به اشکال منکران معاد)، دارد بیان می‌کند که ما آتش را «برای شما» قرار دادیم.
 ب. شاید می‌خواهد اشاره به یکی از منتهای خداوند بر انسان بکند و آن اینکه خداوند به آنها فهم و توانایی استفاده از این واقعیت را داده است که برخی درختان خصلت آتش افروختن دارند و از این درخت‌ها می‌توانید آگاهانه آتش برافروزید.

ج. ...

۴) «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ»:

اینکه جمله‌ی «أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ» را اسمیه آورد - در حالی که در زبان عربی، حالت عادی جمله، «فعليه» است - و بدون آوردن کلمه «أنتم» و با گفتن «توقدون منه» هم می‌توانست همین معنا را برساند، نشان دهنده تاکید بر «انتم: شما» است. چرا تاکید کرده؟

الف. شاید می‌خواهد بفرماید آفرینش ما به نحوی بوده که حتی شما هم بتوانید از چوب‌تر، آتش سوزان درآورید. یعنی نشان دهنده همان عظمتی است که در [جلسه ۱۶۹، تدبیر ۲](#) اشاره شد که خدا را در حد خود پایین نیاوریم، بلکه خود را در افق بندگی خدا بالا ببریم؛ یعنی می‌خواهد بفرماید نه فقط ما قادر بر احیای مردگان هستیم بلکه اگر شما به روالی که ما در جهان قرار داده‌ایم پی ببرید شما هم می‌توانید مانند حضرت ابراهیم و حضرت عیسی مرده زنده کنید همان گونه که الان شما از درخت سبز آتش می‌افروزید.

ب. شاید این «انتم» همان مطالبی را که درباره چرایی آوردن «لکم» در جمله «جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً» بیان شد (تدبیر ۳) می‌خواهد مورد تاکید قرار دهد.

ج. ...

۵) «أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ»: به لحاظ نحوی، «مِنْهُ» وابسته به «تُوقِدُونَ» است و علی‌القاعده باید بعد از آن بیاید. همین که قبلش آمده حداقل دلالت بر تاکید می‌کند. وجه این تاکید چیست؟

الف. شاید می‌خواهد توجه دهد که: دقت کنید که از همین درخت، آتش برافروختید؛ نه از چیزی ضمیمه آن. مثلاً ما با کبریت آتش روشن می‌کنیم. کبریت اگرچه چوب دارد و اگرچه چوب کبریت است که شعله را نگه می‌دارد، اما برافروخته شدن آتش، مال چوب کبریت نیست، بلکه مال گوگردی است که در معرض اصطکاک قرار گرفته. اما در مورد درخت «مَرخ» و «عَفار» آتش از خود آنها بیرون می‌زند. اینکه آتش از خود چوب سرسبز بیرون بزند، کاملاً این مطلب را که زندگی از دل همین استخوان پوسیده بیرون آید، توجیه می‌کند.

ب. چه بسا می‌خواهد توجه دهد به تفاوتی که به هر حال بین انسان و خدا هست: انسان، اگر چیزی (از جمله آتش) را پدید می‌آورد، حتماً آن را «از چیزی» پدید می‌آورد؛ اما خداوند هم می‌تواند «از چیزی» چیز دیگری پدید آورد، و هم می‌تواند ابتدا و بدون هیچ سابقه‌ای چیزی پدید آورد (أَنْشَأَهَا أَوْلَّ مَرَّةً. آیه قبل)

ج. ...

۱۷۲) سوره بقره (۲) آیه ۲۵۹ أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

۱۳۹۵/۶/۱۷

ترجمه

یا همانند کسی که از شهری می‌گذشت که بر روی سقف خود ویران شده بود، گفت چگونه اینها را خداوند بعد از مرگشان زندگی می‌بخشد؟ پس خداوند او را صد سال میراند، سپس او را برانگیخت. فرمود: چه اندازه درنگ کردی؟ گفت: روزی یا پاره‌ای از یک روز. فرمود: بلکه صد سال درنگ کردی، پس بنگر به خوردنی و نوشیدنی‌ات که گویی زمانی بر او نگذشته، و بنگر به الاغت [که فقط استخوانی از او مانده]؛ و [این کار ما] برای این است که تو را نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم؛ و بنگر به استخوان‌ها که چگونه آنها را برمی‌داریم و سپس گوشت بر آنان می‌پوشانیم. پس هنگامی که برایش تبیین شد گفت: [اکنون] می‌دانم که قطعاً خداوند بر هر کاری تواناست.

نکات ترجمه

«أَوْ كَالَّذِي» این آیه عطف به آیه قبلش است که در آنجا داستان استدلال آوردن حضرت ابراهیم ع برای نمرود برای توضیح مساله معاد مطرح شد و اینجا داستان «عزیر پیامبر».

«قَرْيَةٍ» از ماده «قري» (و یا: «قرو») است که این ماده دلالت بر جمع شدن و اجتماع دارد و «قریه» را هم از این جهت «قریه» گفته‌اند که مردم در آن جمع می‌شوند (معجم المقاییس اللغه، ج ۵، ص ۷۸) در واقع، «قریه» بر وزن «فعله» دلالت می‌کند

بر هیأت و شکل واحدی که از جمع شدن پدید می‌آید، و هم به معنای سرزمینی که مردم در آن جمع می‌شوند، به کار می‌رود (بقره ۵۸/۲، یوسف ۱۰۹) هم به معنای خود مردمی است که در جایی جمع شده‌اند (اعراف ۴، طلاق ۸) و چه بسا گاه در یک آیه هر دو معنا مد نظر بوده است (قصص ۵۹) (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۶۹؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۲۵۳) و در تفاوت «قریه» با «بلد» و «مدینه» گفته‌اند «بلد» به معنای قطعه معینی از سرزمین است، خواه آباد شده باشد یا خیر؛ در مفهوم «قریه» اجتماع و جمع شدن مد نظر است، خواه در مورد سرزمین باشد یا خود مردم؛ و در مفهوم «مدینه» برپا کردن و نظم و تدبیر بیشتر مد نظر است. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۲۵۴)

«خاویه» اسم فاعل از ماده «خوی» است که این ماده دلالت بر خالی شدن و بر زمین افتادن (سقوط کردن) می‌کند (معجم المقاییس اللغه، ج ۲، ص ۲۲۵).^۱

«عروش» جمع «عرش» است؛ و ماده «عرش» دلالت دارد بر بلندی و رفعتی که در چیز بنا شده‌ای مد نظر باشد و به همین جهت به «تخت پادشاهی» عرش می‌گویند (معجم المقاییس اللغه، ج ۴، ص ۲۶۴) و برخی تذکر داده‌اند که در «عرش» حتما مسقف بودن لحاظ می‌شود (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۵۸)

تعبیر «خاویةٌ علی عروشها» با ظرافت ادبی فوق‌العاده‌ای دلالت بر شدت ویرانی دارد. به جای اینکه بگوید سقف بر روی زمین سقوط کرده، می‌فرماید بر روی سقفش سقوط کرده، گویی ساختمان‌ها زیر و رو شده و سقف در زیر قرار گرفته و این در حالتی است که ویرانی چنان شدید باشد که سقف فرو بریزد و توسط خود دیوارهای خودش مدفون شود. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۹۰)

«أئی» از حروف (ادات) می‌باشد که مهمترین کاربردش در دو معنای:

الف. «کجا: این» (یا: «از کجا: من این»)

ب. «چه موقع: متی» و «چگونه: کیف»

می‌باشد. (لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۳۷) در این آیه، در معنای «کی و چگونه» به کار رفته است.

«يُحْيِي هَذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» مرجع ضمیر «هذه» و «ها»، «قریه» است و چون اینجا قریه در معنای مردمی که جمع بوده‌اند به کار رفته، و در فارسی، کلمه‌ای که هم به «سرزمین» و هم به «مردم» دلالت کند، نداریم، لذا در ترجمه «قریه» از کلمه «شهر» استفاده شد ولی در ترجمه این ضمیر، ضمیر جمع، که دلالت بر خود مردم داشته باشد، قرار داده شد.

«يَتَسَنَّهُ» از ماده «سنه» می‌باشد^۲ که این ماده دلالت بر زمان می‌کند (سنه، به معنای سال معروف است). «لم يَتَسَنَّهُ» یعنی گویی سالها بر او نگذشته و مرور سالها تغییری در او ایجاد نکرده است. (معجم المقاییس اللغه، ج ۳، ص ۱۰۳؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۲۹)

۱. این ماده فقط به همین صورت «خاویه» در قرآن کریم به کار رفته است

۲ برخی این را که از ماده «سنو» باشد به عنوان یک احتمال دیگر مطرح کرده‌اند و شاهد این ادعای خود را تعبیر «سنوات» قرار داده‌اند. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۲۹) لازم به ذکر است که کلمه «سنه» بر وزن «فعل» نیست، بلکه بر وزن «فعله» است که «ه» (= ياء الفعل) آن ساقط شده است.

«نُشِرَ» از ماده «نَشَرَ» می‌باشد که این ماده دلالت بر رفعت و برتری یافتن دارد و به نحو استعاره در مورد زنی که در مقابل شوهرش سرکشی کند یا شوهری که به زنش زورگویی کند تعبیر «نشوز» به کار برده می‌شود، زیرا می‌کوشد خود را در جایگاهی بالاتر از آنچه دارد قرار دهد (معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۳۱) و در قرآن کریم در مورد از جای خود برخاستن (جا را برای دیگران باز کردن) هم به کار رفته است (مجادله/۱۱) برخی گفته‌اند در این آیه به معنای زنده کردن به کار رفته است، چرا که زنده کردن نوعی رفعت بخشیدن را در دل خود دارد. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۰۶)

حدیث

۱) از پیامبر خدا ص روایت شده است که جبرئیل کتابی بر من نازل کرده است که در آن اخبار سلاطینی که قبل از من بوده‌اند و نیز پیامبرانی که قبل از من مبعوث شده‌اند آمده است.

[سپس شروع به بیان تفصیلی بسیاری از وقایع مذکور می‌کند تا می‌رسند به اینکه:]

سپس شمعون از دنیا رفت و اردشیر بابکان آن موقع به مدت چهارده سال و ده ماه به حکومت رسید و در سال هشتم حکومتش یهودیان یحیی بن زکریا را کشتند ... و بعد از اردشیر، سابور بن اردشیر به مدت سی سال به حکومت رسید و آنگاه بود که بخت نصر به حکومت رسید و در ازای خون یحیی هفتاد هزار تن از یهودیان را کشت [طبق روایات وی کافر بود. حکایت یحیی را شنید و گفت شما که پیامبرتان را کشتید من هم برایتان تلافی می‌کنم] و بیت‌المقدس را ویران کرد و یهودیان در سرزمین‌ها پراکنده شدند و در سال ۴۷ از حکومتش بود که خداوند عز و جل عزیر پیامبر را به جانب اهل شهرهایی فرستاد که خداوند عز و جل آنها را میرانده بود و سپس به خاطر او زنده کرده بود [اشاره به بقره/۲۴۳] و آنها از شهرهای مختلفی بودند که از ترس مرگ [= طاعون] فرار کردند و در جوار عزیر سکنی گزیدند و مومن بودند و عزیر با آنها رفت و آمد داشت و سخنان و ابراز ایمان کردنشان را می‌شنید و به همین جهت آنها را دوست داشت و با آنها برادری می‌کرد. پس روزی از آنها غایب شد و وقتی برگشت دید که همگی همچون برگ خزان مرده بر زمین افتاده‌اند. پس غمگین شد و با تعجب از آنچه بدانها رسیده بود که همگی در یک روز مرده بودند، گفت: «چگونه اینها را خداوند بعد از مرگشان زنده می‌بخشد؟» پس خداوند عز و جل همانجا او را میراند و [پیکرش] صد سال در میان آنها درنگ کرد سپس او و آنها را برانگیخت و ...

کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۲۵-۲۲۶

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْسَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبَارٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْقُرَشِيِّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي رَافِعٍ عَنْ أَبِيهِ أَبِي رَافِعٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ جَبْرَائِيلَ ع نَزَلَ عَلَيَّ بِكِتَابٍ فِيهِ خَبَرُ الْمُلُوكِ الْمُلُوكِ الْأَرْضِ قَبْلِي وَ خَبَرُ مَنْ بُعِثَ قَبْلِي مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ ...

... ثُمَّ قُبِضَ شَمْعُونُ وَ مَلَكَ عِنْدَ ذَلِكَ أَرْدَشِيرُ بْنُ بَابَكَانَ أَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً وَ عَشْرَةَ أَشْهُرٍ وَ فِي ثَمَانِي سِنِينَ مِنْ مُلْكِهِ قَتَلَتِ الْيَهُودُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا ع ...^۱ وَ عِنْدَهَا مَلَكَ سَابُورُ بْنُ أَرْدَشِيرٍ ثَلَاثِينَ سَنَةً حَتَّى قَتَلَهُ اللَّهُ وَ عَلَّمَ اللَّهُ وَ نُورَهُ وَ تَفْصِيلُ حِكْمَتِهِ فِي

۱. فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَقْبِضَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ يَجْعَلَ الْوَصِيَّةَ فِي وَ لَدِ شَمْعُونَ وَ يَأْمُرَ الْحَوَارِيَّيْنَ وَ أَصْحَابَ عِيسَى بِالْقِيَامِ مَعَهُ فَفَعَلَ ذَلِكَ

ذُرِّيَّةَ يَعْقُوبَ بْنِ شَمْعُونََ وَمَعَهُ الْخَوَارِيُّونَ مِنْ أَصْحَابِ عِيسَى عَ وَعِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ بُخْتَ نَصْرُ مِائَةَ سَنَةٍ وَ سَبْعًا وَ ثَمَانِينَ سَنَةً وَ قَتَلَ مِنَ الْيَهُودِ سَبْعِينَ أَلْفَ مُقَاتِلٍ عَلَى دَمِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَ حَرَّبَ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ وَ تَفَرَّقَتِ الْيَهُودُ فِي الْبُلْدَانِ وَ فِي سَنَةِ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً مِنْ مُلْكِهِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْعَزِيزَ نَبِيًّا إِلَى أَهْلِ الْقُرَى الَّتِي أَمَاتَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَهْلَهَا ثُمَّ بَعَثَهُمْ لَهُ وَ كَانُوا مِنْ قُرَى شَتَّى فَهَرَبُوا فَرَقًا مِنْ الْمَوْتِ فَنَزَلُوا فِي جِوَارِ عَزِيرٍ وَ كَانُوا مُؤْمِنِينَ وَ كَانَ عَزِيرٌ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِمْ وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَ إِيمَانَهُمْ وَ أَحَبَّهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ وَاخَاهُمْ عَلَيْهِ فَعَابَ عَنْهُمْ يَوْمًا وَاحِدًا ثُمَّ أَتَاهُمْ فَوَجَدَهُمْ صَرَغَى مَوْتَى فَحَزَنَ عَلَيْهِمْ وَ قَالَ «أَنْتِي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» تَعَجُّبًا مِنْهُ حَيْثُ أَصَابَهُمْ وَ قَدْ مَاتُوا أَجْمَعِينَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ فَأَمَاتَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ مِائَةَ عَامٍ فَلَبِثَ فِيهِمْ مِائَةَ سَنَةٍ ثُمَّ بَعَثَهُ اللَّهُ وَ إِيَّاهُمْ ...

۲) زندیق (=کافر)ی نزد امام صادق آمد و سوال و جواب‌هایی رد و بدل شد. (قسمتی از آن در جلسه ۱۷۰، حدیث ۲

اشاره شد) امام در میانه بحث به مناسبتی به بحث «رجعت» و اینکه این یک امر ممکن است اشاره می‌کنند و می‌فرمایند:

... و قطعاً بسیاری از خلائق به دنیا رجعت کردند، از جمله آنها اصحاب کهف بودند ...

و از جمله آنها ارمیای پیامبر بود [در برخی روایات، نام پیامبری که مجدداً زنده شده، ارمیا دانسته شده است] ^۱ که به بیت‌المقدس و پیرامونش که به خاطر حمله بخت‌نصر خراب شده بود نگاهی کرد و گفت: چگونه اینها را خداوند بعد از

۱ درباره اینکه این شخص چه کسی بوده در روایات، هم صحبت از پیامبری به نام «ارمیا» مطرح است و هم پیامبری به نام «عزیر» که این دومی معروفتر است و برخی همچون فیض کاشانی احتمال داده‌اند که این واقعه دوبار و برای هر دو نفر رخ داده است (و یکن توفیق بین هذه الأخبار بالقول بالوقوع هذه القضية مرتين مرة لأرميا في تعجبه في احياء قتلى بخت نصر و اخرى لعزير في تعجبه في احياء من مات من أصحابه في يوم واحد الا انه عبرت لأرميا بالموت و لعزير تارة بالغيبه و اخرى بالموت و إنما التنافي بين رواية القمى في قصة دانيال و رواية الإكمال فيها و بين روايتي الإكمال حيث قيل في إحداهما ان قتل بخت نصر كان على دم يحيى بن زكريا موافقاً للقمي و العياشي و قال في الاخرى ان ولادة يحيى كانت بعد تلك القضايا بسنين و العلم عند الله. تفسير الصافي، ج ۱، ص ۲۹۳)

ما چون عزیر معروفتر است داستان عزیر را آوردیم و در اینجا روایتی که درباره ارمیا آمده است را می‌آوریم:

در تفسیر القمی، ج ۱، ص ۹۰ این داستان خیلی طولانی آمده است که قسمت مربوطش همین است که:

فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ لَمَّا عَمِلَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ الْمَعَاصِيَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ - فَأَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ مَنْ يُدْلُهُمْ وَ يَقْتُلُهُمْ - فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى أَرْمِيَا ...

... فَخَرَجَ أَرْمِيَا عَلَى حِمَارِهِ وَ مَعَهُ تَيْنٌ قَدْ تَزَوَّدَهُ وَ شَيْءٌ مِنْ عَصِيرِ فَنظَرَ إِلَى سِبَاعِ الْبَرِّ وَ سِبَاعِ الْبَحْرِ وَ سِبَاعِ الْجَوِّ تَأْكُلُ تِلْكَ الْجَيْفَ فَفَكَرَ فِي نَفْسِهِ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ أَنْتِي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» وَ قَدْ أَكَلْتُهُمُ السِّبَاعُ، فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مَكَانَهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنْتِي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ» أَي أَحْيَاهُ - فَلَمَّا رَحِمَ اللَّهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَهْلَكَ بُخْتَ نَصْرَ رَدَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَى الدُّنْيَا، وَ كَانَ عَزِيرٌ لَمَّا سَلَطَ اللَّهُ بُخْتَ نَصْرَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ هَرَبَ وَ دَخَلَ فِي عَيْنٍ وَ غَابَ فِيهَا وَ بَقِيَ أَرْمِيَا مِئْتًا مِائَةَ سَنَةٍ ثُمَّ أَحْيَاهُ اللَّهُ تَعَالَى فَأَوْلَ مَا أَحْيَا مِنْهُ عَيْنُهُ فِي مِثْلِ غَرْقِيِّ الْبَيْضِ فَنظَرَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ «كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا» ثُمَّ نَظَرَ إِلَى الشَّمْسِ وَ قَدْ ارْتَفَعَتْ فَقَالَ «أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى «بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ» أَي لَمْ يَتَغَيَّرْ «وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنَشِّرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا» فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى الْعِظَامِ الْبَالِيَةِ الْمُتَفَطَّرَةِ تُجْمَعُ إِلَيْهِ وَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي قَدْ أَكَلْتَهُ السِّبَاعُ يَتَأَلَّفُ إِلَى الْعِظَامِ مِنْ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا وَ يَلْتَرِقُ بِهَا حَتَّى قَامَ وَ قَامَ حِمَارُهُ فَقَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

مرگشان زندگی می‌بخشد؟ پس خداوند او را صد سال میراند، سپس او را زنده کرد و او نگاهی به اعضایش کرد که چگونه التیام می‌یابند و گوشت بر آنها پوشیده می‌شود و اینکه چگونه مفاصل و رگهایش به هم پیوند می‌خورند. پس هنگامی که راست ایستاد گفت: می‌دانم که قطعاً خداوند بر هر کاری تواناست.

الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص: ۳۴۴

رَوَى عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ قَالَ: مِنْ سُؤَالِ الرَّبِّدِيِّ الَّذِي أَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ أَنْ قَالَ ... وَ قَدْ رَجَعَ إِلَى الدُّنْيَا مِمَّا مَاتَ خَلَقَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ أَصْحَابُ الْكَهْفِ ... وَ أَمَاتَ اللَّهُ أَرْمِيَا النَّبِيَّ عَ الَّذِي نَظَرَ إِلَى خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ مَا حَوْلَهُ حِينَ غَزَاهُمْ بُخْتِ نَصْرٍ وَ قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ أَحْيَاهُ وَ نَظَرَ إِلَى أَعْضَائِهِ كَيْفَ تَلْتَمِمْ وَ كَيْفَ تَلْبَسُ اللَّحْمَ وَ إِلَى مَفَاصِلِهِ وَ عُرُوقِهِ كَيْفَ تُوَصَّلُ فَلَمَّا اسْتَوَى قَاعِدًا قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

۳) یکبار هشام بن عبدالمملک امام باقر ع را از مدینه به شام می‌خواند و در ضمن ماجراهایی که رخ می‌دهد یکی از بزرگان علمای مسیحی با امام باقر ع به بحث می‌نشیند و امام صادق ع که همراه پدر بوده‌اند این واقعه را تعریف کرده است تا بدینجا که:

پس آن نصرانی فریادی زد و گفت فقط یک مساله مانده است که به خدا سوگند از تو می‌پرسم و هرگز به سوی جوابش راهی نخواهی یافت. بپرسم؟
پدرم فرمود: بپرسم که با این سوگندت گناهکار شدی.

اما کل داستان با اندکی تلخیص و تغییر در کتابهای زیر آمده است. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۱؛ سعد السعود، ص ۱۱۷
عن أبی بصیر عن أبی عبد الله ع فی قول الله «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا- قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» فقال: إن الله بعث علی بنی اسرائیل نبیا یقال له أرمیا، فقال: قل لهم ما بلد تنقیته من کرائم البلدان، و غرس فیہ من کرائم الغرس و نقیته من کل غریبة- فأخلف فأنبث خرنوبا- قال: فضحکوا و استهزءوا به فشکاهم إلى الله، قال: فأوحى الله: إليه- أن قل لهم إن البلد بیت المقدس و الغرس بنو اسرائیل تنقیته من کل غریبة- و نحیت عنهم کل جبار فأخلفوا فعملوا بمعاصی الله- فلاسلطن علیهم فی بلدہم- من یسفک دماءہم و یأخذ أموالہم، فإن بکوا إلى فلم أرحم بکاءہم و إن دعوا لم أستجب دعاءہم [فشلتہم و فشلت] ثم لأخربہا مائة عام ثم لأعمرہا، فلما حدثہم جزعت العلماء فقالوا: یا رسول الله ما ذنبنا نحن- و لم نکن نعمل بعملہم فعاود لنا ربک، فصام سبعا فلم یوح إليه شیء فأکل أكلة- ثم صام سبعا فلم یوح إليه شیء فأکل أكلة ثم صام سبعا فلما أن کان یوم الواحد و العشرین- أوحى الله إليه لترجعن عما تصنعن أ تراجعن فی أمر قضیتہ أو لأردن وجهک علی دبرک ثم أوحى إليه قل لهم: لأنکم رأیتم المنکر فلم تنکروه، فسلط الله علیہم بخت نصر فصنع بهم ما قد بلغک، ثم بعث بخت نصر إلى النبی- فقال: إنک قد نبئت عن ربک و حدثتہم بما أصنع بهم فإن شئت فأقم عندی فیمن شئت و إن شئت فاخرج- فقال: لا بل أخرج فتزود عصیرا و تینا و خرج، فلما أن غاب مد البصر التفت إليہا- فقال: «أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا- فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ» أماته غدوة و بعته عشية قبل أن تغیب الشمس و کان أول شیء خلق منه عیناه فی مثل غرقى البيض ثم قیل له: «كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا» فلما نظر إلى الشمس لم تغب- قال: «أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَأَنْظَرُ إِلَى طَعَامِكِ وَ شَرَابِكِ لَمْ يَتَسَنَّه- وَ أَنْظَرُ إِلَى حِمَارِكِ وَ لِنَجْعَلَكِ آيَةً لِلنَّاسِ- وَ أَنْظَرُ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ تُنَشِّرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لِحْمًا» قال: فجعل ينظر إلى عظامه- كيف يصل بعضها إلى بعض و يرى العروق كيف تجرى، فلما استوى قائما قال: «أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و فی رواية هارون فتزود عصیرا و لبنا.

گفت: خبر بده از دو فرزندی که در یک روز به دنیا آمدند و در یک روز مردند، اما در دنیا عمر یکی ۱۵۰ سال بود و عمر دیگری ۵۰ سال.

پدرم فرمود: آنها عَزْریر و عَزْرَه [یا عزیزه] بودند بودند. هر دو در یک روز به دنیا آمدند. وقتی به بیست و پنج سالگی رسیدند عزیز سوار بر الاغش به شهری در انطاکیه رسید که بر روی سقف خود ویران شده بود، گفت چگونه اینها را خداوند بعد از مرگشان زندگی می‌بخشد؟ در حالی که خداوند او را برگزیده بود و هدایت کرده بود؛ وقتی چنین سخنی گفت خدا بر او غضب کرد و او را به مدت صد سال میراند؛

سپس او را همراه با همان الاغ و خوراکی و نوشیدنی‌اش برانگیخت و او به خانه‌اش بازگشت و برادرش عزره او را نشناخت. پس از آنها خواست که میهمانشان شود و برادرش هم او را میهمان کرد. و کسی را دنبال فرزندان عزره و نوه‌های عزره فرستاد در حالی که بسیاری از آنها پیر شده بودند و عزیز جوانی در سن بیست و پنج سالگی بود، پس عزیز دائماً از خاطرات برادرش و فرزندان وی تعریف می‌کرد و با اینکه همه پیر شده بودند اما هرچه او می‌گفت به یاد می‌آوردند و می‌گفتند تو از وقایعی که سالها و ماهها از آن گذشت چقدر باخبری؟! و عزره که اکنون ۱۲۵ سال داشت گفت: من جوان ۲۵ ساله‌ای همچون تو ندیدم که از آنچه بین من و برادرم گذشته به اندازه تو باخبر باشد. آیا تو از آسمانیان هستی یا اهل زمینی؟

عزیر گفت: من عزیز هستم. خداوند به خاطر سخنی که، بعد از اینکه مرا برگزیده بود و هدایت کرده بود، گفتم، مرا صد سال میراند و سپس برانگیخت تا یقین شما به اینکه خداوند بر هر کاری توانست بیشتر شود و این هم همان الاغ و خوراکی و نوشیدنی‌ای است که وقتی می‌رفتم از اینجا با خودم بردم که خداوند آنها را همان طور که بود برایم برگرداند. این موقع بود که همه یقین کردند و خداوند ۲۵ سال دیگر وی را در میان آنها نگهداشت و با برادرش در یک روز از دنیا رفتند.

دلایل الإمامه، ص ۲۳۸-۲۳۹

برای مشاهده متن اصلی حدیث به طور کامل به لینک زیر مراجعه کنید

<http://lib.eshia.ir/15165/1/238>

و رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مُعَاذِ الرَّضَوِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا لُوطُ بْنُ يَحْيَى الْأَزْدِيُّ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ زَيْدِ الْوَأَقِدِيِّ... فَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ... فَصَاحَ النَّصْرَانِيُّ صَيْحَةً، ثُمَّ قَالَ: بَقِيَتْ مَسْأَلَةٌ وَاحِدَةٌ، وَاللَّهِ لَأَسْأَلَنَّكَ عَنْهَا، وَ لَا تَهْتَدِي إِلَى الْجَوَابِ عَنْهَا أَبَدًا. فَاسْأَلْنَاكَ؟ فَقَالَ لَهُ أَبِي: سَلْ فَإِنَّكَ حَانِثٌ فِي يَمِينِكَ. فَقَالَ: أَخْبَرْنِي عَنْ مَوْلُودَيْنِ وُلِدَا فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، وَ مَا تَا فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، عُمَرُ أَحَدُهُمَا خَمْسِينَ وَ مِائَةَ سَنَةٍ، وَ الْآخَرُ خَمْسِينَ سَنَةً فِي دَارِ الدُّنْيَا. فَقَالَ لَهُ أَبِي: ذَلِكَ عَزْرِيرٌ وَ عَزْرَةٌ [عَزِيرَةٌ]، وُلِدَا فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، فَلَمَّا بَلَغَا مَبْلَغَ الرَّجَالِ خَمْسَةَ وَ عِشْرِينَ عَامًا، مَرَّ عَزْرِيرٌ وَ هُوَ رَاكِبٌ عَلَى حِمَارِهِ بِقَرْيَةٍ بِانْطَاكِيَّةَ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى غُرُوشِيهَا، فَقَالَ: أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا؟! وَ قَدْ كَانَ اللَّهُ اصْطَفَاهُ وَ هَدَاهُ، فَلَمَّا قَالَ ذَلِكَ الْقَوْلَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَأَمَاتَهُ مِائَةَ عَامٍ سَخَطًا عَلَيْهِ بِمَا قَالَ ثُمَّ بَعَثَهُ عَلَى حِمَارِهِ بِعَيْنِهِ وَ طَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ، فَعَادَ إِلَى دَارِهِ وَ عَزْرَةٌ أُخُوهُ لَا يَعْرِفُهُ، فَاسْتَصَافَهُ فَأَضَافَهُ، وَ بَعَثَ إِلَى وُلْدِ عَزْرَةَ وَ وُلْدِ وُلْدِهِ وَ قَدْ شَاخُوا، وَ عَزْرِيرٌ شَابٌ فِي سِنِّ ابْنِ خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً، فَلَمْ يَزَلْ عَزْرِيرٌ يَذْكُرُ أَخَاهُ وَ وُلْدَهُ وَ قَدْ شَاخُوا، وَ هُمْ يَذْكُرُونَ مَا يَذْكُرُهُمْ، وَ يَقُولُونَ: مَا أَعْلَمَكَ بِأَمْرِ قَدْ مَضَتْ عَلَيْهِ السُّنُونُ وَ الشُّهُورُ؟! وَ يَقُولُ لَهُ عَزْرَةٌ وَ هُوَ شَيْخٌ ابْنُ مِائَةٍ وَ خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً: مَا رَأَيْتُ شَابًا فِي سِنِّ خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً أَعْلَمَ بِمَا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَخِي عَزْرِيرٍ أَيَّامَ شَبَابِي مِنْكَ، فَمِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ أَنْتَ أُمُّ

مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ؟ فَقَالَ عَزِيرٌ لِأَخِيهِ عَزْرَةَ: أَنَا عَزِيرٌ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيَّ بِقَوْلِ قُلْتُهُ بَعْدَ أَنْ اصْطَفَانِي وَ هَدَانِي فَأَمَاتَنِي مِائَةَ سَنَةٍ، ثُمَّ بَعَثَنِي لِتَزَادُوا بِذَلِكَ يَقِينًا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَ هَا هُوَ حِمَارِي وَ طَعَامِي وَ شَرَابِي الَّذِي خَرَجْتُ بِهِ مِنْ عِنْدِكُمْ، أَعَادَهُ اللَّهُ لِي كَمَا كَانَ، فَعِنْدَهَا أَيَقْنُوا، فَأَعَاشَهُ اللَّهُ بَيْنَهُمْ خَمْسًا وَ عَشْرِينَ سَنَةً ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ وَ أَخَاهُ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ.^۱

تدبر

۱) «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ...»: این آیه حکایت شخصی است که او نیز - همانند بسیاری از ما- این مطلب که «چگونه می شود که افرادی که مرده اند و سرزمینشان زیر و رو شده، دوباره زنده شوند» در ذهنش خلجان می کرد. طبق احادیث، او یک پیامبر بود که خداوند او را برگزیده و هدایت کرده بود (حدیث ۲)، پس مانند کسی که در سوره یس ذکرش گذشت (یس/۷۸، جلسه ۱۶۹) سوالش، از باب مسخره کردن و انکار نبود، بلکه واقعا می خواست بداند. خدا هم این واقعیت را هم در وجود خود وی و هم مقابل چشم او پیاده کرد تا حقانیت قدرت خدا را با تمام وجود تجربه کند.

آری، اگر کسی واقعا سوال داشته باشد، خدا این گونه حقیقت را آشکار می کند که هم خودش حقیقت را با تمام وجود لمس کند و بفهمد (فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ ...) و هم وجودش آیه و نشانه ای برای دیگران باشد (لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ)

۲) «فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لِمَ يَتَسَنَّهَ ... فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

او می خواست بداند خدا چگونه مرده زنده می کند، اما خدا خوردنی و نوشیدنی اش را هم بدون تغییر برایش نگه داشت و حتی این را مقدم بر احیای استخوانهای خود و الاغش برشمرد. درواقع، خدا حقیقتی بیش از آنچه او سوال کرد نشان داد، برای همین، او پس از اینکه مطلب برایش واضح شد نگفت: «فهمیدم خدا می تواند مرده زنده کند» بلکه گفت «[اکنون] می دانم که خدا هر کاری می تواند بکند»

۱. احادیث زیر هم در همین حال و هوا قابل توجه است:

أبو طاهر العلوی عن علی بن محمد العلوی عن علی بن مرزوق عن إبراهيم بن محمد قال ذكر جماعة من أهل العلم - إن ابن الكواء قال لعلی ع: یا امیر المؤمنین ما ولد أكبر من أبيه من أهل الدنيا قال: نعم أولئك ولد عزیر حيث مر علی قرية خربة، و قد جاء من ضیعة له تحته حمار - و معه شنة فيها تین و كوز فيه عصیر - فمر علی قرية خربة - ف قال: انی یحیی هذه اللہ بعد موتها فأماته اللہ مائة عام فتوالد ولده و تناسلوا - ثم بعث الله إليه فأحياه في المولد الذي أماته فيه - فأولئك ولده أكبر من أبيهم (تفسير العياشي، ج ۱، ص ۱۴۱)

و روى أن أمير المؤمنين ع قال: إن عزيراً خرج من أهله و امرأته حاملة و له خمسون سنة فأماته اللہ مائة عام ثم بعثه فرجع إلى أهله هو ابن خمسين سنة فكان ابنه أكبر منه و ذلك من آيات اللہ. (روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، ج ۱، ص ۱۴)

أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن الحسين بن علوان، عن محمد بن داود العبدی، عن الأصمغ بن نباتة: أن عبد اللہ بن أبي بكر الشكري قام إلى أمير المؤمنين ص، فقال: یا امیر المؤمنین إن أبا المعتمر تكلم أنفاً بكلام لا يحتمله قلبي، فقال: «و ما ذاك؟» قال: يزعم أنك حدثته أنك سمعت رسول اللہ ص يقول: «إننا قد رأينا أو سمعنا رجلاً أكبر سناً من أبيه» فقال: أمير المؤمنين ص: «فهذا الذي كبر عليك؟» قال: نعم، فهل تؤمن أنت بهذا و تعرفه؟ فقال: «نعم، و ذلك يا ابن الكواء، أفقه عنى أخيرك عن ذلك، إن عزيراً خرج من أهله و امرأته في شهرها و له يومئذ خمسون سنة، فلما ابتلاه اللہ عز و جل بذنبيه أماته مائة عام ثم بعثه، فرجع إلى أهله و هو ابن خمسين سنة، فاستقبله ابنه و هو ابن مائة سنة، و رد اللہ عزيراً في السن الذي كان به». (مختصر البصائر، ص ۱۰۳)

آن حقیقت چه بود؟ دقت کنید که فاسد شدن خوردنیها و نوشیدنیها بسیار سریعتر از پوسیدن استخوانهای مرده است؛ با این حال، خداوند، اینها را کاملاً سالم و بدون تغییر نگه داشت در حالی که بدن و استخوانهای وی و الاغش را گذاشت بپوسد. ظاهراً خدا میخواست نشان دهد که این گونه نیست که خدا فقط استخوانهای پوسیده و اجزای پراکنده شده را جمع و زنده کند، بلکه اگر اراده کند، می تواند مانع فاسد شدن و متلاشی شدن آنها شود.

او هر کاری می تواند بکند و او خودش مسبب الاسباب (سبب ساز) است، نه اینکه تابع و محکوم اسباب و علل باشد. پس این گونه نیست که پوسیدن (به عنوان یک قانون طبیعت) دست خدا را ببندد و خدا فقط بتواند بعد از پوسیدن، دوباره زنده کند. بلکه می تواند اساساً مانع پوسیدن شود.

درواقع، این آیه بخوبی، علاوه بر **شبهات مربوط به قیامت**، با استدلال اصلی اش (اینکه عزیر مرده بود و دوباره زنده شد) **شبهات مربوط به رجعت** (که بعد از ظهور امام زمان، بسیاری از افراد رجعت می کنند) را رفع می کند و با استدلال پیرامونی اش (اینکه خوردنی و نوشیدنی اش با گذشت این همه سال، سالم و بدون تغییر باقی ماند) **شبهات مربوط به طول عمر امام زمان (ع)** و نیز **سالم ماندن پیکر بسیاری از اولیاءالله بعد از مرگ** را حل می کند.

۳) «أَنْتَى يُحْيِي ... فَأَنْظُرُ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ أَنْظُرُ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ أَنْظُرُ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُشِيرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا»:

چرا «انظر» را فقط یکبار نگفت و دوبار دیگر تکرار کرد و چرا عبارت «وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ» را وسط این «انظر»ها قرار داد و این را در پایان نفرمود؟

پاسخ (برگرفته از المیزان، ج ۲، ص ۳۶۲-۳۶۵):

[تعبیر «أَنْتَى» چنانکه در نکات ترجمه گذشت در اینجا در معنای «کی و چگونه» به کار رفته است.] درواقع، سوال وی از دو بعد است: یکی ناظر به گذشت زمان طولانی و دوم ناظر به چگونگی زنده شدن مرده.

در دو «انظر» اول، این دو زاویه پاسخ داده می شود: گذشت زمان طولانی برای خدا هیچ اثری ندارد، ببین که خوردنی و نوشیدنی ات تغییری نکرد؛ و مرده را زنده کردن هم کاری ندارد ببین که الاغت مرده بود و الان زنده می شود.

این دو مطلب، چون دو مطلب متفاوت است، پس با دو «انظر» بیان کرد؛ و چون این مقدار از مطلب است که به درد دیگران (که در صحنه حاضر نیستند) می خورد، همینجا تعبیر «تو را آیه برای مردم قرار دادیم» را آورد، و بقیه مطلب، (اینکه ببیند چگونه استخوانها برداشته می شوند و گوشت رویشان را فرامی گیرد) مطلبی بوده که فقط برای خود وی قابل دیدن بوده، و از این جهت، دیگر آیه و نشانه ای برای مردم نیست، پس این را با تکرار کلمه «انظر» و مستقل از دو مورد قبل آورد.

۴) «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ ...»

این «او» عطف بر چه چیزی است و این «ک» چه چیزی را تشبیه می کند؟

این مساله معرکه آراء بین مفسران است. در اینجا فقط خلاصه ای از تحلیل علامه طباطبایی تقدیم می شود:

این آیه و دو آیه قبل و بعدش (که به هم عطف شده اند) همگی بعد از آیه الکرسی و ضمائمش آمده اند. (آیه الکرسی، آیه ۲۵۵ سوره بقره است که دو آیه بعدیش هم غالباً همراهش ذکر می شود) در آیه ۲۵۷ خدا بیان می کند که چگونه خداوند مومن

را هدایت و کافر را گمراه می‌کند. این سه آیه (۲۶۰-۲۵۸) سه مرتبه هدایت به حق را مطرح می‌کند. آیه اول، مرتبه هدایت به حق از راه استدلال است که در محاجه بین نمرود و حضرت ابراهیم واقع می‌شود [علم‌الیقین]. آیه دوم، مرتبه هدایت از راه نشان دادن است که به عزیر، زنده شدن مرده را نشان می‌دهند [عین‌الیقین]. و آیه سوم هدایت به حق، با قرار دادن شخص، در متن سلسله علل ایجاد اشیاء است به نحوی که خود حضرت ابراهیم، پرنده‌های درهم‌تنیده‌ای را که در مکانهای مختلف قرار داده، می‌خواند و زنده می‌کند [حق‌الیقین]

پس آیه می‌فرماید: خداوند مومنان را هدایت می‌کنند: یا از طریق استدلال (که در آیه اول گذشت)، یا همانند داستان عزیر (در این آیه)، و یا آن گونه که در داستان ابراهیم و زنده کردن پرندگان رخ داد.

(۵) «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ...»:

در منطق اسلام، سوال کردن عیب نیست. او با اینکه پیامبر بود و علی‌القاعده به مساله معاد باور داشت، از خدا انتظار داشت مطلب برایش کاملاً تبیین شود، و وقتی تبیین شد، اقرار کرد که به آن حقیقت علم کامل پیدا کرده است.

مطلب زیر در کانال گذاشته نشد

(۶) «... أَلَدَى مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ ... وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ»:

چرا اسم این شخص و این شهر را نبرد، خصوصاً که می‌خواست او و داستانش را آیه و نشانه‌ای برای مردم قرار دهد و مردم علی‌القاعده با توجه به بعید بودن این واقعه از ذهن، انتظار جدی دارند ببینند چه کسی و در کجا بود که این چنین واقعه‌ای برایش رخ داد؟

پاسخ:

این یک صنعت بلاغی است که وقتی امری در نظر عده‌ای عظیم و دشوار قلمداد می‌شود، شخص در قبال آن طوری موضع‌گیری کند که آن را بسیار ساده و پیش‌پاافتاده می‌داند و برای همین بسیاری از جهات این قصه را مبهم گذاشت بدین معنا که این اصلاً چیز مهمی نبود. این برای شما مهم است، برای خدا که این چیزها کاری ندارد (المیزان، ج ۲، ص ۳۶۰)

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

یا همانند کسی که از شهری می‌گذشت که بر روی سقف خود ویران شده بود، گفت چگونه اینها را خداوند بعد از مرگشان زندگی می‌بخشد؟ پس خداوند او را صد سال میراند، سپس او را برانگیخت. فرمود: چه اندازه درنگ کردی؟ گفت: روزی یا پاره‌ای از یک روز. فرمود: بلکه صد سال درنگ کردی، پس بنگر به خوردنی و نوشیدنی‌ات که گویی زمانی بر او نگذشته، و بنگر به الاغت [که فقط استخوانی از او مانده]؛ و [این کار ما] برای این است که تو را نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم؛ و بنگر به استخوان‌ها که چگونه آنها را برمی‌داریم و سپس گوشت بر آنان می‌پوشانیم. پس هنگامی که برایش تبیین شد گفت: دانستم که قطعاً خداوند بر هر کاری تواناست.

وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا (سوره فاطر (۳۵) آیه ۹)

كَذَلِكَ النُّشُورُ ۱۳۹۵/۶/۱۸

ترجمه

و خدا کسی است که بادهای را فرستاد تا ابری را برانگیزند تا آن را به جانب سرزمینی مرده برانیم تا با آن زمین را پس از مرگش زندگی بخشیم؛ این گونه است رستاخیز.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«تُثِيرُ» از ماده «ثور» به معنای برانگیختن و به هیجان درآوردن است که گاو را به همین مناسبت «ثور» می‌گویند چون عامل شخم زدن (زیر و رو کردن خاک) بوده است (معجم المقاییس اللغة، ج ۱، ص ۳۹۵؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۸۱) امروزه «ثوره» را به معنای «انقلاب» به کار می‌برند.

«فَسُقْنَاهُ» = «ف + سُقْنَا + ه». «سُقْنَا» فعل ماضی در صیغه متکلم مع‌الغیر از ماده «ساق» (سوق) می‌باشد که به معنای سوق دادن و راندن و به حرکت درآوردن است. از این ماده کلمات متعددی در قرآن به کار رفته است: «ساق» (قیامه/۲۹) [که گاه تعبیر «السوق» هم شده: ص ۳۳] از همین ریشه است چون عامل راه رفتن و به حرکت درآوردن انسان است (معجم المقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۱۷) و بازار را به همین جهت «سُوق» (جمع آن: أسواق: فرقان/۷) می‌گویند چون انسان به خاطر کالاها به سمت آن سوق داده می‌شود. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۳۶). «مَسَاق» (قیامه/۳۰)، هم به معنای مصدر (سوق دادن) می‌تواند باشد (تاج العروس، ج ۱۳، ص ۲۲۸) و هم به معنای محلی که انسان را بدانجا سوق می‌دهند. «سائق» (ق/۲۱) اسم فاعل است به معنای کسی که می‌راند و از پشت سر برای جلو رفتن هل می‌دهد (در عربی جدید، به راننده اتومبیل، سائق گویند).

النُّشُورُ: از ماده «نشر» است که اصل این ماده دلالت بر «گشودن و پراکندن» (معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۳۰) و «بسط و گسترش دادن» (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۰۵) می‌کند.

در قرآن کریم این ماده در دو مورد در دو مورد، با تعبیر «انتشروا» (به معنای پراکنده شدن افراد که هرکسی پی کار خود برود) در مورد زندگی دنیوی به کار رفته و در سایر موارد و با اشتقاقات مختلف

[به صورت فعل: در ابواب «انتشَرَ» (روم/۲۰) «أُنشَرَ» (عبس/۲۲)؛

به صورت مصدر: «النشور» (ملک/۱۵) و «النشر» (مرسلات/۳)،

به صورت اسم فاعل: «ناشرات» (مرسلات/۳)،

به صورت اسم مفعول: «منشور» (إسراء/۱۳) و «مُنشَر» (دخان/۳۳) و «مُنشَرَةٌ» (مدثر/۵۲)]

هم در مورد اصل برپایی قیامت (مانند همین آیه) ویا احیای اولیه انسان (روم/۲۰) و یا زمین (زخرف/۱۱)، و هم در مورد نشر نامه عمل (تکویر/۱۰) به کار رفته است.

حرف «ف» در ابتدای سه عبارت «فَتُّبِرُ ... فَسْتُنَاهُ ... فَأَحْيَيْنَا» حرف «عطف» است (الجدول فی إعراب القرآن، ج ۲۲، ص ۲۵۵) که دلالت بر ترتب هر مطلبی بر مطلب قبلی دارد، و غالباً آن را به «پس» ترجمه می‌کنند؛ اما در این آیه ظاهراً ترجمه آن به «تا» شیواتر باشد.

حدیث

(۱) از امام صادق ع روایت شده است که:

اگر خداوند «باد» را در دنیا مهار نکرده بود، باد زمین را [از سکنه] خالی می‌کرد؛ و اگر «ابر» نبود، [باد] زمین را چنان خراب می‌کرد که هیچ گیاهی نمی‌روید؛ ولی خداوند به ابر دستور می‌دهد که آب را غربال کند تا قطره قطره نازل کند، در حالی که آن [= آب] را بر قوم نوح بی حساب فرستاد.

المحاسن، ج ۲، ص ۳۱۶

احمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن علي بن الحكم عن الوشاء عن أبان الأحمري عن ذكره عن أبي عبد الله ع قال: لو لا أن الله حبس الرياح على الدنيا لأخوت الأرض ولو لا السحاب لخربت الأرض فما أنبتت شيئاً ولكن الله يأمر السحاب فيغربل الماء فينزل قطراً وأنه أرسل على قوم نوح بغير حساب^۱ [سحاب].

(۲) از امام صادق ع روایت شده است که وقتی خداوند عز و جل بخواهد که خلق را [در قیامت] برانگیزاند، آسمان چهل صبح بر زمین می‌بارد، پس اعضای جداگانه بدن در کنار هم جمع می‌شوند و گوشت می‌روید.

الأمالي (للصدوق)، ص ۱۷۷

حدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ الْهَمْدَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْعَثَ الْخَلْقَ أَمْطَرَ السَّمَاءَ عَلَى الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً فَاجْتَمَعَتِ الْأَوْصَالُ وَنَبَتَتِ اللَّحُومُ.

در همین زمینه به جلسه ۱۷۰، حدیث ۲ نیز می‌توانید مراجعه کنید.^۲

۱. در کتاب محاسن به جای «حساب»، «سحاب» نوشته و در پاورقی توضیح داده که در نسخه‌های مختلف هر دو آمده است. اما در بحار الأنوار

(ج ۵۶، ص ۳۷۸) که از محاسن نقل کرده فقط «حساب» نوشته شده است و لذا ما در متن همین را گذاشتیم.

۲. این حدیث هم درباره همین آیه آمده، اما ضرورتی به گذاشتن آن در کانال ندیدم:

عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمُرْتَضَى فِي رِسَالَةِ الْمُحْكَمِ وَ الْمُتَشَابِهِ، نَقْلًا مِنْ تَفْسِيرِ النُّعْمَانِيِّ بِإِسْنَادِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ طَوِيلٍ قَالَ: وَ أَمَّا احْتِجَاجُهُ عَلَى الْمُلْحِدِينَ فِي دِينِهِ وَ كِتَابِهِ وَ رُسُلِهِ، فَإِنَّ الْمُلْحِدِينَ أَقْرَبُوا بِالْمَوْتِ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بِالْخَالِقِ، فَأَقْرَبُوا بِأَنْهَمُ لَمْ يَكُونُوا ثُمَّ كَانُوا، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ إِلَى قَوْلِهِ: بَعِيدٌ وَ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا إِلَى قَوْلِهِ: أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ مِثْلَهُ قَوْلُهُ: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا

۱) «وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ»:

این آیه هم در مقام بیان توحید در ربوبیت است و یکی از نعمتهای خدا را بیان می‌کند و هم، چنانکه غالباً مفسران گفته‌اند، با توجه به وضعیتی که در دنیا می‌بینیم، می‌خواهد ما را متوجه امکان رستاخیز و برانگیختن مردگان کند: همان گونه که خدا با بارش باران، زمین مرده را زنده می‌کند، در قیامت هم می‌تواند مردگان را زنده کند.

البته اگر به تعبیر «کذلک النشور: این گونه است رستاخیز» دقت شود، ظاهراً این آیه سخن بیشتری دارد و می‌خواهد درباره چگونگی رستاخیز هم سخن بگوید. (حدیث ۱)

۲) «وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ»:

این آیه را بر اساس اطلاعات علمی نوین هم می‌توان به معنای جدید دلیل بر احیاء در قیامت دانست: امروزه می‌دانیم یکی از علل وجود حیات در کره زمین، وجود اتمسفر است که باعث می‌شود هم بادهای محدود شوند و هم بارش‌ها کنترل شوند (حدیث ۱) و با کنترل این باد و باران، امکان حیات در زمین پدید آمده است. کسی که در میان این همه کرات عالم، وضعیت را در این کره به نحوی قرار داده که امکان حیات را مهیا کرده است، می‌تواند بار دیگر این مردگان را زنده کند. (چیزی که این برداشت را تایید می‌کند این است که اگر فقط به بارش باران و زنده شدن زمین بسنده نکرد، بلکه مساله

را تفصیل داد و از بادهای و نقش آنها در پیدایش و حرکت ابرها هم سخن گفت)^۱

۳) «وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ...»

نگاه توحیدی، در عین اینکه روابط علی بین اشیاء را قبول دارد، همه امور را از خدا می‌بیند. ما می‌گوییم باد می‌وزد و ابرها را تشکیل می‌دهد و باد ابرها را به این سو و آن سو می‌برد و ... اما قرآن به ما یاد می‌دهد که همه چیز را در نسبت با خداوند ببینیم: خداست که باد را می‌فرستد تا باد ابر را درست کند و باز خداست که باد را می‌فرستد تا بر زمین مرده ببارد و باز خداست که این زمین مرده را زنده می‌کند.

این نوع نگاه یکی از عناصری است که می‌تواند «علم» را رنگ و بوی دینی ببخشد. آیت الله جوادی آملی یکی از شروط دینی شدن علم را این می‌داند که «طبیعت» را «خلقت» بدانیم (منزلت عقل در هندسه معرفت دینی) و منظورشان همین نکته فوق است.

کِتَابِ مُنِيرٍ، كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا يَدُلُّهُمْ عَلَى صِفَةِ ابْتِدَاءِ خَلْقِهِمْ وَ أَوَّلِ إِنْشَائِهِمْ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ إِلَى قَوْلِهِ: لَكِنَّا نَعْلَمُ مَنْ بَعْدَ عِلْمِ شَيْئِنَا، فَأَقَامَ عَلَى الْمُلْحِدِينَ الدَّلِيلَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ قَالَ مُخْبِرًا لَهُمْ: وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً إِلَى قَوْلِهِ: وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ثُمَّ قَالَ سُبْحَانَهُ: وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ إِلَى قَوْلِهِ: كَذَلِكَ النُّشُورُ فَهَذَا مِثَالُ أَقَامَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ [بِهِ] الْحُجَّةَ فِي إِبْطَاتِ الْبُعْثِ وَ النُّشُورِ بَعْدَ الْمَوْتِ...

الفصول المهمة في أصول الأئمة (تكملة الوسائل)، ج ۱، ص ۳۴۶

۱. شاید پیشرفت‌های بحث‌های زیست‌شناسی و زمین‌شناسی در زمینه چگونگی تاثیرات وقایع زمین‌شناسی بر پیدایش حیات، به همراه درک عمیق‌تر مطالبی که درباره نفخ صور دوم آمده، بتواند به ما در فهم عمیق‌تر چگونگی احیای مردگان در قیامت کمک کند.

۴) جمله ابتدا به صورت ماضی و در صیغه غایب آمد (أُرْسِلَ: فرستاد) سپس مضارع شد (تُثِيرُ: برانگیزند) سپس در صیغه متکلم شد (سُقْنَا: برانیم). چرا؟

الف. علامه طباطبایی می‌فرماید:

«بعید نیست نکته‌اش این باشد که: بعد از آنکه در جمله "اللَّهُ الَّذِي أُرْسِلَ الرِّيَّاحَ" خدای سبحان خود را غایب حساب کرد، و به دنبالش عمل فرستادن ریاخ را به خود نسبت داد، و عمل شخص غایب هم مثل خودش غایب است، و نیز از آنجا که به دنبالش فرمود: "فَتُثِيرُ سَحَابًا" و از حال گذشته بادها حکایت کرد که ابرها را به آسمان می‌برند، لذا مخاطب، مخاطبی شد که گویی عمل بادها را می‌بیند، یعنی می‌بیند که دارند ابرها را به طرف بالا می‌برند، و در نتیجه گویا می‌بیند خدای تعالی بادها را فرستاده، که این طور کار کنند، چون مشاهده فعل گویا مثل مشاهده فاعل است، و چون خداوند در اینجا مشهود و حاضر شد، ناگزیر جا دارد که سیاق هم تغییر کند، و خدا که تا اینجا غایب حساب شده بود، حاضر حساب شود، و خودش سخن بگوید.» (ترجمه المیزان، ج ۱۷، ص ۲۷)

ب. ...

۱۷۴) سوره ص (۳۸) آیه ۲۷ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ

۱۳۹۵/۶/۱۹

ترجمه

و آسمان و زمین و آنچه را بین این دو است به باطل نیافریدیم؛ آن گمان کسانی است که کفر ورزیدند، پس وای بر کسانی که کفر ورزیدند از آتش.

نکات ترجمه

«باطل»^۱: نقطه مقابل «حق» است و به معنای امری است که با تفحص معلوم می‌شود هیچ ثباتی ندارد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۲۹). این کلمه اسم فاعل از ماده «بطل» است که اصل این ماده را به معنای «[از بین] رفتن شیء و اینکه درنگ و

۱. به لحاظ نحوی می‌تواند صفت برای مصدر محذوف باشد، مصدری که در جایگاه مفعول مطلق است (بدین صورت «ما خلقنا خلقاً باطلاً»

نیافریدیم آفریدنی باطل) و می‌تواند «حال» باشد بدین صورت «ما خلقنا مبطلین: نیافریدیم در حالی که کار باطلی می‌کردیم» (إعراب القرآن و بیانه، ج ۸، ص ۳۵۴)

مکت بسیار اندکی داشته باشد» دانسته‌اند و «شیطان» را هم از این جهت «باطل» نامیده‌اند که کارهایش هیچ حقیقتی ندارد و هر چیزی که به او برگردد، پشتوانه‌ای در واقعیت ندارد (معجم المقاییس اللغة، ج ۱، ص ۲۵۸).^۱

کلمه «وَيْلٌ» برای دلالت بر وضعیتی است که بدی و بدبختی دامنگیر شخص شود^۲ (کتاب العین، ج ۸، ص ۳۶۶؛ المحيط فی اللغة، ج ۱۰، ص ۳۸۱). در فارسی ما تعبیر «وای بر» را برای حالات مختلفی استفاده می‌کنیم، اما در زبان عربی، برای هر یک از این حالات یک کلمه هست: «ویل» در جایی است که شخص مرتکب کار بدی شده باشد و وضعیتش جای تأسف داشته باشد؛ «ویس» برای کوچک شمردن (استصغار) است؛ و «ویح» برای جایی است که انسان حالت ترحم داشته باشد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۸۸). همچنین اینکه «ویل» را وادی‌ای در جهنم دانسته‌اند، از باب معنای لغوی نبوده است، بلکه [یک نامگذاری درباره جایی در جهنم است و] ظاهراً منظور این است که کسی که خدا در موردش «ویل» بگوید سزاوار آن جایگاه در جهنم می‌باشد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۸۸).

حدیث

(۱) پیرمردی از اهل عراق بر امیرالمومنین ع وارد شد و گفت: بفرمایید خروج ما به جانب اهل شام (رفتن به جنگ صفین) آیا به قضا و قدر الهی بود؟

امیرالمومنین ع فرمود: بله. به خدا قسم از تپه‌ای بالا نرفتید و در دل دشتی فرود نیامدید مگر به قضا و قدر الهی.

پیرمرد گفت: پس این زحمت‌هایی را که کشیدیم همه‌اش به حساب خدا بگذارم؟!

امیرالمومنین ع فرمود: صبر کن! نکند گمان کردی که یک قضای حتمی و قَدَرِ لازمی در کار است [که اختیار ما دیگر تاثیری ندارد]؟ اگر این گونه باشد که ثواب و عقاب و امر و نهی و بازداشتن باطل می‌گردد و وعده و وعید بی‌معنا می‌شود و دیگر نه ملامتی بر بدکار خواهد بود و نه مدح و ثنایی بر نیکوکار؛ و بلکه نیکوکار بیش از گناهکار شایسته ملامت است و گناهکار بیش از نیکوکار شایسته خیرخواهی است! و این گفتار بت‌پرستان و دشمنان خدای رحمان و «قدریه» و مجوسان این امت است [قدریه گروهی منحرفند است که پیامبر ص خبر داد در میان مسلمانان پیدا می‌شوند].

همانا خداوند در حالی که اختیار داد، تکالیف را لازم کرد؛ و برای پرهیز کردن نهی کرد و به موجود قلیل [= انسان ناچیز] عطای کثیر [= اختیار و توان انجام خوب و بد] داد؛ نه وقت عصیان شدن، مغلوب واقع شد؛ و نه اطاعتش از روی جبر و اکراه بود؛ «و آسمان و زمین و آنچه را بین این دو است به باطل نیافریدیم؛ آن گمان کسانی است که کفر ورزیدند، پس وای بر کسانی که کفر ورزیدند از آتش.»

۱. کلمه «بَطْلٌ» (جمع: أَبطال) به معنای شجاع، از همین باب است و درباره وجه تسمیه‌اش برخی گفته‌اند چون دیگران را به هلاکت و نابودی می‌اندازد (الفروق فی اللغة، ص ۲۳۲) و یا چون خودش را در معرض عرصه‌های هلاکت بار قرار می‌دهد (معجم المقاییس اللغة، ج ۱، ص ۲۵۸) و از «بطل» دم: خونس را به هدر داد» گرفته شده که گویی شخص شجاع خون خود را به هدر می‌دهد و یا اینکه کسی که متعرض وی شود خونس را هدر داده است (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۲۹).

پس پیرمرد از جا برخاست و در دم چنین سرود:

تو همان امامی هستی که با اطاعت تو به غفران الهی را در روز نجات امید بسته‌ایم

در دین ما آنچه بر ما مشتبه شده بود را واضح کردی، پروردگارت به جای ما جزای نیکو تو را دهد...

التوحید (للسدوق)، ص ۳۸۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۵۵؛ تحف العقول، ص ۴۶۹ (همچنین خلاصه‌ای از این داستان در

نهج البلاغه، حکمت ۷۸ آمده است)

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّائِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ الرَّازِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ سَيِّدِي عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع

و حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرِ الْعَلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُحَمَّدِ الْقُرَشِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ ع وَ اللَّفْظُ لِعَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ قَالَ:

دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ أَخْبِرْنَا عَنْ خُرُوجِنَا إِلَى أَهْلِ الشَّامِ بِقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرِ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَجَلُ يَا شَيْخُ فَوَ اللَّهُ مَا عَلَوْتُمْ تَلْعَهُ وَ لَا هَبَطْتُمْ بَطْنَ وَادٍ إِلَّا بِقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرِ فَقَالَ الشَّيْخُ عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ عَنَائِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ مَهَلًا يَا شَيْخُ لَعَلَّكَ تَظُنُّ قَضَاءَ حَتْمًا وَ قَدَرًا لَازِمًا لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ وَ الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ وَ الزَّجْرُ وَ لَسَقَطَ مَعْنَى الْوَعْدِ وَ الْوَعْدِ وَ لَمْ يَكُنْ عَلَيَّ مَسِيءٌ لَأَيْمَتِهِ وَ لَا لِمُحْسِنِ مُحَمَّدٍ وَ لَكَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِاللَّائِمَةِ مِنَ الْمُذْنِبِ وَ الْمُذْنِبُ أَوْلَى بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْمُحْسِنِ تِلْكَ مَقَالَةُ عَبْدِ الْأَوْثَانِ وَ خُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ وَ قَدَرِيَّةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مَجُوسِيهَا يَا شَيْخُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَلَّفَ تَخْيِيرًا وَ نَهَى تَحْذِيرًا وَ أَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا وَ لَمْ يُعْصَ مَعْلُوبًا وَ لَمْ يُطْعَ مُكْرَهًا وَ لَمْ يَخْلُقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ قَالَ فَهَضَّ الشَّيْخُ وَ هُوَ يَقُولُ-

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ

يَوْمَ النِّجَاةِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَانًا

أَوْضَحْتَ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِسًا

جَزَاكَ رَبُّكَ عَنَّا فِيهِ إِحْسَانًا ...

(۲) از امیرالمومنین ع روایت شده است:

روزی رسول خدا ص به من فرمود: علی! می‌دانی که جبرئیل به من خبر داده که امت بعد از من با تو خدعه و غدر

می‌کنند. پس وای [=ویل] بر آنها، وای بر آنها، وای بر آنها. و سه بار تعبیر «ویل» را به کار برد.

عرض کردم: رسول خدا! ویل چیست؟

فرمود: وادی‌ای در جهنم است که اکثر اهل آن را دشمنان تو و قاتلان فرزندان و کسانی که بیعت تو را شکستند، تشکیل

می‌دهند.

تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۱۶

فَرَأَتْ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ مُعَنَّعًا عَنْ [أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ] عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ يَا عَلِيُّ عَلِمْتَ أَنَّ جَبْرَيْلَ [ع] أَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَعْدِرُ بِكَ مِنْ بَعْدِي فَوَيْلٌ لِمَنْ وَوَيْلٌ لِمَنْ وَوَيْلٌ لِمَنْ [ثُمَّ وَوَيْلٌ لِمَنْ] ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا وَوَيْلٌ؟

قَالَ وَادٍ فِي جَهَنَّمَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ مُعَادُوكَ وَالْقَاتِلُونَ لِذُرِّيَّتِكَ وَالنَّاكِبُ لِبَيْعَتِكَ.

توجه

درباره «عبث» نبودن آفرینش، در جلسه ۹۶ (مومنون/۱۱۵) (بویژه تدبرها ۲ و ۴) و درباره بازی (لعب) نبودن آن در جلسه ۱۳۷ (دخان/۳۸) (بویژه نکات ترجمه، و تدبر ۱) و درباره «به حق بودن» آن در جلسه ۱۳۸ (دخان/۳۹) (بویژه تدبر ۱) و همچنین درباره نسبت «باطل» و «آتش» در جلسه ۵۱ (هود/۱۶) (بویژه تدبر ۲) احادیث و نکاتی گذشت که تکرار نمی‌شود. اما نکاتی اضافه بر آنها:

تدبر

۱) «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»:

دو تلقی به طور کلی درباره فلسفه آفرینش وجود دارد. یک تلقی این است که آفرینش امری بحق بوده (دخان/۳۹) که توضیح این «حق» قبلاً بیان شد (جلسه ۱۳۸، تدبر ۱) و تلقی دوم این است که این آفرینش، امری باطل و پوچ بوده که در نتیجه یا اساساً بیهوده (عبث) است و یا یک سرگرمی (لهو) و بازی (لعب) (دخان/۳۸) بیش نیست (جلسه ۱۳۷، تدبر ۱). اگر به مفهوم «ظن» (باور درونی غیرقطعی) و مفهوم «کفر» (پوشاندن و کتمان حقیقت) دقت شود، این آیه دارد ریشه‌های تلقی دوم را نشان می‌دهد. کسانی که کفر می‌ورزند و بنای زندگی خود را بر نادیده گرفتن حقیقت قرار داده‌اند، گمان‌ها و باورهایی در وجودشان شکل می‌گیرد و باطل دانستن آفرینش ریشه در همین گمان‌ها دارد.

اما چرا سرانجام آنها آتش است؟

شاید بدین جهت که حقیقت هرکس را باورهای درونی وی تشکیل می‌دهد و تلقی‌های انسانهاست که نحوه هستی و زندگی آنها را رقم می‌زند و آتش آن حقیقتی است که نیست و نابود می‌کند و پوچی وجودشان را برملا می‌سازد. (جلسه ۵۱ هود/۱۶) (بویژه تدبر ۲)

به قول ملای رومی:

چون تو جزو دوزخی پس هوش دار	جزو سوی کل خود گیرد قرار
ور تو جزو جنتی ای نامدار	عیش تو باشد ز جنت پایدار
تلخ با تلخان یقین ملحق شود	کی دم باطل قرین حق شود
ای برادر تو همان اندیشه‌ای	ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر گل است اندیشه‌ی تو گلشنی	ور بود خاری تو هیمه‌ی گلشنی

<http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar2/sh9/>

۲) «مَا خَلَقْنَا ... بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا»:

باطل نقطه مقابل حق است. چرا کافران آسمان و زمین و آنچه بین این دو است باطل می‌بینند؟ زیرا کافرند، و کسی که با حق و حقیقت عناد ورزد، همه چیز را باطل می‌بیند. و البته این باطل دیدنش هم هیچگاه به قطع و یقین نمی‌رسد و همواره در ظن و گمان باقی می‌ماند. شاید یکی از علل گسترش شکاکیت در دوره مدرن همین است.

بحث تخصصی معرفت‌شناسی

در دوره مردن شکاکیت یک افتخار و بلکه علامت تواضع و روشنفکری شمرده می‌شود؛ اما اگر کسی دغدغه حق و حقیقت داشته باشد می‌فهمد که همین موضع‌گیری هم یک موضع‌گیری پارادوکسیکال (متناقض) است. اگر هیچ حق و حقیقتی معلوم نیست، چرا تواضع را خوب می‌دانید و در فضای شکاکیت، اصلاً آیا چیزی می‌تواند ارزشمند باشد که بدان افتخار شود؟

اما ریشه این شکاکیت در این است که اگر کسی بنا داشت حق و حقیقت را انکار کند، نمی‌تواند در نقطه مقابل حق (یعنی باطل) محکم و پابرجا بایستد؛ زیرا خداوند عقل را به گونه‌ای قرار داده که نمی‌تواند به سخن باطل یقین کند (جلسه ۱۱۳، حدیث ۱) پس چنانکه این آیه می‌فرماید اینها فقط «ظن» و گمان خواهند داشت. و چون اهل باطل متکثرند ظن و گمانهای متعدد نیز پیش می‌آید که هیچیک نمی‌تواند دیگری را قانع سازد. این گونه است که شکاکیت فراگیر می‌شود.

۳) «... ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»:

چرا نفرمود «این ظن کافران است و جایگاه کافران در آتش است»، بلکه فرمود: «این ظن کافران است و وای بر کافران از آتش»؟

الف. با توجه به اینکه «ویل» نام جایگاهی در جهنم است (حدیث ۲) این تعبیر، همان معنای «جایگاه کافران در آتش است» را می‌دهد با دقتی بیشتر، زیرا که آدرس دقیق آنها در جهنم را هم داده است! (یعنی معنایش چنین می‌شود: «پس وادی «ویل» است جایگاه کافران از آتش.»)

ب. شاید بدین جهت که می‌خواهد نشان دهد ترحم بر کافر چگونه باید باشد:

بسیاری اشکال می‌کنند که چرا خدا با آن همه مهربانی کافران را در آتش می‌اندازد. آنها غافلند که آتش، حقیقت باطنی زندگی خود آنهاست (جلسه ۵۱، تدبر ۲) و وقتی چنین است ترحم کردن به این صورت که اعتراض کنیم که «چرا آنها را به جهنم می‌برند» ناشی از نفهمیدن صورت مساله است (مانند اینکه کسی یک لحظه به وسط یک اتوبان بپرد و بر اثر تصادف تا آخر عمر قطع نخاع باشد بعد بگوییم چرا به خاطر یک لحظه چنین عذاب طولانی‌ای می‌شود؟! اما اگر می‌خواهید ترحم کنید، از کاری که کرده‌اند اظهار تاسف کنید که بلکه او از انجام کار پشیمان شود (در همین مثال فوق، وقتی می‌بینید شخص مشرف بر نرده اتوبان ایستاده بگویید وای بر تو! می‌دانی که حتی اگر زنده بمانی، تا آخر عمر فلج خواهی بود)

ج. ...

۴) «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»:

بسیاری از مفسران این آیه را برهان بر معاد گرفته‌اند و نام این برهان را برهان «حکمت» گذاشته‌اند. در حالی که این آیه برهانی بر معاد است، و به نحوی هم به حکمت خدا اشاره دارد، اما مفاد اضافه‌ای هم دارد که چه‌بسا بتوان از برهان دیگری درباره معاد سخن گفت:

توضیح مطلب اینکه:

برهان حکمت، ناظر به این است که آفرینش جهان عبث و بیهوده نیست. اما بین عبث و باطل تفاوت ظریفی هست. عبث یعنی کاری که بدون هدف [و بلکه غیر ارادی] انجام شود؛ اما باطل یعنی امری که از بین رفتنی و نقطه مقابل حق و حقیقت باشد. و با این تفاوت ظریف شاید مناسب باشد در کنار دو برهان معروف «عدالت» (که ان‌شاء الله در بحث از آیه بعدی مطرح خواهد شد) و حکمت (مومنون/۱۱۵، جلسه ۹۶) برای اثبات معاد، می‌توان از «برهان حق» هم سخن گفت که اگر کار خدا حق است و باطل و از بین رفتنی و پوچ نیست، پس معادی در کار خواهد بود؛ و کسی که منکر آن است صرفاً تابع گمان است نه تابع حق و حقیقت.

مطلب زیر در کانال قرار داده نشد

۵) این آیه با ظرافت تمام هم برهانی بر معاد ارائه کرده و هم فلسفه جهنمی شدن کافران را: برهان بر معاد، برهان «حکمت» است: خداوند حکیم است و آفرینش او کار باطلی نیست، پس این گونه نیست که آسمان و زمین نیست و نابود شود و معادی در کار نباشد. فلسفه جهنمی شدن کافران هم این است که با باطل دانستن خلقت و کفران ورزیدن نسبت به حقیقت و به یک ظن و گمان بسنده کردن، عملاً استعدادهای عقل خود را هدر داده و باطل کرده‌اند، پس وضعیت آنها در معاد، گرفتاری در آتش خواهد بود.

۱۷۵) سوره ص (۳۸) آیه ۲۸ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ

۱۳۹۵/۶/۲۰

ترجمه

آیا کسانی را که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، همانند فسادگران در زمین قرار می‌دهیم؟ و آیا متقین [= خودنگهداران] را همچون فاجران [= دریدگان] قرار می‌دهیم؟

«المُفْسِدُ»: از ماده «فسد» است. «فساد» به معنای «خروج شیء از حالت اعتدال و نظم اصلی خود است و نقطه مقابل «صلاح» است (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۳۶؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۸۵) و در واقع به معنای تغییر (کم یا زیاد شدن) از مقداری است که حکمت اقتضا می کرده است (چنانکه صلاح، به معنای باقی ماندن در وضعیتی است که حکمت اقتضا می کند) و تفاوتش با «غی: گمراهی» و «قیح: زشت و ناپسند» در این است که اینها هم اگرچه برخلاف حکمت اند اما در اینها معنای «مقدار» لحاظ نشده است و همچنین هر فسادی لزوماً «غی» و «قیح» نیست (چنانکه می گوئیم این سبب فاسد شده است) (الفروق فی اللغة، ص ۲۰۸). همچنین تفاوت «فساد» با «مردود» و «منهی عنه» [آنچه مورد نهی قرار گرفته] این است که آن دو به حالتی مربوط می شوند که یا ثواب و پاداش بدان تعلق نمی گیرد (نقطه مقابل مقبول)، و یا دلالت بر کراهت و ناراحتی نهی کننده دارد، اما می تواند آن عمل «مُجْزِی» باشد (رفع تکلیف انجام شده باشد) [مثلاً نماز بدون حضور قلب یا نمازی که در حین آن به نامحرم نگاه حرام انداخته شود] اما «فساد» چیزی است که «مُجْزِی» نیست. (الفروق فی اللغة، ص ۲۲۲) و کلمه «مُفْسِد» اسم فاعل از همین ماده است که چون به باب افعال رفته، متعدی شده و به معنای «فسادکننده» می باشد.

«الْمُتَّقِينَ» جمع «متقی» از ماده «وقی» است و «الْفُجَّارَ» جمع «فاجر» از ماده «فجر» است که به مناسبت آیهی «فَالْتَهُمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس ۸) توضیحات لازم درباره این دو کلمه داده شد که نهایتاً کلمه «خودنگهداری» برای «تقوی» و کلمه «دریدگی» برای «فجور» پیشنهاد شد. (جلسه ۱۳۵)

شان نزول (این را در کانال نگذاشتم)

(۱) قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ مُعْتَمِئًا عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ قَالَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي ثَلَاثَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَهُمْ الْمُتَّقُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَفِي ثَلَاثَةٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَهُمْ [هم] الْمُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَأَمَّا الثَّلَاثَةُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَحَمْزَةُ وَعُبَيْدَةُ وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَعُتْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ وَشَيْبَةُ [أخو عْتَبَةَ] وَالْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ وَهُمْ الَّذِينَ تَبَارَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ فَقَتَلَ عَلِيُّ الْوَلِيدَ وَقَتَلَ حَمْزَةُ عُتْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ وَقَتَلَ عُبَيْدَةَ شَيْبَةَ.^۱

۱. این حدیث با اسناد متفاوت (که البته همگی به ابن عباس ختم می شود و با عبارات متفاوت در آثار متعددی آمده است از جمله در:

(۱) رساله «ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام» نوشته ابو عبید الله محمد بن عمران مرزبانی (۲۹۷-۳۸۴)، ص ۴۷

حدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَبْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ حُسَيْنٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَبَّانُ عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ عَلَى وَحَمْزَةَ وَعُبَيْدَةَ، كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ عْتَبَةَ وَشَيْبَةَ وَالْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ، أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ هَؤُلَاءِ عَلَى وَأَصْحَابِهِ، كَالْفُجَّارِ عْتَبَةَ وَأَصْحَابِهِ.

۲-۷) در کتاب شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۱۷۲-۱۷۴ با اسناد و عبارات متعدد و البته مضمون واحد آمده است:

٧٩٨- أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْرَازِيُّ أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ الْجَرَجَرَانِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْبَصْرِيُّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ سُلَيْمَانَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ، عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: وَأَمَّا قَوْلُهُ: أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ آيَةً [قَالَ:] نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةٌ فِي ثَلَاثَةِ مِنْ الْمُسْلِمِينَ وَهُمْ الْمُتَّقُونَ الَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، وَفِي ثَلَاثَةِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَهُمْ الْمُفْسِدُونَ الْفَجَّارُ، فَأَمَّا الثَّلَاثَةُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَحَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَعُبَيْدَةُ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَهُمْ الَّذِينَ بَارَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ، فَقَتَلَ عَلِيُّ الْوَلِيدَ، وَقَتَلَ حَمْزَةُ عُنْبَةَ، وَقَتَلَ عُبَيْدَةُ شَيْبَةَ.

٧٩٩- أَحْمَدُ بْنُ حَرْبٍ الزَّاهِدُ، قَالَ: حَدَّثَنِي صَالِحُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ التَّرْمِذِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ [قَالَ:] حَدَّثَنَا الْمُسَيْبُ بْنُ شَرِيكٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمِّهِ عَنْ عَلِيٍّ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفَجَّارِ [قَالَ:] نَزَلَتْ فِي حَمْزَةَ وَعَلِيٍّ وَعُبَيْدَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَفِي عُنْبَةَ وَشَيْبَةَ وَالْوَلِيدِ بْنِ عُنْبَةَ.

٨٠٠- أَبُو رَجَاءٍ السَّنْجِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَغِيرَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمَّارُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ حَبَّانَ، عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ: أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَقُولُ: الطَّاعَاتِ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ رَبِّهِمْ [وَهُمْ] عَلِيُّ وَحَمْزَةُ وَعُبَيْدَةُ بْنُ الْحَارِثِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ يَعْنِي شَيْبَةَ وَعُنْبَةَ وَالْوَلِيدَ بْنَ الْمُغِيرَةَ، أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ الشُّرَكَ [وَهُمْ] عَلِيُّ وَحَمْزَةُ وَعُبَيْدَةُ كَالْفَجَّارِ يَعْنِي عُنْبَةَ وَشَيْبَةَ وَالْوَلِيدَ وَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَبَارَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ، فَقَتَلَ عَلِيُّ الْوَلِيدَ، وَقَتَلَ حَمْزَةُ عُنْبَةَ، وَقَتَلَ عُبَيْدَةُ شَيْبَةَ.

٨٠٢- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَانَ الْفَسَوِيُّ بِالْبَصْرَةِ حَدَّثَنَا أَبُو يُوسُفَ يَعْقُوبُ بْنُ سُفْيَانَ الْفَسَوِيُّ حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ عُقْبَةَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ التَّوْرِيُّ عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ: أَمْ نَجْعَلُ [الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفَجَّارِ [قَالَ:] نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةٌ فِي ثَلَاثَةِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَهُمْ الْمُتَّقُونَ: عَلِيُّ وَحَمْزَةُ وَعُبَيْدَةُ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَفِي ثَلَاثَةِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَهُمْ الْمُفْسِدُونَ الْفَجَّارُ: عُنْبَةَ وَشَيْبَةَ وَالْوَلِيدَ بْنَ عُنْبَةَ، وَهُمْ الَّذِينَ بَارَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ، فَقَتَلَ عَلِيُّ الْوَلِيدَ، وَقَتَلَ حَمْزَةُ عُنْبَةَ، وَقَتَلَ عُبَيْدَةُ شَيْبَةَ.

٨٠٣- حَدَّثُونَا عَنْ أَبِي بَكْرٍ السَّبَّعِيِّ [قَالَ:] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدٍ، وَالحُسَيْنُ بْنُ إِبرَاهِيمَ، قَالَا: حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ الْحَكَمِ، حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ حُسَيْنٍ، حَدَّثَنَا حَبَّانَ، عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ [فِي قَوْلِهِ تَعَالَى:] أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ [قَالَ:] عَلِيُّ وَحَمْزَةُ وَعُبَيْدَةُ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ عُنْبَةَ وَشَيْبَةَ وَالْوَلِيدَ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ عَلِيًّا [وَأَصْحَابَهُ كَالْفَجَّارِ عُنْبَةَ وَأَصْحَابَهُ].

٨٠٤- [رَوَى] سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُقَاتِلِ، عَنِ الضَّحَّاكِ. وَ[عَنْ] جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ فِي قَوْلِهِ: أَمْ نَجْعَلُ آيَةَ [قَالَ:] نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع.

(٨) در مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ٢، ص ١٢٢ با این عبارات:

السُّدِّيُّ وَ أَبُو صَالِحٍ وَ ابْنُ شِهَابٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ قَالَ يُبَشِّرُ مُحَمَّدًا بِالْجَنَّةِ عَلِيًّا وَ جَعْفَرًا وَ عَقِيلًا وَ حَمْزَةَ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ قَالَ الطَّاعَاتِ قَوْلُهُ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ عَلِيًّا وَ حَمْزَةَ وَ عُبَيْدَةَ بْنَ الْحَارِثِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ عُنْبَةَ وَ شَيْبَةَ وَ الْوَلِيدَ.

(٩) در ص ١١٩:

تَفْسِيرِ أَبِي يُوسُفَ النَّسَوِيِّ وَ قَبِيصَةَ بْنِ عُقْبَةَ عَنِ النَّوْرِيِّ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ آيَةَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَ حَمْزَةَ وَ عُبَيْدَةَ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ عُنْبَةَ وَ شَيْبَةَ وَ الْوَلِيدَ.

(١٠) در تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ٤٩٣

۱) اسماعیل بن جابر و نیز اسماعیل بن مخلد نقل کرده‌اند که امام صادق ع نامه‌ای خطاب به اصحابش نوشت و به آنها فرمود که بر مطالعه و نگاه کردن به آن و متعهد شدن به مضامین آن و عمل بر اساس آن مداومت داشته باشند و آنها این نامه را در جانمازهای منازلشان می‌گذاشتند و هرگاه از نماز فارغ می‌شدند مروری بر آن می‌کردند. قسمتهایی از این نامه در کتاب ارزشمند الکافی، ج ۸ (روضه کافی) به عنوان اولین حدیث (و متن کامل آن به نقل از وافی در پایان همان کتاب) آمده است و مطالعه آن برای همه شیعیان مفید است.^۱

فرازی از آن در ص ۱۲ که به آیه امروز مرتبط می‌باشد تقدیم می‌شود:

... سپس خداوند کسانی که اهل یاری کردن حق هستند را نهی کرد از اینکه دشمنان خدا را ولیّ و یاور خود قرار دهند، پس مبدا نیرنگ شیاطین انس و حیله‌شان در کار شما، به هراستان افکند و از یاری حق که پروردگار شما را بدان مخصوصتان کرده بازتان دارد و شما بدی را با آنچه بهتر از آن است میان خود و آنها برانید و با این کار خشنودی خدایتان را با طاعت از او بطلبید، و بدانید که خیری در آنها نیست.

بر شما روا نیست آنها را بر اصول و ریشه‌های دین خدا [اسرار دینی تان] واقف کنید، زیرا اگر آنها در باره آن نکته‌ای از شما دریابند با همان بر شما دشمنی می‌ورزند و آن را بر علیه شما به کار می‌گیرند و در راه نابودیتان می‌کوشند و به هر آنچه بد می‌دارید با شما روبرو شوند و در دولت فاجران هیچ جا در حق شما انصاف را رعایت نکنند. شما جایگاه خویش را در نسبت با اهل باطل بشناسید، زیرا برای اهل حق شایسته نیست که خود را در حد جایگاه و منزلت اهل باطل تنزل دهند، چرا که خدا اهل حق را نزد خود همچون اهل باطل قرار نداده است. آیا منظور از این سخن خدا را در قرآن دریافته‌اند که می‌فرماید: «آیا کسانی را که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، همانند فسادگران در زمین قرار می‌دهیم؟ و آیا متقین [= خودنگهداران] را همچون فاجران [= دریدگان] قرار می‌دهیم؟»

شأن خود را والاتر از اهل باطل بدانید و خداوند -تبارک و تعالی که مثل اعلی برای اوست- و امام و دینتان را در معرض [توهین و بازیچه] اهل باطل قرار ندهید که با این کار خدا را بر خود خشمگین می‌سازید و هلاک می‌شوید. هشدار هشدار ای اهل صلاح! و باز هم هشدار هشدار که امر الهی و امر کسانی را که به طاعت او دستور می‌دهند وانهدید، که خداوند نعمت شما را در گرون سازد.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَامٍ قَالَ حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ حَكَمٍ عَنْ حَسَنِ بْنِ حُسَيْنٍ عَنْ حَبِيبِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ عَلِيًّا وَحَمْرَةً وَعَبِيدَةً ع كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ عُتْبَةَ وَشَيْبَةَ وَالْوَلِيدَ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ عَلِيًّا ع وَأَصْحَابَهُ كَالْفَجَّارِ فَلَانِ وَأَصْحَابِهِ.

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ حَفْصِ الْمُؤَدِّبِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ كَتَبَ بِهَذِهِ الرَّسَالَةِ إِلَى أَصْحَابِهِ وَأَمَرَهُمْ بِمُدَارَسَتِهَا وَالنَّظَرَ فِيهَا وَتَعَاهُدَهَا وَالْعَمَلَ بِهَا فَكَانُوا يَضَعُونَهَا فِي مَسَاجِدِ بِيوتِهِمْ فَإِذَا فَرَعُوا مِنَ الصَّلَاةِ نَظَرُوا فِيهَا قَالَ وَحَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكِ الْكُوفِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ الصَّخَّافِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدِ السَّرَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ خَرَجَتْ هَذِهِ الرَّسَالَةُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِلَى أَصْحَابِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ...

هر که ویژگی شما را دارد برای خدا دوست بدارید و مخالفان خود را در راه او دشمن شمارید، و برای همقطاران خود دوستی و خیرخواهی خویش را ارمغان کنید و آن را از دیگران که با این خصلتهای شما دشمنی می‌ورزند و به شما ستم می‌کنند دریغ بدارید. این ادب ماست که خداوند ما را بدان مودب فرموده، پس آن را بستانید و درکش کنید و خرد خویش را در آن به کار زنید و آن را پشت سرتان نیندازید. آنچه با هدایت شما همسویی دارد بگیرید و آنچه با هوی و هوستان موافق است وانهدید و نگیرید...

... ثُمَّ نَهَى اللَّهُ أَهْلَ النَّصْرِ بِالْحَقِّ أَنْ يَتَّخِذُوا مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ وِلياً وَ لَا نَصِيراً فَلَا يُهَوِّنُكُمْ وَ لَا يَرُدُّكُمْ عَنِ النَّصْرِ بِالْحَقِّ الَّذِي خَصَّكُمْ اللَّهُ بِهِ مِنْ حِيلَةِ شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَ مَكْرِهِمْ مِنْ أُمُورِكُمْ تَدْفَعُونَ أَنْتُمْ السَّيِّئَةَ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ - فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ تَلْتَمِسُونَ بِذَلِكَ وَجْهَ رَبِّكُمْ بِطَاعَتِهِ وَ هُمْ لَا خَيْرَ عِنْدَهُمْ لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تُظْهِرُوهُمْ عَلَى أَصُولِ دِينِ اللَّهِ فَإِنَّهُمْ إِنْ سَمِعُوا مِنْكُمْ فِيهِ شَيْئاً عَادَوْكُمْ عَلَيْهِ وَ رَفَعُوهُ عَلَيْكُمْ - وَ جَهَلُوا عَلَى هَلَاكِكُمْ وَ اسْتَقْبَلُوكُمْ بِمَا تَكْرَهُونَ وَ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ النَّصْفَةُ مِنْهُمْ فِي ذَوْلِ الْفُجَّارِ فَاعْرِفُوا مَنْزِلَتَكُمْ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْبَاطِلِ - فَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْحَقِّ أَنْ يُنْزِلُوا أَنْفُسَهُمْ مَنْزِلَةَ أَهْلِ الْبَاطِلِ - لِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ أَهْلَ الْحَقِّ عِنْدَهُ بِمَنْزِلَةِ أَهْلِ الْبَاطِلِ أَلَمْ يَعْرِفُوا وَجْهَ قَوْلِ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ إِذْ يَقُولُ «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ» أَكْرَمُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى - وَ إِمَامَكُمْ وَ دِينَكُمْ الَّذِي تَدِينُونَ بِهِ عُرْضَةً لِأَهْلِ الْبَاطِلِ فَتَغْضِبُوا اللَّهَ عَلَيْكُمْ فَتَهْلِكُوا فَمَهْلًا مَهْلًا يَا أَهْلَ الصَّلَاحِ فَمَهْلًا مَهْلًا يَا أَهْلَ الصَّلَاحِ لَا تَتْرَكُوا أَمْرَ اللَّهِ وَ أَمْرَ مَنْ أَمَرَكُمْ بِطَاعَتِهِ فَيَعْبِرَ اللَّهُ مَا بَكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ أَحْبَبُوا فِي اللَّهِ مِنْ وَصْفِ صِفَتِكُمْ وَ ابْغَضُوا فِي اللَّهِ مَنْ خَالَفَكُمْ وَ ابْذُلُوا مَوَدَّتَكُمْ وَ نَصِيحَتَكُمْ [لِمَنْ وَصَفَ صِفَتَكُمْ] وَ لَا تَبْتَدِلُوهَا لِمَنْ رَغِبَ عَنْ صِفَتِكُمْ وَ عَادَاكُمْ عَلَيْهَا وَ بَغَى لَكُمْ الْغَوَائِلَ هَذَا أَدَبُ اللَّهِ فَخُذُوا بِهِ وَ تَفَهَّمُوهُ وَ اغْقَلُوهُ وَ لَا تَبْدُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ مَا وَافَقَ هُدَاكُمْ أَخَذْتُمْ بِهِ وَ مَا وَافَقَ هَوَاكُمْ طَرَحْتُمُوهُ وَ لَمْ تَأْخُذُوا بِهِ...

متن عربی کامل آن را از لینک زیر

<http://lib.eshia.ir/11005/8/397>

و ترجمه آن را از اینجا می‌توانید مطالعه یا دانلود کنید.

تدبر

۱) «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ»:

این آیه برهان دیگری بر ضرورت معاد است، بدین بیان که هر موجودی یک کمال متناسب با خود دارد که کمال انسان در رسیدن و اعتقاد به باورهای حق و انجام اعمال شایسته است، یعنی خود را در مسیر هدایت نگهداشتن (تقوی)؛ چنین انسان‌هایی به کمال می‌رسند و گرنه مفسدان و فاجران در نقص مانده‌اند؛ و اقتضای این کمال و آن نقص، برخوردار از یک زندگی سعادت‌مندانه در اولی، و خلاف آن در دومی است. در حالی که در زندگی دنیوی که تحت عوامل مادی است، از این جهت هر دو، و فقط متناسب با امور مادی وضعشان متفاوت است؛ و اگر زندگی محدود به همین دنیا باشد با عنایت الهی (یا بگوئید عدل الهی) که اقتضایش این است که هر موجودی به کمالی متناسب با حقیقت آنچه کسب کرده، برسد، ناسازگار است.

(المیزان، ج ۱۷، ص ۱۹۷)

۲) «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ»:

شبهه:

از مهمترین استدلال‌های [!] منکران خدا این است که چگونه ممکن است خدایی در کار باشد در حالی که این همه تبعیض در جامعه می‌بینیم. اگر خدا هست چرا خوبان زندگی‌شان چندان عالی نیست. چرا بدکاران بسیار در نعمتند و ... ؟ پاسخ:

این اشکالات ناشی از این است که در محاسبات خود، آخرت را فراموش کرده‌اند و انتظار دارند در دنیا همه به نتیجه اعمال برسند. اساساً باور به توحید بدون باور به معاد امکان ندارد (لذا با اینکه اعتقاد به نبوت، اعتقاد به معاد را در پی دارد، با این حال در اصول دین، باور به معاد را هم مستقلاً برشمرده‌اند)

این آیه می‌فرماید خدا این را که بدان و خوبان مساوی هم باشند غیر قابل قبول می‌داند، چه رسد به اینکه بدان در وضع بهتری از خوبان باشند؛ اما غیرقابل قبول بودن این مسأله، مربوط به دنیا که محل اختیار و امتحان است، نمی‌باشد؛ بلکه مربوط به جایی است که دیگر زمان اختیار تمام شده و قرار است خداوند بر اساس عدل وضعیت همه را مقرر کند.

۳) «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ...»:

توجه شود تقابل را صرفاً بر مدار «ایمان و کفر» و یا «اصلاح‌گری و فسادانگیزی» قرار نداد، بلکه «ایمان و اعمال صالح» را در مقابل «فسادانگیزی» قرار داد؛ در نتیجه:

الف. «اعمال صالح» ضمیمه قطعی ایمان است برای سعادت، لذا کسی که کسانی که ظاهراً ایمان دارند اما اعمال صالح ندارند با کافران یکسان در دسته مقابل (یعنی در زمره مفسدان) قرار می‌گیرند. (المیزان، ج ۱۷، ص ۱۹۷)
ب. همچنین صلاح واقعی در گروی ایمان است و کسی می‌تواند واقعا اعمال صالح انجام دهد و از عمل فاسد و فسادانگیزی دوری کند که مومن باشد.

ج. «اصلاح‌گری» که نقطه مقابل «فسادانگیزی» است همان «ایمان و اعمال صالح» است؛ یعنی کسی که ایمان بیاورد و اعمال صالح انجام دهد، اهل صلاح و اصلاح است، هرچند ادعای اصلاح‌گری نکند؛ و اگر کسی ایمان نداشته باشد، یا ایمان داشته باشد اما اهل اعمال صالح نباشد، هرچقدر هم ادعا کند، واقعا «اصلاح‌طلب» نیست.

د. کسی که بر اساس ایمان و عمل صالح زندگی می‌کند، نقطه مقابل کسی است که از خط اعتدال خارج می‌شود (در نکات ترجمه بیان شد که، فساد = خروج از حالت اعتدال). پس شعار اعتدال جویی تنها از جانب کسی رواست که اهل ایمان و اعمال صالح باشد.

....

۳) «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ...»:

نفرمود «عَمِلُوا صَالِحًا: عمل صالحی انجام دهند»، بلکه فرمود «اعمال صالح انجام می‌دهند». «ال» روی کلمه جمع دلالت بر شمول می‌کند، یعنی «همه اعمال صالح». این طور نیست که کسی با تنها یکی دو عمل صالح انجام دادن نقطه مقابل «مفسد» قرار گیرد، بلکه باید زندگی‌اش را بر اساس اعمال صالح تنظیم کند تا در برابر «مفسد» قرار گیرد.

٤) «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ»:

با توجه به تکرار تقابل در آیه فوق، معلوم می‌شود «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» همان «متقین» اند، و «مفسدان» همان «فجّار» اند. اگر به معنای لغوی این واژه‌ها (که در نکات ترجمه گذشت) دقت شود، معلوم می‌شود:

الف. مسیر بایسته انسان، شناخت حق و حقیقت، و حکیمانه عمل کردن است؛ زیرا «خودنگهداری» (= تقوی)، «باور کردن و تسلیم شدن در برابر حقیقت» (= ایمان) و انجام عمل صالح است، که «صالح» هم کاری است که به اقتضای حکمت انجام شود.

ب. کسی که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد خود را در مسیر صحیح نگهداشته است.

ج. باز کردن باب گناهان (= فجور)، همان از نظم و اعتدال خارج شدن (فساد) است؛ پس، حفظ اعتدال در گروه بستن باب گناهان است.

د. ...

٥) «أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ»:

با قرار دادن این عبارت در کنار آیهی «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس/ ۸، جلسه ۱۳۵) معلوم می‌شود دوگانه «فجور و تقوی» دوگانه‌ای است که کل زندگی انسان را رقم می‌زند. ابتدای آفرینش انسان با الهام این دوگانه به انسان بوده است و خاتمه انسان هم به یکی از این دو وضعیت می‌رسد.

٦) «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ...» از مقایسه این آیه با آیه قبل (ص/ ۲۷، جلسه ۱۷۴) نتیجه می‌شود «اگر کسی صالحان و مفسدان را به یک چشم بنگرد، هستی را باطل شمرده است. (قرائتی، تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۱۰۲)

٧) «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ»:

چرا همه طرفین را با صیغه جمع یاد کرد و مثلاً نفرمود «الَّذِي آمَنَ وَعَمِلَ الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِ فِي الْأَرْضِ ... الْمُتَّقِي كَالْفَاجِرِ»: کسی را که ایمان آورد و اعمال صالح انجام داد، همانند فسادگر در زمین، و متقی [= خودنگهدار] را همچون فاجر [= دریده] قرار می‌دهیم؟

الف. شاید می‌خواهد نشان دهد که اعمال انسانها کاملا به هم گره خورده و لذا حشر هم جمعی خواهد بود.

ب. شاید بدین جهت که چه در جانب خوبی و چه در جانب بدی، وقتی اقدامات انسان بعد اجتماعی و فراگیر پیدا کند، اثرگذاری قابل اعتنایی - که مساله ضرورت قیامت را جدی کند - در پی دارد.

ج. ...

مورد زیر را در کانال نگذاشتم

٨) «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ»:

این آیه اگرچه به عنوان «برهان عدل» بر ضرورت معاد معروف است (تدبر ۱) اما در حقیقت، نوعی برهان حکمت هم هست: اینکه خوب و بد را یکسان نخواهند بود، بر اساس عدل است؛ اما چرا باید چنین عدلی محقق شود، چون خدا حکیم است و کار غیر حکیمانه نمی‌کند.^۱

والسلام

۱۷۶) سوره قیامت (۷۵) آیه ۵ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ۱۳۹۵/۵/۲۱

ترجمه

بلکه انسان می‌خواهد که پیش رویش [پرده تقوی و دیانت] را بدرد. [جلوی خود را برای انجام گناهان باز کند]

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«لِيَفْجُرَ» = «ل» + «أَنْ» + «يَفْجُرَ». يَفْجُرُ فعل مضارع از ماده «فجر» است که مصدر آن «فجور» می‌شود که توضیح آن گذشت. (شمس ۸/، جلسه ۱۳۵)

در اینجا فقط اضافه می‌شود که در تفاوت «فسق» و «فجور» گفته‌اند «فسق» به معنای خروج از طاعت خداوند بر اثر ارتکاب معصیت است، اما «فجور» حالت برانگیخته شدن در معصیت‌ها و گشاده کردن باب معاصی بر خویش است، مثلاً کلمه «فاجر» را، نه برای کسی که مقدار کمی شراب بخورد، بلکه برای کسی که چنان مست شود که چیزی جلو دارش نباشد، به کار می‌برند. (الفروق فی اللغة، ص ۲۲۵) همچنین لازم به ذکر است که فجور در لغت، به طور خاص، به معنای «کذب» نیز به کار می‌رود به طوری که به شخص دروغگو، فاجر می‌گویند. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۲۶)

«أمامة» «أمام» به معنای جلو (قدّام) و پیش رو، و نقطه مقابل «خلف: پشت سر» می‌باشد (از ریشه «أمم» است که به معنای قصد کردن می‌باشد و ظاهراً از این جهت است که انسان غالباً قصد هرکاری می‌کند رویش را متوجه آن می‌کند؛ و با کلمه «إمام» هم خانواده است). این کلمه ظرف مکان می‌باشد، که بسیاری بر این باورند در این آیه به نحو استعاره‌ای در معنای ظرف زمان به کار رفته است، بدین معنا که «انسان می‌خواهد دائماً جلویش باز باشد و به فجورش ادامه دهد» (إعراب القرآن و بیانه، ج ۱۰، ص ۲۹) و بسیاری از مترجمان هم اساساً همین گونه ترجمه کرده‌اند که مثلاً: «انسان می‌خواهد هر چه (در عمر) پیش رود گناه کند» (مشکینی)

همچنین ضمیر «ه» در نگاه اول، به خود انسان برمی‌گردد چنانکه اغلب مترجمان و مفسران چنین در نظر گرفته‌اند؛ اما همچنین می‌توان مرجع آن را «خداوند» قرار داد، آن گونه که برخی چنین ترجمه کرده‌اند: «انسان می‌خواهد که در پیشگاه او فسادکاری کند» (فولادوند)

۱. شاید به همین جهت است که علامه طباطبایی در استدلال خودف محور بحث را ابتدا «اقتضای عنایت الهی در به کمال رسیدن موجودات» قرار

می‌دهد و بعد در پایانش می‌فرماید: اگر می‌خواهی بگو به اقتضای عدل الهی. (همین جلسه، تدبر ۱)

۱) پیامبر اکرم ص در فرازی از توصیه طولانی‌ای که به عبدالله بن مسعود داشت، (که فرازهای دیگری هم قبلاً گذشت^۱)

فرمود:

ابن مسعود! گناه را جلو نینداز و توبه را به تاخیر نینداز؛ بلکه توبه را جلو بینداز و گناه را به تاخیر بینداز [یعنی به جای اینکه با خود بگویی فعلاً گناه می‌کنم و بعداً فرصت هست که توبه کنم، بگو فعلاً توبه می‌کنم و بعداً فرصت هست که گناه کنم!] که خداوند متعال در کتابش می‌فرماید: «بلکه انسان می‌خواهد که پیش رویش را برای انجام گناهان باز کند»

مکارم الأخلاق، ص ۴۵۴

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ لَا تُقَدِّمِ الذَّنْبَ وَلَا تُؤَخِّرِ التَّوْبَةَ وَ لَكِنْ قَدِّمِ التَّوْبَةَ وَ آخِرِ الذَّنْبَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ.

۲) از امام صادق ع روایت شده است که «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» یعنی «[بلکه انسان می‌خواهد که] او [= امامش] را

تکذیب کند».

و از برخی از اصحاب ائمه ع از ایشان روایت شده است که منظور از این سخن خداوند عز و جل که «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» این است که [انسان] می‌خواهد در قبال امیرالمؤمنین ع فجوری مرتکب شود، یعنی کید و فریبی درباره او مرتکب گردد.

(لازم به ذکر است که فجور در لغت، به معنای «کذب» نیز به کار می‌رود به طوری که به شخص دروغگو، فاجر می‌گویند؛

مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۲۶)

تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۷۱۶

رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقْرَأُ «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» أَيْ يُكَذِّبُهُ وَ قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْهُمْ ع إِنَّ قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ «يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» قَالَ يُرِيدُ أَنْ يَفْجُرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَعْنِي يَكِيدُهُ^۲

۱. جلسه ۶۸، حدیث ۱؛ جلسه ۷۷، حدیث ۲؛ جلسه ۱۳۶، حدیث ۱؛ جلسه ۱۵۸، حدیث ۱؛ جلسه ۱۶۲، حدیث ۲

۲. این روایت هم در همین راستا مساله را بیشتر باز کرده است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ الْفَضْلِ الْخِطَّاطُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ ابْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ لَهُ سَلَّمَ عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ؟ قَالَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ قَالَ سَلَّمَ عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ؟ فَقَالَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ فَقَالَ ثُمَّ نَزَلَتْ «يُنَبِّئُوا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ» مِمَّا لَمْ يَفْعَلْهُ لِمَا أَمَرَ بِهِ مِنَ السَّلَامِ عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ.

اليقين باختصاص مولانا علی ع بإمرة المؤمنين (لابن طاووس) ص ۴۰۷

۳) از امام صادق ع روایت شده است: خداوند دری از امور دنیا را برای بنده ای باز نکرد، مگر اینکه [دری] همانند آن از حرص هم برایش باز کرد.

الکافی، ج ۲، ص ۳۱۹

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بَاباً مِنْ أُمْرِ الدُّنْيَا إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ الْجَرِّصِ مِثْلَهُ.^۱

تدبر

(۱) « بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ »:

قبل و بعد این آیه، سخن کسانی است که در آخرت تردید می‌افکنند. قرآن به ریشه مشکل اشاره می‌کند که گمان نکنید واقعا این برای آنها سوال است؛ «بلکه می‌خواهند راه دریدگی و هوسرانی را باز کنند.»
نکته تخصصی:

این آیه دقیقا روحیه اومانیستی و لیبرالیستی حاکم بر انسان مدرن را به چالش می‌کشد:

انسان مدرن می‌خواهد هر کاری دلش خواست انجام دهد و هیچ مانعی در مقابل خواسته‌های وی نباشد. بیهوده نیست که تردید در آخرت و زندگی پس از مرگ در دوره مدرن این اندازه شدید شده است.
این درست نقطه مقابل حال و هوای دینداری است که امروز در دعای عرفه بدان سمت می‌رفتیم. حال و هوای دینداری، این است که مرگ و آخرت را جدی بگیرد و خود را در مسیری که خداوند برایش معرفی کرده، نگهدارد؛ و البته به ضعف خویش هم واقف است و می‌داند که گاه می‌لغزد؛ اما اگر هم لغزید، بر اشتباه خود اصرار نمی‌ورزد، بلکه به لغزش خود اعتراف و از آن توبه می‌کند، و در عشق‌بازی با خدا به راه اصلی برمی‌گردد:

تُمْ أَنَا يَا إِلَهِي الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِي فَأَغْفِرْهَا لِي
أَنَا الَّذِي أَخْطَأْتُ
أَنَا الَّذِي أُغْفَلْتُ
أَنَا الَّذِي جَهَلْتُ
أَنَا الَّذِي هَمَمْتُ
أَنَا الَّذِي سَهَوْتُ
أَنَا الَّذِي اعْتَمَدْتُ

۱. متناسب با آیه حاضر حدیث زیر هم تناسب دارد که البته قبلا در جلسه ۴۹ همین عبارت از نهج البلاغه به عنوان حدیث دوم ذکر شد:

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَقِيلٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ: اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ طُولَ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ.

الکافی، ج ۲، ص ۳۳۶

أَنَا الَّذِي تَعَمَّدْتُ

أَنَا الَّذِي وَعَدْتُ و أَنَا الَّذِي أَخْلَفْتُ

أَنَا الَّذِي نَكَّتُ

أَنَا الَّذِي أَقْرَرْتُ ...

فَهَذَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ يَا سَيِّدِي خَاضِعاً ذَلِيلًا حَصِيراً حَقِيراً

لَا ذُو بَرَاءَةٍ فَأَعْتَدِرَ

وَلَا ذُو قُوَّةٍ فَأَنْتَصِرَ

وَلَا حُجَّةَ لِي فَأُحْتَجَّ بِهَا

وَلَا قَائِلٌ لَمْ أُجْتَرِحْ و لَمْ أَعْمَلْ سُوءاً

وَمَا عَسَى الْجُحُودُ لَوْ جَحَدْتُ يَا مَوْلَايَ يَنْفَعُنِي؟ وَ كَيْفَ و أَنَّى ذَلِكَ؟ وَ جَوَارِحِي كُلُّهَا شَاهِدَةٌ عَلَيَّ بِمَا قَدْ عَمِلْتُ

خدایا این منم که به گناهم اعتراف می‌کنم تا مرا ببخشایی

منم که بد کردم

منم که خطا کردم

منم که تصمیم گرفتم

منم که نادانی کردم

منم که غفلت کردم

منم که سهل‌انگاری کردم

منم که [بیجا به خودم] اعتماد کردم

منم که تعمد ورزیدم

منم که وعده دادم و منم که خلف وعده کردم

منم که پیمان شکستم

منم که اقرار کردم ...

و آه اکنون که در پیش روی توام ای سرورم، خاضع و ذلیل، در تنگنا و حقیر،

نه امان‌نامه‌ای دارم که با آن عذر به درگاهت آورم،

و نه قدرتی دارم که یاریم کند،

و نه دلیلی دارم که بدان استناد کنم،

و نه می‌گویم که مرتکب نشده‌ام و کار بدی نکرده‌ام،

و اگر هم بخواهم انکار کنم، چه فایده‌ای دارد ای مولای من، چگونه و کجا [می‌تواند انکار مشکل مرا حل کند]؟ در حالی

که اعضای بدنم همگی بر عملی که انجام داده‌اند شاهدند ...

(۲) «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»:

تعبیر «یفجر امامه» نشان می‌دهد مسیر معینی برای حرکت انسان نرده‌گذاری شده است؛ البته به او اختیار هم داده شده (یرید)، و او وقتی می‌خواهد مسیر اصلی را نرود؛ چاره‌ای ندارد مگر اینکه این نرده‌های مسیر را بشکند و از راه اصلی بیرون رود؛ و برای این کار به توجیه کردن خود نیاز دارد. پس می‌کوشد با تردیدافکنی در برخی واقعیات، این مسیر معلوم را مشکوک و قابل مناقشه کند تا القا کند که ممکن است راه اصلی در شکستن نرده‌های حاشیه مسیر و خروج از این مسیر اصلی باشد. و این آیه، مقدمه مهمی برای یک نکته بسیار مهمی در حوزه انسان‌شناسی است که در اواخر همین سوره بدان نکته تصریح می‌شود: اینکه انسان به حال خود رها شده نیست (قیامت/۳۶).

(۳) «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»

یکی از عجایب وجود آدمی این است که از سویی بشدت تحت تاثیر دیگران است و از رفتارهای دیگران الگو می‌گیرد؛ و از سوی دیگر، وقتی همین مساله به صورت آگاهانه برایش مطرح شود، و الگوی صحیح و راه صحیح پیش روی او گذاشته شود، نفس اماره‌اش آزادی خود را محدود می‌بیند و می‌کوشد آن را به چالش بکشد. شاید به همین مناسبت است که در برخی احادیث، چالش کشیدن پیش رو را به چالش کشیدن امام (که همواره جلوی انسان قرار دارد) تعبیر کرده‌اند (حدیث ۲).^۱

(۴) «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»:

نفس اماره انسان می‌خواهد که جلوی خود را برای انجام گناهان باز کند و مسیر خودش را برود. آنها که اولیاءالله‌اند که از این مشکلات ندارند. اما ما انسان‌های عادی که بدین وضعیت مبتلاییم، چه کنیم؟ پیامبر اکرم ص با اشاره‌ای به این آیه، به زیبایی تمام، راه علاج را برای ما انسان‌ها معمولی نشان می‌دهد (حدیث ۱):
نفست برای اینکه راه خودش را باز کند، تو را بازی می‌دهد. خوب، تو هم او را بازی بده! او می‌گوید وقت داری که بعدا توبه کنی! تو هم بگو وقت داری که بعدا گناه کنی!
هر وقت خیلی دلت خواست کاری انجام دهی که گناه است، و حریف نفست نمی‌شوی، وعده‌اش بده. بگو: باشد! حالا که ما هستیم، همه چیز هم مهیاست. فعلا بگذار فلان کارم را بکنم، بعدا می‌آیم این کار را که تو می‌گویی انجام می‌دهم.

۱۳۹۵/۶/۲۲

يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ

سوره قیامت (۷۵) آیه ۶

ترجمه

می‌پرسد که روز قیامت چه موقع است؟

۱. البته برخی بر این باورند که این توضیح امام بر اساس قرائتی است که آیه را به صورت «امامه» می‌خواند نه «امامه». رک: پاورقی ص ۷۱۶

از کتاب تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة.

عید سعید قربان، عید تمرین بندگی و گذشت و ایثار در راه خدا، و قربانی کردن عزیزترین خواسته‌های نفس در پیشگاه برترین معشوق دل، که اینک با یاد و خاطره سوختگان کعبه عشق و شهدای مظلوم حادثه منا همراه شده، مبارک باد

نکات ترجمه

«أَيَّانَ» به معنای «أَيُّ حِينٍ» (کدام موقع) و برای سوال از «زمان» است همان گونه که «أَيْنَ» (= کجا) برای سوال از مکان است. (لسان‌العرب، ج ۱۳، ص ۴۵۵)^۱

حدیث

(۱) از امام صادق ع روایت شده است:

حضرت عیسی بن مریم ع به جبرئیل گفت: برپایی قیامت چه وقت است؟ جبرئیل تکان شدیدی خورد به نحوی که بیهوش شد. چون به هوش آمد گفت: روح الله! سوال شونده داناتر از سوال‌کننده نیست، هر آن که در آسمانها و زمین است از آن اوست، [آن لحظه] جز به صورت ناگهانی سراغتان نمی‌آید.

قصص الأنبياء عليهم السلام (للراوندي)، ص ۲۷۲

بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ سِنَانَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ ع:

قَالَ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ ع لِحَبْرِيئِيلَ ع مَتَى قِيَامِ السَّاعَةِ فَانْتَفَضَ حَبْرِيئِيلُ انْتِفَاضَهُ أَغْمَى عَلَيْهِ مِنْهَا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ يَا رُوحَ اللَّهِ مَا الْمَسْئُولُ أَغْلَمَ بِهَا مِنَ السَّائِلِ وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتُهُ.

(۲) امام باقر ع فرمود: جابر! دنیا را برای خود همچون منزلی بدان که قرار است امروز از آن بروی و یا همچون چیز ارزشمندی بدان که در خواب به دست آورده‌ای و وقتی بیدار می‌شوی چیزی از آن در دست نیست؛ و هنگامی که در تشییع جنازه‌ای بودی، چنان باش که گویی تو را می‌برند و گویی که از پروردگارت، بازگشت به دنیا را خواسته‌ای، تا همچون کسی که زندگی می‌کند به عمل پردازی، که دنیا نزد عالمان همچون سایه است.

الزهد، ص ۵۰

حَمَادُ بْنُ عَيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي جَابِرٌ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ ع: يَا جَابِرُ أَنْزَلَ الدُّنْيَا مِنْكَ كَمَنْزِلِ نَزْلَتِهِ ثُمَّ أَرَدَتْ التَّحَرُّكَ مِنْهُ مِنْ يَوْمِكَ ذَلِكَ أَوْ كَمَالِ اكْتَسَبْتَهُ فِي مَنَامِكَ وَاسْتَيْقَظْتَ فَلَيْسَ فِي يَدِكَ مِنْهُ شَيْءٌ وَإِذَا كُنْتَ فِي جِنَازَةٍ فَكُنْ كَأَنَّكَ أَنْتَ الْمَحْمُولُ وَكَأَنَّكَ سَأَلْتَ رَبَّكَ الرَّجْعَةَ إِلَى الدُّنْيَا لِتَعْمَلَ عَمَلًا مَنْ عَاشَ فَإِنَّ الدُّنْيَا عِنْدَ الْعُلَمَاءِ مِثْلَ الظِّلِّ^۲

۱. مجمع‌البحرین، ج ۶، ص ۲۱۱

۲. این روایت هم مشابه روایت فوق است به لحاظ مضمون:

۳) ابو عبیده می گوید: به امام صادق عرض کردم: فدایت شوم! سخنی بفرمایید که از آن بهره مند شوم. فرمود اباعبیده! زیاد مرگ را یاد کن، که هیچ انسانی زیاد به یاد مرگ نبود مگر اینکه نسبت به دنیا زهد ورزید. الزهد، ص ۷۸

ابنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع جُعِلَتْ فِدَاكَ حَدَّثَنِي بِمَا أُنْتَفِعُ بِهِ فَقَالَ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ فَمَا أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ إِنْسَانٌ إِلَّا زَهَدًا فِي الدُّنْيَا.

تدبر

(۱) «[يُرِيدُ الْإِنْسَانُ ...] يَسْتَلُّ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»:

انسان «می خواهد» جلوی خود را برای انجام گناهان باز کند، «می پرسد» که روز قیامت چه موقع است؟ پس، این آیه در کنار آیه قبل نشان می دهد که همیشه این گونه نیست که سوال ریشه در حقیقت جویی داشته باشد، بلکه گاه پرسش های انسان ها ریشه در امور غیر معرفتی ای همچون هواپرستی دارد؛ و لذا جواب دادن به هر سوالی، آن هم آن گونه که سوال کننده بر آن اصرار می ورزد، ضرورتی ندارد (چنانکه موضع قرآن کریم در آیات بعد، این نکته را کاملاً تأیید می کند). (۲) «يَسْتَلُّ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»:

این سوال، «سوال غلط» است؛ و منطقاً سوال نادرست را نمی توان پاسخ گفت؛ لذا است که آیات بعد، در مقام پاسخ به نحو متفاوتی اقدام کرده اند که ان شاء الله در بحث از آیات بعد، بیان می شود.

نکته تخصصی منطق

این گونه نیست که هر سوالی منطقاً امکان پاسخگویی داشته باشد. بلکه گاه سوال به نحوی طراحی شده که خود سوال اساساً نادرست است؛ و این نادرست بودنش علل متعددی می تواند داشته باشد. عمده ترین علت وقوع این گونه سوالات این است که سوال کننده، خواسته یا ناخواسته، مرتکب مغالطه «سوال مرکب» (جمع مسائل تحت مساله واحد) شده است. یعنی سوال وی تنها در صورتی امکان پذیر است که ابتدا سوال دیگری مطرح شود و پاسخ مثبت دریافت کند و آنگاه این سوال پرسیده شود. مانند جایی که «مُسند الیه» (محمول) هیچ نسبتی با «مُسند» (موضوع) نداشته باشد، ولی این نسبت فرض گرفته شود و از چرایی نسبت سوال شود. (مثلاً کسی بپرسد: «چرا این اتومبیل خسته شده است؟!») (۱)

در آیه فوق هم این سوال زمانی معنی دارد که قیامت، از وقایعی باشد که در بستر زمانی که ما می شناسیم (که با گردش زمین به دور خورشید محاسبه می شود) رخ دهد. اما اگر قیامت، واقعیتی فراتر از زمانی که ما می شناسیم - یا چه بسا، آن طور که برخی معتقدند، «اساساً فرازمانی» - باشد، سوال از اینکه در چه زمان رخ می دهد، سوال نادرستی است. و واضح است که

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ سَعْدَانَ الْوَأَسِطِيِّ عَنْ عَجَلَانَ أَبِي صَالِحٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا أَبَا صَالِحٍ إِذَا حَمَلْتَ جَنَازَةً فَكُنْ كَأَنَّكَ أَنْتَ الْمَحْمُولُ أَوْ كَأَنَّكَ سَأَلْتَ رَبَّكَ الرَّجُوعَ إِلَى الدُّنْيَا لِتَعْمَلَ فَأَنْظِرْ مَاذَا تَسْتَأْنِفُ قَالَ ثُمَّ قَالَ عَجَبًا لِقَوْمٍ حَسِبَ أَوْلَاهُمْ عَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ نَادَى مُنَادٍ فِيهِمْ بِالرَّحِيلِ وَهُمْ يَلْعَبُونَ

الزهد، ص ۷۷

قیامت، که در آن، خورشید و ماه و ستارگان، دچار تغییرات بنیادین می‌شوند و با نفخ صور، بساط آسمان‌ها و زمین هم برچیده می‌شود، وقوعش در بستر زمانی که بر اساس گردش زمین به دور خورشید محاسبه می‌شود، قابل بیان نیست. (شاید به همین جهت است که در حدیث ۱، جبرئیل از سوال حضرت عیسی ع بیهوش شد، چون علی القاعده، حضرت عیسی ع به عنوان یک پیامبر این اندازه را می‌فهمیده و سوالش از قیامت، از جنس سوال از زمان طبیعی نبوده است، بلکه سوال از متن آن حقیقت عظیم بوده که حتی فوق درک شخصی جبرئیل است.)

۳) «يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»:

این سوال، یک آیه است؛ اما چگونه آیه و نشانه‌ای است؟ آیه و نشانه بر چیست؟ شاید بتوان گفت:

الف. از این جهت که سوالی است که ریشه در ابعاد غیر معرفتی انسان دارد (تدبر ۱)، نشانه‌ای است بر درهم‌تنیدگی ابعاد معرفتی و غیر معرفتی انسان؛ که در مقام هدایت انسان، نمی‌توان و نباید صرفاً دغدغه‌های معرفتی را تعقیب کرد و از تاثیر ابعاد غیر معرفتی بر وجود انسان و حتی بر خود همان ابعاد معرفتی انسان غافل شد.

ب. از این جهت که سوال غلط است (تدبر ۲)، نشانه‌ای است بر ظرفیت عظیم معرفتی انسان و قابلیت‌های پیچیده آن، که با اینکه این ظرفیت، در اصل برای رسیدن به حق و حقیقت قرار داده شده، اما می‌تواند این ظرفیت را حتی برای مخفی کردن حق در پیش بگیرد.

درواقع، چه بسا این آیه بدین‌سان آیتی بر خداست که پاسخ یک شبهه معروف را می‌دهد که: «اگر واقعا خدا هست و شناخت قطعی او ممکن است، چرا عده‌ای منکر اویند.»

پاسخی که از این آیه فهمیده می‌شود این است که اگر انکار انسانها تنها ریشه معرفتی داشت، حق با شما بود؛ اما ببینید که نه تنها انکار، بلکه حتی سوالات عده‌ای ریشه در ابعاد غیر معرفتی دارد و از اساس غلط طراحی شده است.

۴) «يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»:

چنانکه در ضمن آیه قبل اشاره شد، این سوال افراد دنیازده است (جلسه ۱۷۶، تدبر ۱).

در نقطه مقابل، کسی که دل بسته دنیا نشد و مرگ را جدی گرفت (حدیث ۲ و ۳) چنین سوالی نمی‌پرسد. چرا؟ چون کسی که مرگ را جدی بگیرد، به عظمت انسان پی می‌برد و می‌فهمد که انسان پوچ نیست و حتما بعد از مرگ، خبری هست و به قیامت باور پیدا می‌کند. و کسی که به قیامت باور پیدا کند، زندگی خود را بر اساس قیامت تنظیم می‌کند، نه بر اساس دنیا؛ و کسی که دل بسته دنیا نشد و خود را برای قیامت آماده کرد، حتی اگر درکش به حدی نرسد که «فرا تر از زمان طبیعی» بودن قیامت را بفهمد که اصلاً چنین سوال نپرسد، دست کم این گونه است که جلو و عقب افتادن وقوع قیامت برایش تفاوتی ندارد.

ترجمه

پس، آن هنگام که دیده [از شدت ترس] خیره شد،

نکات ترجمه

«بَرِقَ» این کلمه را جزء کلمات «مُعَرَّب» دانسته‌اند (یعنی از زبان دیگری وارد زبان عربی شده است)^۱ که در زبان عربی در مورد هر چیزی به کار می‌رود که بدرخشد (تَلَأَلُوْا) (کتاب العین، ج ۵، ص ۱۵۶) و برخی توضیح داده‌اند که پرتوافکنی (لمعان) است که با شدت و فشار همراه باشد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۵۶). این واژه وقتی در مورد دیدگان به کار رود، بیانگر حالتی است که شخص دچار اضطراب شود، و چشم درون حدقه به گردش افتد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۱۹) و یا مبهوت و خیره بماند، گویی از شدت توجه، برقی از آن به بیرون می‌جهد و برنمی‌گردد^۲ (کتاب العین، ج ۵، ص ۲۲۲)

[توضیح: برای دیدن، صرفاً باز بودن چشم کافی نیست، بلکه باید توجهی به بیرون بیندازیم. گذشتگان این توجه افکندن را به خروج نور از چشم تعبیر می‌کردند که انسان باید توجه بکند و بعد این نور در اثر برخورد با شیء خارجی به شخص برگردد تا دیدن میسر شود؛ و ظاهراً «برق البصر» یعنی این نور چنان بیرون بزند که چشم بدرخشد و گویی برقی از دیده ساطع شد که دیگر برنمی‌گردد]^۳

حدیث

۱) امیرالمومنین در فرازی از خطبه ۱۹۵ نهج البلاغه فرموده‌اند:

بندگان خدا شما را سفارش می‌کنم به تقوای الهی، که مهارکننده است و مایه استواری. پس به ریسمان‌های آن درآویزید و به حقایق آن پناه برید، تا شما را به زندگی خوشی که نهان است، و اقامتگاه‌های فراخ، و پناهگاه‌های استوار، و منزلگاه‌های پر عزت و اعتبار رسانند، در روزی که دیده‌ها خیره گردد و همه جا تار، و رمه‌های اشتران بی‌نگاهداری؛ و «در صور دمیده شود»، پس هر جانی برآید از تن، و هر زبانی لال شود از گفتن. و کوه‌های سرکشیده، و سنگ‌های سخت و استوار خوار شود؛ چنانکه سنگ سخت، سرابی شود لرزان، و سنگستانها زمینی شوند هموار، بی‌هیچ پستی و بلندی‌ای در آن. پس نه میانجی‌ای که در کنار آید، و نه دوستی که به کار آید، و نه پوزشی که بلا بگرداند.

نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵

۱. کتاب العین، ج ۵، ص ۱۵۶

۲. هنگام دیدن باید توجهی به بیرون بیندازیم انرژی از آن فقط بیرون می‌رود و برنمی‌گردد

۳. برخی گفته‌اند وقتی است که از شدت ترس رنگ عوض کند زیرا «الْبُرْقَةُ» به زمینی که سنگهای رنگارنگ داشته باشد، و «البارق» به کوهی که

رگه‌های سیاه و سفید داشته باشد گفته می‌شود (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۱۹)

... أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا الزَّمَامُ وَالْقِيَامُ فَتَمَسَّكُوا بِوَتَائِقِهَا وَاعْتَصِمُوا بِحَقَائِقِهَا تَوَلُّ بِكُمْ إِلَى أَكْنَانِ الدَّعَةِ وَ أَوْطَانِ السَّعَةِ وَ مَعَاqِلِ الْحَرْزِ وَ مَنَازِلِ الْعِزِّ فِي يَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ وَ تُظَلِّمُ لَهُ الْأَفْطَارُ وَ تُعْطَلُ فِيهِ صُرُومُ الْعِشَارِ وَ «يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» فَتَرْهَقُ كُلُّ مُهْجَةٍ وَ تَبْكُمُ كُلُّ لَهْجَةٍ وَ تَذِلُّ الشُّمُّ الشَّوَامِخُ وَ الصُّمُّ الرُّوَاسِخُ فَيَصِيرُ صَلْدُهَا سَرَابًا رَقْرَقًا وَ مَعْهَدُهَا قَاعًا سَمَلَقًا فَلَا شَفِيعَ يَشْفَعُ وَ لَا حَمِيمَ يَنْفَعُ وَ لَا مَعْذِرَةَ تَدْفَعُ.

(۲) امیرالمومنین ع روزی خطبه می خواند و اصحابش را موعظه می کرد و در فرازی از آن فرمود:

ای کم حياء! ای که اهل غفلت و رویگردانی هستی، بشنو از کسی که اهل وعظ و شناساندن است:

روز حشر را روز عرضه کردن و سوال، و بخشش و انتقام، قرار داد،

روزی که اعمال جمیع خلایق بدان برمی گردد، و همه گناهان در آن بازشماری می شود،

روزی که حدقه چشمها آب می شود، و زنان حامله آنچه در شکمشان است می اندازند، و بین هرکس و محبوبش فاصله

می افتد، و هول و هراسش عقل هر عاقلی را حیران سازد،

هنگامی که زمین بعد از اینکه خوب آباد شده بود، به تغیر و بدحالی افتد، و بعد از شکفتن شگفتی آورش به جانب

پوسیدگی و اضمحلال رود [یا: بعد از روی خوش نشان دادن به خلائق، موضع خود را در قبال آنها عوض می کند]، از معادن

غیب، بارهای سنگینش را بیرون می آورد و آنچه بر خود حمل می کرده را به جانب خدا می راند؛

روزی که دیگر هیچ کوششی سودی نمی دهد وقتی که با آن هول و هراس شدید مواجه می شوند و به زانو درمی آیند، و

مجرمان از سیمایشان شناخته می شوند و جرمشان آشکار می شود، و قبرها بعد از مدتها بر جای خود بودن، شکافته می شوند،

و همگان خلع سلاح شده، تسلیم خداوند می شوند، و از آخرت پرده اش کنار می رود، و برای خلق، خبرهایش آشکار می گردد،

پس «زمین تکان می خورد چه تکانی» (فجر/۲۱)،

و برای آن امری که از آن خواسته شده امتداد می یابد چه امتدادیافتنی،

و همگان با به سوی خدا سوق داده می شوند با چه شدت و حدتی،

و خلایق به جانب محشر یورش می برد چه یورش بردنی،

و مجرمان به پشت سر خود رانده می شوند چه رانده شدنی،

وای بر تو ای انسان، کار جدی و دشوار می شود با چه جدیتی و چه جدیتی، و به حساب نزدیک می شوند یکی یکی،

و [امر] پروردگارت و ملائکه می آیند صف به صف، و از آنچه انجام داده اند سوال می شود حرف به حرف،

پس می آورندشان در حالی که بدنهای عریان است، دیده ها ترسان است،

پیش رویشان حساب است و پشت سرشان جهنم،

نعره هایش را می شنوند و شعله هایش را می بینند،

نه یاری می یابند و نه ولی ای که آنها را از ذلت برهاند،

پس شتابان به سوی مواقف حشر می روند،

و سوق داده می شوند چه سوق داده شدنی،

پس «آسمانها به دست او درهم پیچیده شده» (زمر/۶۷) «همانند طوماری درهم پیچیده» (انبیاء/۱۰۴)، و بندگان بر روی صراطند، در حالی که دل‌هایشان لرزان است، گمان می‌کنند که جان سالم به در نمی‌برند، «و به آنها اجازه داده نمی‌شود که سخن بگویند» (مرسلات/۳۶) و از آنها قبول نمی‌شود که عذری بیاورند، بر دهانهایشان مهر زده شده، و دستان و پاهایشان بدانچه انجام دادند به سخن درمی‌آیند. وای از آن لحظه - که دشواری‌اش بر دل، همچون خاری در گلوست - آن هنگامی که بین دو گروه جدایی می‌افکنند «گروهی در بهشت و گروهی در شعله‌های آتش» (شوری/۷)،

از چنین چیزی باید که فرار کنند فرارکنندگان، و وقتی که سرای آخرت هست باید که برای آن کار کنند کارگزاران.

الأمالی (للطوسی)، ص ۶۵۴

أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ الْعَلَوِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الرَّقِّيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبَانَ مَوْلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ بَهْدَلَةَ، عَنْ شَرِيحِ الْقَاضِي، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لِأَصْحَابِهِ يَوْمًا وَهُوَ يَعِظُهُمْ: ...
يَا قَلِيلَ الْحَيَاءِ، اسْمَعْ يَا ذَا الْغَفْلَةِ وَالتَّصْرِيفِ، مِنْ ذِي الْوَعْظِ وَالتَّعْرِيفِ،
جَعَلَ يَوْمَ الْحَشْرِ يَوْمَ الْعَرْضِ وَ السُّؤَالِ، وَ الْجَبَاءِ وَ النَّكَالِ،
يَوْمَ تُقْلَبُ إِلَيْهِ أَعْمَالُ الْأَنَامِ، وَ تُخْصَى فِيهِ جَمِيعُ الْأَتَامِ،
يَوْمَ تَدُوبُ مِنَ النَّفُوسِ أَخْدَاقُ عُيُونِهَا، وَ تَضَعُ الْحَوَامِلُ مَا فِي بُطُونِهَا، وَ يُفَرِّقُ بَيْنَ كُلِّ نَفْسٍ وَ حَبِيبِهَا، وَ يَحَارُ فِي تِلْكَ الْأَهْوَالِ عَقْلُ لَبِيبِهَا،
إِذْ تَنكَرَتْ الْأَرْضُ بَعْدَ حُسْنِ عِمَارَتِهَا، وَ تَبَدَّلَتْ بِالْخَلْقِ بَعْدَ أَيْقُنِ زَهْرَتِهَا، أُخْرِجَتْ مِنْ مَعَادِنِ الْغَيْبِ اثْقَالَهَا، وَ نُفِضَتْ إِلَى اللَّهِ أَحْمَالُهَا،

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الْجَدُّ إِذْ عَايَنُوا الْهَوَلَ الشَّدِيدَ فَاسْتَكَاثُوا، وَ عَرِفَ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاهُمْ فَاسْتَبَاثُوا،
فَانشَقَّتِ الْقُبُورُ بَعْدَ طُولِ انطِبَاقِهَا، وَ اسْتَسَلَمَتِ النَّفُوسُ إِلَى اللَّهِ بِأَسْبَابِهَا، كُشِفَ عَنِ الْآخِرَةِ غِطَاؤُهَا، وَ ظَهَرَ لِلْخَلْقِ أَنْبَاؤُهَا،
فَاذْكَّتِ الْأَرْضُ ذَكًّا ذَكًّا»،

وَ مَدَّتْ لِأَمْرِ يَرَادُ بِهَا مَدًّا مَدًّا،

وَ اشْتَدَّ الْمُتَارُونَ إِلَى اللَّهِ شَدًّا شَدًّا،

وَ تَرَاحَفَتِ الْخَلَائِقُ إِلَى الْمَحْشَرِ زَخْفًا زَخْفًا،

وَ رَدَّ الْمُجْرِمُونَ عَلَى الْأَعْقَابِ رَدًّا رَدًّا،

وَ جَدَّ الْأَمْرُ - وَ يَحْكُ يَا إِنْسَانُ - جَدًّا جَدًّا،

وَ قُرَّبُوا لِلْحِسَابِ فَرْدًا فَرْدًا،

«وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»،

يَسْأَلُهُمْ عَمَّا عَمِلُوا حَرْفًا حَرْفًا،

فَجِيءَ بِهِمْ غُرَاهُ الْأَبْدَانِ، خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ،
 أَمَامَهُمُ الْحِسَابُ، وَمِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ،
 يَسْمَعُونَ زَفِيرَهَا، وَيَرَوْنَ سَعِيرَهَا،
 فَلَمْ يَجِدُوا نَاصِرًا وَلَا وَلِيًّا يُجِيرُهُمْ مِنَ الذُّلِّ،
 فَهُمْ يَعْدُونَ سِرَاعًا إِلَى مَوَاقِفِ الْحَشْرِ، يُسَاقُونَ سَوَاقًا،
 فَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ «كَطَى السَّجِلِّ لِلْكِتَابِ»،
 وَالْعِبَادُ عَلَى الصِّرَاطِ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ، يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ لَا يَسْلَمُونَ، «وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَتَكَلَّمُونَ»، وَلَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ، فَذُخْتِمَ
 عَلَى أَقْوَاهِهِمْ، وَاسْتَنْطِطَتْ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.
 يَا لَهَا مِنْ سَاعَةٍ مَا أَشْجَى مَوَاقِعَهَا مِنْ الْقُلُوبِ حِينَ مِيزَ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ! «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ»،
 مِنْ مِثْلِ هَذَا فَلْيَهْرَبِ الْهَارِبُونَ، إِذَا كَانَتِ الدَّارُ الْآخِرَةُ لَهَا يَعْمَلُ الْعَامِلُونَ.

تدبر

(۱) «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ»:

«می پرسد که روز قیامت چه موقع است؟» و پاسخ داده می شود: «پس، آن هنگام که دیده خیره شد.»

وقتی خاستگاه سوال، نه حقیقت جویی، بلکه اموری همچون هواپرستی باشد (جلسه ۱۷۷، تدبر ۱) و یا اساسا سوال نادرست باشد (جلسه ۱۷۷، تدبر ۲)، لازم نیست که درصدد پاسخ همان سوال باشیم، بلکه باید پاسخی داده شود، که واقعا مورد نیاز بوده است. درباره آخرت، مهم نیست که در چه روزی رخ می دهد، مهم این است که حتما واقع می شود، و وقتی واقع شد، همه غافلگیر و مبهوت می شوند و دیگر کاری از دست کسی ساخته نیست. (حدیث ۲)

(۲) «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ»:

چرا به عنوان اولین توضیح درباره قیامت، به این نکته اشاره کرد؟

الف. چشم برق می زند یعنی تمام توجهش معطوف می شود و خیره می ماند. این شدت غیرمنتظره بودن است که اولین چیزی است که در رخسار شخص کاملا آشکار می شود.

ب. قیامت عرصه زیر و رو شدن واقعیات، و بلکه درک ما از واقعیات است: بسیاری از آنچه واقعی می دانستیم سراب می شود (نبا/۲۰)، کوههایی که مظهر استواری و ثبات بودند، همچون پشم حلاجی شده (قارعه/۵) و متحرک (کهف/۴۷) درمی آیند، خورشید که مظهر روشنایی و روشنی بخشی است تاریک می شود (تکویر/۱) و بسیاری از چیزهایی که بدانها بی اعتنا بودیم جدی می شود (ق/۲۲). امور پایین بالا می آید و امور بالا پایین می رود (واقعه/۱). درک انسان از واقعیت، در گام اول، تابع مشاهده اش است؛ پس، ابتدا نظام مشاهده اش به هم می ریزد.

ج. مساله اصلی قیامت، مساله انسان است، پس تغییری که در انسان رخ می دهد از تغییری که در زمین و آسمان رخ می دهد مهمتر است.

د. سوال کننده، منکر قیامت است؛ و با توجه به آیات قبل (بویژه ۳-۴) مادیگرا و حس‌گرا است و حس را مبنای معرفت می‌داند. پس ابتدا سراغ حواس، و آن هم: دیدن، رفت. ... ۵.

۱۷۹) سوره قیامت (۷۵) آیه ۸ وَ خَسَفَ الْقَمَرُ ۱۳۹۵/۶/۲۴

ترجمه

و ماه در خسوف افتاد،

نکات ترجمه

«خَسَفَ» اگرچه اصطلاح «خسوف» برای ماه‌گرفتگی شایع شده، اما اصل این کلمه دلالت بر درهم پیچیدن (غموض) و فرو رفتن (غور) می‌کند و غالباً در مورد زمین به کار می‌رود وقتی که چیزی را چنان در خود فرو ببرد که اثری از شیء باقی نماند، چنانکه چاه «خسیف» هم چاهی است که آبش فرو رود که دیگر نتوان از آن آب برداشت (کتاب العین، ج ۴، ص ۲۰۱؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۸۰) و در قرآن کریم هم این کلمه در این معنای فرو رفتن در زمین (از باب عذاب الهی) مکرر به کار رفته است (نحل/ ۴۵؛ اسراء/ ۶۸؛ قصص/ ۸۱-۸۲؛ عنکبوت/ ۴۰؛ سبأ/ ۹؛ ملک/ ۱۶).

همچنین در اصطلاحات رایج، «خسوف» را برای ماه‌گرفتگی و «کسوف» را برای خورشیدگرفتگی به کار می‌برند، اما ظاهراً در لغت عرب، هر دو برای هر دو به کار رفته^۱ و برخی توضیح داده‌اند که «خسوف» در جایی بوده که به طور کامل پوشیده شود، اما کسوف در جایی بوده که قسمتی از آن پوشیده شود (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۸۲؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۱۶۹) بر این اساس، برخی توضیح داده‌اند که اصل این واژه به معنای داخل شدن و فرو رفتن و غور کردن است که اثری از شیء باقی نماند و تفاوتش با «غور کردن» این است که «غور» در مورد نفوذ و وارد شدن است که با دقت و لطافت همراه باشد، اما خسف با شدت و صلابت؛ و با این توضیحات نتیجه گرفته‌اند که خسوف در این آیه، نه صرفاً از بین رفتن نور ماه، بلکه فرو رفتن آن در خورشید و منحل شدن ماه در خورشید است و به معنای درهم ریختن نظام مادی دنیوی است [که شاید تعبیری را که در آیه بعد آمده (جُمُعَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ) بتوان مؤید این دیدگاه دانست] (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۵۷-۵۸)

۱ چنانکه این نکته در برخی روایات مشاهده می‌شود مثلاً تعبیر «وَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تَنكَسِفُ فِيهِ الشَّمْسُ وَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي يَنكَسِفُ فِيهَا الْقَمَرُ» (المحاسن، ج ۲، ص ۳۱۱؛ کافی (ط - دار الحديث)، ج ۱۱، ص ۱۳۹)

و یا در برخی اشعار:

ابک ابن فاطمة الذی من موته شاب الشعر

و لقتله زلزلتم و لقتله كسف القمر (شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۶۸)

۱) از امام صادق ع در مجلس سوم در حدیث معروف به توحید مفضل روایت شده است:

به ماه [بر توحید] استدلال کن که در آن دلالتی گرانبه است و مردم از آن در شناخت «ماه»ها استفاده می‌کنند؛

و حساب سال بر آن متنی نمی‌شود زیرا گردش آن، زمانهای [= فصول] چهارگانه و زمان کاشت و برداشت محصول را نشان نمی‌دهد و بدین جهت است که ماههای قمری و سالهای با ماههای شمسی و سالهای متفاوت است و ماههای قمری زمانش جابجا می‌شود و گاهی در زمستان است و گاه در تابستان.

در نوردهی‌اش در ظلمات شب و نیاز به آن بیندیش، که علی‌رغم نیاز به تاریکی برای آرامش جانوران و خنکی هوا برای گیاهان، صلاح نبود که شب، تاریکی محض باشد که نوری در آن نباشد و هیچ کاری در آن نتوان انجام داد، چرا که گاه مردم به خاطر کمبود وقت برخی کارهای روزانه‌شان و یا به خاطر شدت حرارت و تندی آن، به انجام کار در شب نیازمند می‌شوند پس در نور ماه کارهای گوناگونی مانند شخم زمین و زدن ماست و شکستن هیزم و مانند آن را انجام می‌دهند، پس نور ماه کمک‌کار آنها برای معیشت‌شان می‌شود وقتی که بدان نیاز دارند، و نیز مایه انس و آرامش کسانی می‌شود که شبانه در سفرند؛ و طلوع آن را در برخی شبها، و نه هر شب، قرار داد و در عین حال نور و روشنایی را کمتر از خورشید گرداند تا مردم در آن مانند روز به کار مشغول نشوند که مانع آرامش و قرار آنها شود و به هلاکت آنها بیانجامد؛

و تغییرات خاص آن مانند «هلال» و «محاق»، زیاد و کم شدن، و ماه‌گرفتگی را عاملی قرار داد برای توجه به قدرت خداوند متعال که خالق اوست و او را آن گونه که به صلاح جهان است (آن گونه که اهل فن می‌دانند) تغییر می‌دهد.

توحید المفضل، ص ۱۳۲

اسْتَدِلَّ بِالْقَمَرِ فِيهِ دَلَالَةٌ جَلِيلَةٌ تَسْتَعْمِلُهَا الْعَامَّةُ فِي مَعْرِفَةِ الشُّهُورِ وَ لَا يَتَّوَمُّ عَلَيْهِ حِسَابُ السَّنَةِ لِأَنَّ دَوْرَهُ لَا يَسْتَوْفِي الْأَزْمِنَةَ الْأَرْبَعَةَ وَ نُشُوَّ النَّوَارِ وَ تَصَرُّمَهَا وَ لِذَلِكَ صَارَتْ شُهُورُ الْقَمَرِ وَ سِنُوهُ تَتَخَلَّفُ عَنِ شُهُورِ الشَّمْسِ وَ سِنِيهَا وَ صَارَ الشُّهُورُ مِنْ شُهُورِ الْقَمَرِ يَنْتَقِلُ فَيَكُونُ مَرَّةً بِالشَّتَاءِ وَ مَرَّةً بِالصَّيْفِ

فَكَرَّ فِي إِنْآرَتِهِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ وَ الْإِرْبِ فِي ذَلِكَ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَاجَةِ إِلَى الظُّلْمَةِ لِهُدُوءِ الْحَيَوَانِ وَ بَرْدِ الْهَوَاءِ عَلَى النَّبَاتِ لَمْ يَكُنْ صِلَاحٌ فِي أَنْ يَكُونَ اللَّيْلُ ظُلْمَةً دَاجِيَةً لَا ضِيَاءَ فِيهَا فَلَا يُمَكِّنُ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْعَمَلِ لِأَنَّهُ رَبَّمَا احتَاجَ النَّاسُ إِلَى الْعَمَلِ بِاللَّيْلِ لِضَيْقِ الْوَقْتِ عَلَيْهِمْ فِي بَعْضِ الْأَعْمَالِ فِي النَّهَارِ وَ لِشِدَّةِ الْحَرِّ وَ إِفْرَاطِهِ فَيَعْمَلُ فِي ضَوْءِ الْقَمَرِ أَعْمَالًا شَتَّى كَحَرْثِ الْأَرْضِ وَ ضَرْبِ اللَّبَنِ وَ قَطْعِ الخَشَبِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ فَجُعِلَ ضَوْءُ الْقَمَرِ مَعُونَةً لِلنَّاسِ عَلَى مَعَايِشِهِمْ إِذَا احتَاجُوا إِلَى ذَلِكَ وَ أَنَسَاءً لِلسَّائِرِينَ وَ جُعِلَ طُلُوعُهُ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ دُونَ بَعْضٍ وَ نُقِصَ مَعَ ذَلِكَ عَنِ نُورِ الشَّمْسِ وَ ضِيَائِهَا لِكَيْلَا يَنْبَسِطَ النَّاسُ فِي الْعَمَلِ أَنْبَسَاطَهُمْ بِالنَّهَارِ وَ يَمْتَنِعُوا مِنَ الْهُدُوءِ وَ الْقَرَارِ فَيُهْلِكُهُمْ ذَلِكَ وَ فِي تَصَرُّفِ الْقَمَرِ خَاصَّةً فِي مَهَلِّهِ وَ مُحَاقِهِ وَ زِيَادَتِهِ وَ نُقْصَانِهِ وَ كُسُوفِهِ مِنَ التَّنْبِيهِ عَلَى قُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى خَالِفِهِ [خَالِقِهِ] الْمُصَرَّفِ لَهُ هَذَا التَّصْرِيفَ لِصِلَاحِ الْعَالَمِ مَا يَعْتَبَرُ بِهِ الْمُعْتَبِرُونَ

۱) «وَ خَسَفَ الْقَمَرُ»: در پاسخ به اینکه که «روز قیامت چه موقع است؟» بعد از اشاره به یک امر مربوط به خود انسان «خیره شدن و یا از دست دادن فروغ دیده»، به «خسف (تار و محو شدن) ماه» اشاره کرد. چرا در میان امور خارج از انسان، ابتدا سراغ ماه رفت؟ با توجه به حدیث ۱، شاید بتوان گفت:

الف. در حالت طبیعی (یعنی بدون ابزارهایی مانند ساعت) ماه یکی از بارزترین راههای محاسبه زمان است. وقتی دیگر ماهی نباشد، به خوبی معلوم می شود که نظام طبیعی زمان به هم ریخته است و قیامت در موقفی از یک زمان طبیعی نیست که سوال «قیامت چه موقع است» پاسخ داشته باشد.

ب. نور ماه امری حداقلی است که در تاریکی و ظلمات شب، موقعیت پیرامونی انسان را روشن می کند تا برخی از امور خود را انجام دهد. در آن معرکه ظلمانی انسان دنبال نوری می گردد، اما حتی ماه هم محو شده و نورش را از دست داده است. در آنجا نه امور مادی دنیوی بلکه نور ایمان (حدید/۱۲) و نور پروردگار (زمر/۶۹) است که روشنایی دارد، و نه تنها نور خورشید (تکویر/۱)، که حتی نورهای کم سویی مثل ماه هم در کار نیست. هم از این سو برق چشم رفته، و هم از آن سو نوری از بیرون در کار نیست.

ج. ...

۱۳۹۵/۶/۲۵

وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ

۱۸۰) سوره قیامت (۷۵) آیه ۹

ترجمه

و خورشید و ماه جمع شدند،

نکات نحوی^۱

حدیث

۱) از امیرالمومنین ع درباره این آیه روایت شده است:

۱. با اینکه کلمه «شمس» مونث است چرا فعل «جُمِعَ» مذکر آمده است؟

نحاس چنین می گوید:

يقال: الشَّمْسُ مؤنثة بلا اختلاف فكيف لم يقل، وجمعت ففي هذا أجوبة منها أن التقدير وجمع بين الشمس والقمر فحمل التذكير على بين، وقيل: لما كان وجمع الشمس لا يتم به الكلام حتى يقال: والقمر وكان القمر مذكراً كان المعنى جمعا فوجب أن يذكر فعلهما في التقديم كما يكون في التأخير. وأولى ما قيل فيه قول الكسائي، قال: المعنى: وجمع النوران أي الضياء ان وفي موضع آخر: فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي [الأنعام: ۷۸] وأما محمد بن يزيد فيقول: هذا كَلَّةٌ تأنيث غير حقيقي لأنه لم يؤنث للفرق بين شيء وشيء فلک تذکیره لأنه بمعنی شخص وشيء. (إعراب القرآن، ج ۵، ص ۵۳)

و ابن شهر آشوب چنین می گوید:

آن دو را در نور حجاب قرار می دهند.

[تفسیر] بحر العلوم (للسمرقندی، قرن ۴)، ج ۳، ص ۵۲۲؛ البحر المحيط، ج ۱۰، ص ۳۴۶

روی علی بن ابی طالب، - رضی الله عنه - أنه قال: يجعلان في نور الحجاب.

(۲) از امام صادق ع در مورد بهشت حضرت آدم ع سوال شد.

فرمودند: بهشتی بود از بهشت‌های دنیا که خورشید و ماه در آن طلوع می کند، و اگر از بهشت‌های آخرت بود هیچگاه تا

ابد از آن خارج نمی شد.

الكافی، ج ۳، ص ۲۴۷

عَلِيُّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُيَسَّرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ ع فَقَالَ جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطَّلُعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَكَأَنَّ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا.^۱

تدبر

(۱) «وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»:

یکی از علائم قیامت این است که «و خورشید و ماه جمع می شوند». جمع شدن آنها به چه معناست؟ مفسران نظراتی داده‌اند مانند اینکه به هم دیگر برخورد می کنند و متلاشی می شوند؛ اینکه هر دو مانند هم بی نور می شوند؛ و ... اما آنچه مسلم است این است که دیگر نظام عادی طبیعی که مبنای محاسبات ما بود کاملاً به هم خورده، و دیگر ماه و خورشیدی که بخواهد از خود نوری دهد در کار نخواهد بود؛ چنانکه در حدیث ۱ از این وضعیت، به قرار گرفتن آن دو در نور حجاب تعبیر شده؛ و

قوله سبحانه - وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ إنما ذكر جمع لأن كل اسم لا يكون فيه علم التأنيث يجوز تأنيثه على معنى اللفظ و قال بعضهم إنما على

بالتذكير الضوء. (متشابه القرآن و مختلفه، ج ۲، ص ۲۴۱)

سمرقندی می گوید:

إنما قال: وجمع الشمس والقمر، ولم يقل وجمعت، لأن المؤنث والمذكر إذا اجتمعا، فالغلبة للمذكر ([تفسیر] بحر العلوم، ج ۳، ص ۵۲۲)

۱ در برخی روایات، جمع شمس و قمر را مربوط به ظهور دانسته‌اند که البته در همان روایت هم معلوم است که ظهور به عنوان مقدمه حشر مد نظر

بوده است مثلاً در دیدار علی بن ابراهیم مهزیار با امام زمان (که ظاهراً در غیبت صغری بوده): الغيبة (للطوسی)، ص ۲۶۶

وَ أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنِ التَّلْعُكْبَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الرَّازِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ رَجُلٍ ذَكَرَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ قَرْوِينَ لَمْ يَذْكُرِ اسْمَهُ عَنْ حَبِيبِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ بْنِ شَاذَانَ الصَّنْعَانِيَّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ فَسَأَلْتُهُ عَنْ آلِ أَبِي مُحَمَّدٍ ع فَقَالَ...

فَقُلْتُ سَيِّدِي لَقَدْ بَعُدَ الْوَطْنُ وَ طَالَ الْمَطْلَبُ فَقَالَ يَا ابْنَ الْمَازِيَارِ أَبِي أَبُو مُحَمَّدٍ عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُجَاوِرَ قَوْمًا «غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ» وَ لَهُمُ الْخِزْيُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْيَمِّ وَ أَمَرَنِي أَنْ لَا أُسْكُنَ مِنَ الْجِبَالِ إِلَّا وَ عَرَهَا وَ مِنَ الْبِلَادِ إِلَّا عَفْرَهَا وَ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ أَظْهَرَ التَّقِيَّةَ فَوَكَّلَهَا بِي فَأَنَا فِي التَّقِيَّةِ إِلَى يَوْمٍ يُؤَدَّنُ لِي فَأَخْرَجُ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي مَتَى يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ فَقَالَ إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ سَبِيلِ الْكَعْبَةِ وَ اجْتَمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ اسْتَدَارَ بِهِمَا الْكَوَاكِبُ وَ النُّجُومُ فَقُلْتُ مَتَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لِي فِي سَنَةِ كَذَا وَ كَذَا تَخْرُجُ دَابَّةُ الْأَرْضِ [مِنْ] بَيْنِ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ مَعَهُ عَصَا مُوسَى وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ يَسُوقُ النَّاسَ إِلَى

الْمَحْشَرِ

در حدیث ۲ نیز، طلوع ماه و خورشید در بهشت آدم را، علامتی بر اینکه آن بهشت از جنس بهشت‌های اخروی نیست، دانسته است.

(۲) «وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»

این آیه از آیاتی است که به بهترین وجه، برچیده شدن نظام زمانی و برنامه‌ریزی دنیوی را نشان می‌دهد. چون محاسبات زمانی ما عموماً به نحوی به ماه و خورشید و جدایی این دو از هم برمی‌گردد.

توضیح تخصصی

به نظر می‌رسد حرکت زمین و نسبتی که با ماه و خورشید برقرار می‌کند، مهمترین مبنای محاسبات زمانی ماست (روز، ماه، سال، و حتی ساعات شبانه‌روز)؛ و می‌دانیم ماه به دور زمین می‌گردد و زمین به دور خورشید؛ اکنون وقتی این دو (که یکی زمین به دورش می‌گردد و دیگری او به دور زمین می‌گردد) با هم جمع شوند، یعنی آن چیزی که به دور زمین می‌گردید، در همان حال قرار است که زمین به دورش بگردد؛ و این به هم ریختن کامل نظام زمانی ما را نشان می‌دهد. پس این بیان، بیانی بسیار دقیق در پاسخ به سوال آن کسی است که «می‌پرسد روز قیامت چه موقع است» زیرا او در این نظام زمانی سوال خود را مطرح می‌کند و این آیه بخوبی نشان می‌دهد که این نظام زمانی کاملاً به هم می‌خورد و لذا سوال او سوال بی‌معنایی است.

(۳) «وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» در تدبر ۲ تبیین شد که این آیه از آیاتی است که به بهترین وجه، برچیده شدن نظام زمانی

و برنامه‌ریزی دنیوی را نشان می‌دهد.

اکنون اگر متوجه نقش زمان در فهم ما از خود و پیرامون خود باشیم، شاید تا حدودی به یکی از زوایای این مساله که چرا انسان در قیامت این اندازه همه معرفت‌هایش و نظام‌های محاسباتیش به هم می‌ریزد، پی ببریم.

(۴) «وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»

در برخی روایات، شمس و قمر به ترتیب به پیامبر ص و امیرالمومنین ع تأویل شده است. (چنانکه شیخ صدوق در کتاب

معانی الاخبار ص ۱۱۴-۱۱۵ بابی با عنوان «معرفت شمس و قمر» باز کرده و روایاتی با همین معنا آورده است)^۱

۱. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَلِيٍّ الْكَرْخِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ الصَّعَّانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ص صَلَاةَ الْفَجْرِ فَلَمَّا انْقَلَبَ مِنْ صَلَاتِهِ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ افْتَقَدَ الشَّمْسَ فَلَيْسَتْ مَسْكٌ بِالْقَمَرِ وَمَنْ افْتَقَدَ الْقَمَرَ فَلَيْسَتْ مَسْكٌ بِالزُّهْرَةِ فَمَنْ افْتَقَدَ الزُّهْرَةَ فَلَيْسَتْ مَسْكٌ بِالْفَرْقَدَيْنِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا الشَّمْسُ وَ عَلِيٌّ الْقَمَرُ وَ فَاطِمَةُ الزُّهْرَةُ وَ الْحُسَيْنُ الْفَرْقَدَانِ وَ كِتَابُ اللَّهِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.

2- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ نَصْرُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ النَّهْأَوْنَدِيُّ بِهَا قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خُوَزَيْ السَّامِرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ الْقَاسِمُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الْفَنْطَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ خَالِدِ الْحُلَوَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفِ الْعَسْفَلَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ السَّرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُتَكَدِّرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص افْتَدُوا بِالشَّمْسِ فَإِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ فَافْتَدُوا بِالْقَمَرِ فَإِذَا غَابَ الْقَمَرُ فَافْتَدُوا

شاید یکی از تأویلات این آیه همان مضمونی باشد که در حدیث ثقلین و احادیث دیگر آمده که امیرالمومنین ع در قیامت در کنار حوض کوثر به پیامبر ملحق می‌شود؛ و با توجه به اینکه آخرت، باطن دنیاست، معلوم می‌شود که این شمس و قمری که در دنیا عده‌ای آنها را جدا می‌دانستند و به یکی ایمان آورده و دیگری را انکار می‌کرده‌اند واقعا از هم جدا نیستند.^۱

مورد زیر را در کانال نگذاشتم

(۵) «وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»

قیامت مظهر قهاریت خداوند است که دیگر هیچ‌کس هیچ‌کاره‌ای نیست و هیچ چیز از خود هیچ ندارد و همه ذاتیات و روابطی که ما در دنیا برای اشیاء معتقد بوده‌ایم، همگی به اذن و عنایت خداوند بوده است. شاید به همین جهت است که در اوصاف قیامت، همواره هر صفت و رابطه‌ای که ما درباره خود اشیاء معتقد بوده‌ایم کاملاً برعکس معرفی می‌شود. (جلسه ۱۷۸، تدبیر ۲) ما نظام دنیای خود را بر اساس جدایی ماه و خورشید می‌دانیم، اما در وصف قیامت گفته می‌شود که این دو با هم جمع می‌شوند.

بِالزُّهْرَةِ فَإِذَا غَابَتِ الزُّهْرَةُ فَاقْتَدُوا بِالْفَرْقَدَيْنِ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالزُّهْرَةُ وَالزُّهْرَةُ فَاطِمَةُ وَالْفَرْقَدَانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ

– حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُقْرِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ بُنْدَارٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ بْنُ حَيْسُونَ [حَيْوَن] قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ خَالِدِ الْوَأَسْطِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ السَّرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ: اقْتَدُوا بِالشَّمْسِ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ مِثْلَهُ سِوَاءً.

3- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ الْمَدِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ الْمُحَارِبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا ظَهْرُ بْنُ صَالِحٍ الْعُمَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ تَمِيمٍ قَالَ أَخْبَرَنَا الْمُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَزِيدِ الرَّقَاشِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ص صَلَاةَ الْفَجْرِ فَلَمَّا انْقَلَبَ مِنْ صَلَاتِهِ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ فَقَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ افْتَقَدَ الشَّمْسَ فَلَيْسَتْ بِمَسِيكٍ بِالْقَمَرِ وَمَنْ افْتَقَدَ الْقَمَرَ فَلَيْسَتْ بِمَسِيكٍ بِالزُّهْرَةِ وَمَنْ افْتَقَدَ الزُّهْرَةَ فَلَيْسَتْ بِمَسِيكٍ بِالْفَرْقَدَيْنِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالزُّهْرَةُ وَالْفَرْقَدَانِ قَالَ أَنَا الشَّمْسُ وَعَلِيٌّ الْقَمَرُ وَ فَاطِمَةُ الزُّهْرَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ الْفَرْقَدَانِ وَ كِتَابُ اللَّهِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ

۱. البته در روایات این دو کلمه شمس و قمر گاه به مخالفان اهل بیت هم اطلاق شده است که جمع آمدن آنها هم در آنجا کاملاً واضح است. مثلاً: عن أبو الحسن في قوله وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ الشَّمْسُ الْأُولَى وَالْقَمَرُ الثَّانِي وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ أَي هُمَا يَعْبُدَانِ (الضراط المستقيم إلى مستحقي

التقديم، ج ۳، ص ۴۰)

۱۸۱) سوره نساء (۴) آیه ۹۷ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا

أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۱۳۹۵/۶/۲۶

ترجمه

کسانی که فرشتگان آنها را توفی می‌کنند در حالی که ظالم به خویش‌اند؛ گفتند در چه [حال و وضعی] بودید؟ گفتند در زمین مستضعف بودیم. گفتند: آیا زمین خدا گسترده نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنها جایگاهشان جهنم است و بد عاقبتی است.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

تَوَفَّاهُمْ = تَوَفَّى + هُمْ. «تَوَفَّى» از ماده «وفی» است که دلالت می‌کند بر اینکه چیزی و یا کاری به حد تمام و کمال خود برسد (کتاب العین، ج ۸، ص ۴۰۹) چنانکه کلمه «وفاء» به معنای عهد را به پایان رساندن و به مفاد آن کاملاً عمل کردن می‌باشد و «استوفی» هم به معنای امری را به نحو کامل گرفتن است به نحوی که چیزی از آن فروگذار نشود [در فارسی هم می‌گوییم کار را به نحو مستوفی انجام داد] (معجم المقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۲۹) و درباره اینکه چرا قبض روح کردن انسان را «توفی» می‌گویند برخی گفته‌اند بدین جهت که «توفی» دریافت کامل است و تمام حقیقت انسان روح است که در هنگام مرگ بتمامه دریافت می‌شود (المیزان، ج ۳، ص ۲۰۶)^۱

در این آیه می‌توان این را فعل ماضی دانست، و نیز می‌توان آن را فعل مضارعی دانست که در اصل تتوفاهم بوده و یکی از «ت»های آن، به خاطر اجتماع دو حرف در یک محل، حذف شده است. (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۵) ظالِمِي أَنفُسِهِمْ: در اصل «ظالمین انفسهم» بوده است که به خاطر اضافه شدن، «ن» افتاده است. این عبارت «حال» برای ضمیر «هم» (توفاهم) می‌باشد: یعنی آنها را در حالی قبض روح می‌کنند که ظالم بر خویش‌اند.

فیم = فی + ما (در + چه)

مُسْتَضْعَفٍ: از ماده «ضعف» است که نقطه مقابل قوت می‌باشد. باب استفعال برای «طلب کردن» به کار می‌رود؛ و «مُسْتَضْعَفٍ» اسم مفعول است؛ پس یعنی طلب اینکه شخص ضعیف باشد یا ضعیف نگه داشته شود (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۳۱) چنانکه گفته‌اند «اسْتَضْعَفْتَهُ (او را استضعاف کردم) یعنی او را ضعیف یافتم و در حقیقت بدی کردم (کتاب العین، ج ۱، ص ۲۸۲) و یا اینکه [صرفاً] او را ضعیف دیدم (المصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۶۲؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۰۷) إِنَّ الَّذِينَ ... فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ: عبارت «الذین ...» اسم إن است و عبارت «فَأُولَئِكَ ...» خبر إن است (الجدول فی إعراب القرآن، ج ۵، ص ۱۴۴)

۱. برخی هم گفته‌اند که چون مدت زمانی که در دنیا بدانها داده شده بود، تمام و کمال بدانها داده شد (تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲۰،

«وَسَاءَتْ مَصِيرًا» این جمله، حال برای «جهنم» است؛ یعنی آنها جایگاهشان در جهنم است در حالی که جهنم بد بازگشتگاهی است.

شان نزول^۱

حدیث

۱) از امام صادق ع روایت شده است:

هر جا و در هر حالی که هستی از خداوند عز و جل برای دین و دل و عواقب امور خود سلامتی بخواه، زیرا هر که طالب سلامتی باشد آن را نمی‌یابد، چه رسد به کسی که خود را در معرض ابتلائات قرار داده، و راهی را در پیش گرفته که برخلاف سلامتی [دل و دین] است، و با اساس و اصول سلامتی مخالفت کرده، بلکه سلامتی را تلف شدن؛ و تلف شدن را سلامتی می‌بیند؛

و در هر عصری، مخصوصاً در این زمان، سلامتی [دل و دین] از مردم عزلت گزیده است؛

و راه یافتن آن در تحمل آزار و اذیت مردمان، و صبر در مصیبت‌ها، و کم‌مؤنه بودن، و فرار از چیزهایی [= آداب و رسومی] است که تو را به خود مقید می‌کند، و قناعت کردن به حداقل ممکن است؛
که اگر چنین نمی‌باشی، پس عزلت و کناره‌گیری پیشه کن؛

و اگر هم نمی‌توانی، پس صمت [= سکوت و خاموشی از روی حکمت] پیشه کن هر چند همانند عزلت نمی‌شود؛

و اگر نتوانستی پس سخن گفتن در حدی که به نفعت باشد و ضرری به تو نزند هر چند همچون صمت نمی‌شود؛

و اگر بدین هم راه نبردی پس با سفر از سرزمینی به سرزمین دیگر [که در آنجا بتوانی دل و دینت را حفظ کنی] وضع و حال خود را عوض کن و با باطنی صاف و دلی خاشع و بدنی صابر، زحمات چنین سفری را به جان بخر که خداوند عز و جل می‌فرماید:

«کسانی که فرشتگان آنها را توفی می‌کنند در حالی که ظالم به خویشانند؛ گفتند در چه [حال و وضعی] بودید؟ گفتند در

زمین مستضعف بودیم. گفتند: آیا زمین خدا گسترده نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنها جایگاهشان جهنم است و بد عاقبتی است»

۱. مرحوم فیض کاشانی می‌گوید:

قیل نزلت فی أناس من مكة أسلموا و لم يهاجروا حين كانت الهجرة واجبة.

و فی المجمع و العیاشی: عن الباقر علیه السلام هم قیس بن الفاکهة بن المغیره و الحارث بن زمة بن الأسود و قیس بن الولید بن المغیره و ابو العاص بن منبه بن الحجاج و علی بن امیة بن خلف.

و القمی: نزلت فیمن اعتزل امیر المؤمنین علیه السلام و لم یقاتلوا معه فقالت الملائكة لهم عند الموت فیهم کنتم قالوا کنا مُسْتَضْعَفِینَ فی الأَرْضِ ای لم نعلم مع من الحق فقال الله أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا ای دین الله و کتاب الله واسع فتنتظروا فيه.

أقول: لا منافاة بین الخبرین لأن الأول تفسیر و الثانی تأویل و الآیة تشملهما. (تفسیر الصافی، ج ۱، ص: ۴۹۰)

و محضر بندگان صالح خداوند را غنیمت بشمار؛

و به رقابت کردن با هم‌رتبه‌های خود مشغول نشو؛

و وقت را صرف نزاع و جدل با مخالفان مکن؛

و اگر کسی به تو گفت: «من» [یعنی من چنین و چنانم] بگو «تو» [یعنی نگو من هم چنین و چنانم، بلکه بگو، باشد، تو

خیلی چنین و چنانی]،

و ادعای هیچ امری را نکن، هرچند که بدان مطلب احاطه علمی داشته و به معرفت کامل در آن رسیده باشی؛

و اسرار را آشکار مکن جز برای کسی که در دین شریف‌تر از توست، تا شرافت بیابی؛

که اگر این کارها را بکنی به سلامت [در دل و دین] می‌رسی و بدون هیچ تعلق خاطری با خدا خواهی بود.

مصباح الشریعه، ص ۱۰۹-۱۱۰

قَالَ الصَّادِقُ ع اَطْلُبِ السَّلَامَةَ اَيْنَمَا كُنْتَ وَ فِي اَيِّ حَالٍ كُنْتَ لِديْنِكَ وَ قَلْبِكَ وَ عَوَاقِبِ اُمُورِكَ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَهَا وَ جَدَّهَا فَكَيْفَ مَنْ تَعَرَّضَ لِلْبَلَاءِ وَ سَلَكَ مَسَالِكَ ضِدِّ السَّلَامَةِ وَ خَالَفَ اَصُوْلَهَا بَلْ رَأَى السَّلَامَةَ تَلْفًا وَ التَّلْفَ سَلَامَةً وَ السَّلَامَةُ قَدْ عُرِلَتْ مِنَ الْخَلْقِ فِي كُلِّ عَصْرِ خَاصَّةً فِي هَذَا الزَّمَانِ وَ سَبِيلُ وُجُوْدِهَا فِي اِحْتِمَالِ جَفَاءِ الْخَلْقِ وَ اذْيَتِهِمْ وَ الصَّبْرِ عِنْدَ الرَّزَايَا وَ حِفَّةِ الْمُؤْنِ وَ الْفِرَارِ مِنَ الْاَشْيَاءِ الَّتِي تَلَزَمَكَ رِعَايَتُهَا وَ الْقَنَاعَةَ بِالْاَقْلُ مِنَ الْمَيْسُورِ فَاِنْ لَمْ تَكُنْ فَالْعَزْلَةَ وَ اِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَالصَّمْتُ وَ لَيْسَ كَالْعَزْلَةَ وَ اِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَالْكَلَامُ بِمَا يَنْفَعُكَ وَ لَا يَضُرُّكَ وَ لَيْسَ كَالصَّمْتِ وَ اِنْ لَمْ تَجِدِ السَّبِيْلَ اِلَيْهِ فَالْاِنْقِلَابُ فِي الْاَسْفَارِ مِنْ بَلَدٍ اِلَى بَلَدٍ وَ طَرْحُ النَّفْسِ فِي بَرَارِي التَّلْفِ بِسِرِّ صَافٍ وَ قَلْبٍ خَاشِعٍ وَ بَدَنِ صَابِرٍ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ «اِنَّ الَّذِيْنَ تَوَفَّاهُمْ الْمَلٰٓئِكَةُ ظٰلِمِيْ اَنْفُسِهِمْ قَالُوْا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوْا كُنَّا مُسْتَضْعَفِيْنَ فِي الْاَرْضِ قَالُوْا اَلَمْ تَكُنْ اَرْضُ اللّٰهِ وَاَسِعَتْ فَتُهَاجِرُوْا فِيْهَا» وَ اَنْتَهُزُ مَعْنَمَ عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِيْنَ وَ لَا تُنَافِسِ الْاَشْكَالَ وَ لَا تُتَنَازِعِ الْاَضْدَادَ وَ مَنْ قَالَ لَكَ اَنَا فَقُلْ اَنْتَ وَ لَا تَدَّعِ شَيْئًا وَ اِنْ اَحَاطَ بِهٖ عِلْمُكَ وَ تَحَقَّقْتَ بِهٖ مَعْرِفَتَكَ وَ لَا تَكْشِفْ سِرُّكَ اِلَّا لِمَنْ هُوَ اَشْرَفُ مِنْكَ فِي الدِّيْنِ فَتَجِدَ الشَّرْفَ فَاِنْ فَعَلْتَ ذٰلِكَ اَصَبْتَ السَّلَامَةَ وَ بَقِيَتْ مَعَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِلَا عِلَاقَةٍ.

تدبر

(۱) « اِنَّ الَّذِيْنَ تَوَفَّاهُمْ الْمَلٰٓئِكَةُ ظٰلِمِيْ اَنْفُسِهِمْ ... »:

این آیه، یکی از ادله فقهاست برای وجوب هجرت در مورد کسی که در جایی زندگی می‌کند که دینش در معرض آسیب

است و یا نمی‌تواند به وظایف دینی‌اش عمل کند. (مثلاً: المبسوط شیخ طوسی، ج ۲، ص ۴؛ تذکره الفقهاء علامه حلی، ج ۹،

ص ۱۰) و به خاطر وجود این آیه، همه فقها بر این فتوا بوده‌اند که اگر کسی در بلاد غیرمسلمان باشد و نتواند شعائر دینی‌اش

را حفظ کند، هجرت بر او واجب می‌شود، (جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۵)

(۲) «ظَالِمِيْ اَنْفُسِهِمْ ... كُنَّا مُسْتَضْعَفِيْنَ فِي الْاَرْضِ»:

هنگام انجام کارهای ناروا، یکی از توجیهاتی که رواج دارد، این است که محیط بد است و این محیط چنین اقتضایی دارد

و نمی‌توانم این گونه نباشم. این آیه، حکایت حال چنین انسان‌هایی در لحظه مرگ است؛ که آنها همین توجیه را برای فرشتگان

مرگ می‌آورند که اگر ما گمراه و گناهکاریم، در موضع ضعف بودیم و نمی‌توانستیم در مقابل محیط پیرامونی خود مقاومت کنیم. اما این توجیه دیگر جواب نمی‌دهد؛ زیرا زمین خدا وسیع است؛ و انسان می‌توانست محیطش را عوض کند. صرف اینکه ما سالها در اینجا زندگی کرده‌ایم و انس گرفته‌ایم، پاسخ قانع‌کننده‌ای برای فرشتگان مرگ نخواهد بود.

(۳) «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا»:

اساساً خدا از روح خود در ما دمیده و «گل» ما را «گل» کرده (ص/۷۱-۷۱) تا با گل وجودمان، عالم را گلستان کنیم. مدعی گوید که با یک گل نمی‌گردد بهار من گلی دارم که عالم را گلستان می‌کند

اگر همه در پیرامون تو بودند، تو خوب باش؛ و در جایی که زندگی می‌کنی، اگر دیدی نمی‌شود سالم ماند، از آنجا برو. بیرون. جای دیگری زندگی کن، اما نگذار گل وجودت لجن شود.

سلامت دل و دینت بسیار گران‌قیمت‌تر از سلامت جسمت است (حدیث ۱). خانه کنونی‌ات، یک میلیاردم زمین خدا هم نمی‌شود؛ اگر سلامت جسمت به طور جدی در معرض خطر بیفتد، خانه‌ات را خرج درمان نمی‌کنی؟ اگر سلامت بدن را برای کمتر از یک قرن زندگی در دنیا نیاز داری، فکری هم برای زندگی بی‌نهایت بعد از مرگ بکن، که آیا در آنجا دل سالمی نباید داشته باشی؟ (شعراء/۸۹)

(۴) «ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ ... كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ ... أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً ... مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ»

کسانی که در جایی زندگی می‌کنند که زیر بار زور می‌روند و استثمار می‌شوند (خواه استثمار مادی یا فرهنگی) و می‌توانند از آنجا جای دیگری بروند و نمی‌روند، به خود ستم می‌کنند و کسی که به خودش ستم کند، خودش راه جهنم را برگزیده است.

(۵) «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ... قَالُوا ... قَالُوا ... قَالُوا ...؟ ...»:

این آیه از شواهد وجود واقعی است که از آن به سوال قبر تعبیر می‌شود؛ که بعد از مرگ فرشتگان از انسان سوالاتی می‌کنند. و معلوم است که سوال «در کجا بودید» سوال از دین آنهاست یعنی به لحاظ دینی در چه وضعی بودید و چرا دین نداشتید، و پاسخ آنها که «در زمین مستضعف بودیم، توجیهی است برای عدم دینداریشان. (المیزان، ج ۵، ص ۴۹)

(۶) «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»:

این آیه نشان می‌دهد هجرت از زمینی که میدان بازی دشمنان خداست و عرصه برای دین و دینداری تنگ است، واجب است (تدبر ۱). اگر توجه کنیم که امروزه فضای مجازی هم زمین زندگی شده است، آیا از این آیه ضرورت جدی راه‌اندازی و سامان دهی فضایی برای کسی که بخواهد زندگی سالمی در فضای مجازی داشته باشد (اسمش را شبکه ملی اطلاعات بگذارند یا هر چیز دیگر)، استنباط نمی‌شود؟

راستی، آیا اگر کسی در این فضاها مجازی حضور دارد و نمی‌تواند دل و دینش را حفظ کند، هجرت از این فضا و رها کردن آن بر او واجب نیست؟

با تو هستم که داری این جمله را می‌خوانی! با خودت رو راست باش! یک لحظه درنگ کن!
آیا وقتی فرشتگان مرگ سراغت آمدند، در این فضای بشدت آلوده، طوری زندگی کرده‌ای که جوابت را قبول کنند؟
(۷) «فِيمَ كُنْتُمْ؟ ... مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»:

جهنم، هم «مأوی» یعنی جایگاه و پناهگاه آنهاست، و هم «مصیر» یعنی محلی که دارند به سوی او حرکت می‌کنند.
این نشان می‌دهد که باطن دنیا - اگر در حد دنیا بماند - جهنم است. کسانی که به دنیا دلخوش کرده‌اند و دل و دینشان را فدای دنیایشان می‌کنند، در جهنم جای گرفته‌اند و چون تلاشی برای خروج از آن نمی‌کنند آخر مسیرشان هم جهنم خواهد بود.

هرکسی باید در زندگی‌اش و پیش از آنکه فرشتگان مرگ از راه برسند از خود بپرسد «فِيمَ كُنْتُمْ؟» در کجایی؟ نه اینکه جسمت کجاست؛ خودت، آن حقیقت خودت که بعد از مرگ هم باقی می‌ماند، آن کجاست؟ دلت را کجا گذاشته‌ای؟
واقعا ما در کجاییم؟

به قول ابوسعید ابوالخیر

ای دلبر ما مباش بی «دل» بر ما

یک «دل» بر ما به از دو صد دلبر ما

نه «دل» بر ما نه دلبر اندر بر ما

یا «دل» بر ما فرست یا دلبر ما

<http://ganjoor.net/abusaeed/robaee-aa/sh23>

ما که نه «دل» را جدی گرفته‌ایم و نه «دلبر» را، اما خوشا حافظ که چنین بوده است:

پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه شب

تا در این پرده جز اندیشه او نگذارم

(۸) «قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ ... فَأُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ»:

انسان ممکن است در دنیا به استضعاف کشیده شده باشد، و در عین حال جهنمی هم بشود! پس هر مستضعفی قابل ترحم

نیست (چنانکه در آیه بعد خواهد آمد، مستضعفی قابل ترحم است که واقعا توانایی خروج از وضعیتش را نداشته باشد)

(۹) «... قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا ...»

پیام مهمی به فعالان فرهنگی: زمین خدا واسع است. اگر در جایی نتوانستید کار فرهنگی انجام دهید، هجرت کنید؛ جاهای

دیگری هست که بتوان.

مواظب باشید دلتان در جایی گیر نکند که اگر آنجا نتوانستید کار فرهنگی کنید، فکر کنید دیگر نمی‌شود کار کرد.

(۱۰) «كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ ... فَأُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ»:

قبلا اشاره شد که «بهشت و جهنم در باطن دنیا موجود است (جلسه ۳۷، تدبر ۵) و فقط چشم ما در پرده است (ق/۲۲)

کسانی که هم زیر بار استعمار (مادی و یا معنوی) زندگی می‌کنند، جایگاه واقعی آنها جهنم است. برای همین است که اگر کسی

در چنین موقعیتی زندگی می‌کند که دینش در معرض آسیب است، واجب است هجرت کند، چون هیچ عاقلی در جهنم سکونت نمی‌کند.

یادداشت زیر را در کانال نگذاشتم

(۱۱) « أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً »

تعبیر «زمین خدا» و نسبت دادن زمین به خدا، علاوه بر تاکید بر نگاه توحیدی، نشان می‌دهد که خداوند زمین را گسترده قرار داده تا امکان حفظ دین میسر شود و لذا چون زمین وسیع و گسترده است، اشکال فرشتگان که «چرا هجرت نکردید» اشکالی است که پاسخ ندارند. (المیزان، ج ۵، ص ۵۰)

درباره این آیه، همچنین به تدبر ۶ جلسه ۷۸ هم دقت شود.

۱۸۲) سوره نساء (۴) آیه ۹۸ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ۱۳۹۵/۶/۲۷

ترجمه

مگر مستضعفین [واقعی] از مردان و زنان و فرزندان که نه چاره‌جویی توانند و نه راه به جایی برند.

نکات ترجمه

«حیلة» از ماده «حول» است که در اصل این ماده نوعی حرکت دوری مد نظر است (معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۲۱) و دلالت بر تحول و تغییر از حالت قبلی دارد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۶۶؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۱۸) و «الحول» به «یک سال کامل» گفته می‌شود. پس «حیله» یعنی تدبیر حاذقانه‌ای در امور و فکر را زیر و رو کردن برای رسیدن به مقصود (المصباح المنیر، ج ۲، ص ۱۵۷).

«حال» [که در فارسی هم رایج است، مثلاً: حال شما چطور است] به وضعیت آدمی می‌گویند که دائماً در معرض تغییر است و بر همین اساس، «حیله» هم آن چیزی است که مخفیانه با آن به یک حالت خاصی می‌رسند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۶۶) «حائل» هم هر چیزی است که از مکانش جابجا می‌شود و از موضعی به موضع دیگر «متحول» می‌گردد (کتاب العین، ج ۳، ص ۲۹۸) «لا حول و لا قوه الا بالله» یعنی هیچ تغییری از یک وضعیت و هیچ توانایی‌ای بر کاری نیست مگر به خواست و اراده خدا.

و برخی احتمال داده‌اند «حیله» از «حیلولة» (بین دو چیز فاصله انداختن) گرفته شده و بعد به صورت اسم آلت در مورد هر چیزی که بین دو چیز فاصله بیندازد و یا حال شیء را عوض کند به کار رفته (المیزان، ج ۵، ص ۵۰)

جایگاه نحوی «حیله» در این جمله، مفعول است. (الجدول فی إعراب القرآن، ج ۵، ص ۱۴)

«إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ» این استثناء را استثنای منقطع دانسته‌اند. (المیزان، ج ۵، ص ۵۰) (استثنا در حالت عادی استثنای متصل است، یعنی چیزی را از یک حکم کلی خارج کردن؛ اما استثنای منقطع در جایی است که امری که استثناء شده، حقیقتاً از ابتدا

در زمره آن حکم کلی نبوده است و برای اینکه مبدا کسی گمان کند این حکم شامل او هم می‌شود، بر آن تاکید شده است). البته استثنای منقطع دانستنش بر این اساس بود که آن را استثناء بدانیم از متوفیانی که به خود ظلم کرده‌اند؛ اما می‌توانیم این را استثنای متصل بگیریم، که در این صورت استثناء از کل متوفیان می‌شود (الجدول فی إعراب القرآن، ج ۵، ص ۱۴)

«الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ...» حرف «من» در اینجا «مِن» تبعیضیه (به معنای برخی از) نیست، بلکه «مِن» بیانیه است، یعنی بیان می‌کند گروه‌هایی را که در ذیل عنوان مستضعف قرار می‌گیرند.

حدیث^۱

۱) سلیمان بن خالد از امام صادق ع درباره آیه «مگر مستضعفین از مردان و زنان و فرزندان که نه چاره‌جویی توانند و نه راه به جایی برند» سوال کرد، امام فرمود:

سلیمان، برخی از آن مستضعفان هستند که از تو گردن کلفت‌ترند! قومی‌اند که روزه می‌گیرند و نماز می‌خوانند و اهل عفت شکم و دامن هستند، حق را هم از آن غیر ما نمی‌دانند [یعنی اگرچه از اینکه «امامت حق ما بود» بی‌اطلاعند اما این را حق دیگران هم نمی‌دانند] و از شاخه‌های این شجره طیبه گرفته‌اند [یعنی با عمل به احکام دین، عملاً به شجره طوبی آویخته‌اند]؛ آنها کسانی‌اند که امید است خداوند از آنها درگذرد اگر که به این شاخه‌ها را گرفته باشند هرچند که آنها را نشناسند؛ پس اگر خداوند عفو خود را شامل حال آنها کند به رحمتش است و اگر عذابشان کند به سبب گمراهی است از آنچه که به آنان معرفی کرده بود.

معانی الأخبار، ص ۲۰۳-۲۰۲

حَدَّثَنَا مُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْخَنَعَمِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ، الْآيَةَ. قَالَ يَا سُلَيْمَانُ فِي هَؤُلَاءِ الْمُسْتَضْعَفِينَ مَنْ هُوَ أَتَّخِنُ رَقَبَةً مِنْكَ الْمُسْتَضْعَفُونَ قَوْمٌ يَصُومُونَ وَ يُصَلُّونَ تَعَفُّ بِطُونَهُمْ وَ فُرُوجَهُمْ لَا يَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ فِي غَيْرِنَا آخِذِينَ بِأَغْصَانِ الشَّجَرَةِ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ إِذَا كَانُوا آخِذِينَ بِالْأَغْصَانِ وَإِنْ لَمْ يَعْرِفُوا أَوْلِيكَ فَإِنَّ عَفَى عَنْهُمْ فَبِرَحْمَتِهِ وَإِنْ عَذَّبَهُمْ فَبِضَلَالَتِهِمْ عَمَّا عَرَفَهُمْ.^۲

^۱ این آیه از معدود آیاتی است که احادیث فراوانی ناظر به آن یافت می‌شد که تنها اندکی آورده شد.

۲. این احادیث هم در همین زمینه‌ها قابل توجه است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ الْمُسْتَضْعَفِ فَقَالَ هُوَ الَّذِي لَا يَهْتَدِي حِيلَةً إِلَى الْكُفْرِ فَيَكْفُرَ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ فَهُمْ الصَّبِيَانُ وَمَنْ كَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عُقُولِ الصَّبِيَانِ مَرْفُوعٌ عَنْهُمْ الْقَلَمُ.

الكافي، ج ۲، ص ۴۰۴؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۴۹، معانی الأخبار، ص ۲۰۱

٢) از امام کاظم ع درباره مستضعفین (که مورد عفو قرار می گیرند) سوال شد. فرمودند:

ضعیف کسی است که حجت [دلیلی که عقل را قانع کند] به او نرسیده باشد، و اختلافی را که وجود دارد نمی شناسد؛ اما همین که متوجه اختلاف شد، دیگر مستضعف نیست [چون وظیفه دارد تحقیق کند و حق را تشخیص دهد].

الکافی، ج ٢، ص ٤٠٦

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورِ الْخَزَاعِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الضَّعْفَاءِ فَكَتَبَ إِلَيَّ الضَّعِيفُ مَنْ لَمْ تُرْفَعْ إِلَيْهِ حُجَّةٌ وَ لَمْ يَعْرِفِ الْإِخْتِلَافَ فَإِذَا عَرَفَ الْإِخْتِلَافَ فَلَيْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ. ١

عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فَقَالَ هُمْ أَهْلُ الْوَلَايَةِ فَقُلْتُ أَيْ وِلَايَةٍ فَقَالَ أَمَا إِنَّهَا لَيْسَتْ بِالْوَلَايَةِ فِي الدِّينِ وَ لَكِنَّهَا الْوَلَايَةُ فِي الْمُنَاكِحَةِ وَ الْمَوَارِثَةِ وَ الْمُخَالَطَةِ وَ هُمْ لَيْسُوا بِالْمُؤْمِنِينَ وَ لَا بِالْكَفَّارِ وَ مِنْهُمْ الْمُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

الکافی، ج ٢، ص ٤٠٥؛ معانی الأخبار، ص ٢٠١

عن سليمان بن خالد قال سألت أبا عبد الله ع عن قول الله «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ ... وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» قال: يا سليمان من هؤلاء المستضعفين من هو أثنى رتبة منك، المستضعفون قوم يصومون و يصلون يعف بطونهم و فروجهم لا يرون أن الحق في غيرنا، آخذين بأغصان الشجرة، فقال: «فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ» كانوا آخذين بالأغصان و لم يعرفوا أولئك - فإن عفا عنهم فيرحمهم الله و إن عذبهم فبضاللتهم عما عرفهم عن سليمان بن خالد عن أبي جعفر ع قال سألته عن المستضعفين فقال: البلهاء في خدرها و الخادم - تقول لها صلي فتصلي لا تدرى إلا ما قلت لها، و الجليب الذي لا يدرى إلا ما قلت له، و الكبير الفاني و الصبي و الصغير هؤلاء المستضعفون، فأما رجل شديد العنق جدل خصم يتولى الشراء و البيع - لا تستطيع أن تعينه في شيء تقول هذا المستضعف لا و لا كرامة (تفسير العياشي، ج ١، ص ٢٧٠؛ معانی الأخبار، ص ٢٠٣)

١. این احادیث هم نزدیک به همین مضمون هستند:

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالَا حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا نَضْرُ بْنُ شُعَيْبٍ عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ الْجَزَّازِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ ضُرُوبٌ يُخَالِفُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ نَاصِبًا فَهُوَ مُسْتَضْعَفٌ.

معانی الأخبار، ص ٢٠٠

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّمْطِ الْبَجَلِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا تَقُولُ فِي الْمُسْتَضْعَفِينَ فَقَالَ لِي شَبِيهَا بِالْفَزَعِ فَتَرَكْتُمْ أَحَدًا يَكُونُ مُسْتَضْعَفًا وَ آيْنَ الْمُسْتَضْعَفُونَ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ مَسَى بِأَمْرِكُمْ هَذَا الْعَوَاتِقُ إِلَى الْعَوَاتِقِ فِي خُدُورِهِنَّ وَ تُحَدِّثُ بِهِ السَّقَايَاتُ فِي طَرِيقِ الْمَدِينَةِ.

الکافی، ج ٢، ص ٤٠٥؛ معانی الأخبار، ص ٢٠١

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ عَرَفَ اخْتِلَافَ النَّاسِ فَلَيْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ.

الکافی، ج ٢، ص ٤٠٥

بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ حَبِيبِ الْخَنْعَمِيِّ عَنْ أَبِي سَارَةَ إِمَامِ مَسْجِدِ بَنِي هِلَالٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَيْسَ الْيَوْمَ مُسْتَضْعَفٌ أَبْلَغَ الرِّجَالَ الرِّجَالَ وَ النِّسَاءَ النِّسَاءَ.

۳) سلیم بن قیس می‌گوید از امیرالمومنین ع شنیدم که امت هفتاد و سه فرقه می‌شوند که هفتاد و دوتا جهنمی‌اند و یکی به بهشت می‌رود، و سیزده فرقه از این هفتاد و سه فرقه ادعای محبت و دوستی ما اهل بیت را می‌کند که تنها یکی از آنها بهشتی است ...

[بعد از توضیحاتی که حضرت می‌دهند، سلیم گوید:] گفتم امیرالمومنین! کسی که متوقف شده، نه تابع امامت شماست و نه با شما دشمنی می‌کند و می‌جنگد، نه ولایت شما را قبول کرده و نه از دشمن شما بی‌زاری می‌جوید و می‌گوید «نمی‌دانم [حق با کیست]» و راست هم می‌گوید. او چطور؟

فرمود: اینها از آن هفتاد و سه فرقه نیستند. منظور پیامبر از این هفتاد و سه فرقه افرادی است که بر دین خود اصرار دارند و دیگران را هم به دین خود دعوت می‌کنند که یکی بر دین رحمان است و هفتاد و دوتا بر دین شیطان، که آن را قبول کرده و از مخالفینش تبری می‌جوید.

اما کسی که موحد باشد و به رسول الله ص ایمان آورد ولی ولایت ما و گمراهی دشمنان ما را نشناسد و پرچم دشمنی بلند نکند و حلال و حرامی را عوض نکند و هرآنچه از امر و نهی‌های الهی را که بین امت بدون اختلاف پذیرفته شده بپذیرد و علم آنچه را که نمی‌داند به خدا واگذارد، اینها نجات می‌یابند؛

و اینها طبقه‌ای بین مومنین و مشرکین هستند که اکثر مردم را اینها تشکیل می‌دهند و اینها ایند که اهل حساب و میزان و اعراف و جهنمی‌هایی که پیامبران و فرشتگان و مومنان شفاعتشان می‌کنند و بخشیده می‌شوند و از آتش بیرون می‌آیند، می‌باشند، اما مومنان [حقیقی] پس نجات می‌یابند و بی حساب وارد بهشت می‌شوند و مشرکان [حقیقی] هم بی حساب وارد آتش می‌شوند اما حسابرسی برای اینهاست که بین مومنان و مشرکان‌اند و مولفه قلوبهم [تازه ایمان‌آوردگان سست‌ایمان] و کسانی که کار خوب و بد را با هم درآمیختند و مستضعفانی که نه تدبیری برای کفر و شرک دارند و نه اهل دشمنی با ما هستند و نه راه هدایت را می‌یابند که مومن و عارف شوند، هستند؛ اینها ایند که در اعراف نگه داشته می‌شوند و اینها ایند که به مشیت خداوند واگذار شده‌اند که اگر خواست به خاطر گناهشان آنها را به دوزخ اندازد و اگر خواست با رحمتش از آنها درگذرد.

کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۶۰۷-۶۰۹

الکافی، ج ۲، ص ۴۰۶

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّمْطِ الْجَلِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مَا تَقُولُ فِي الْمُسْتَضْعَفِينَ فَقَالَ لِي شَبِيهَا بِالْفَرْعِ وَ تَرَكْتُمْ أَحَدًا يَكُونُ مُسْتَضْعَفًا وَ أَيْنَ الْمُسْتَضْعَفُونَ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ مَشَى بِأَمْرِكُمْ هَذَا الْعَوَاتِقُ إِلَى الْعَوَاتِقِ فِي خُدُورِهِنَّ وَ تَحَدَّثُ بِهِ السَّقَايَاتُ بِطَرُقِ الْمَدِينَةِ.

معانی الأخبار، ص ۲۰۱

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ عَمْرِو بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ مَا حَدُّ الْمُسْتَضْعَفِ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ مَنْ لَا يُحْسِنُ سُورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ وَ قَدْ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقَةً مَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ لَا يُحْسِنَ.

معانی الأخبار، ص ۲۰۱

قَالَ أَبَانُ قَالَ سَأَلْتُهُمْ وَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع يَقُولُ إِنَّ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَ فِرْقَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَ السَّبْعِينَ تَنْتَحِلُ مُحَبَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَاحِدَةً [مِنْهَا] فِي الْجَنَّةِ وَ اثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ...

قَالَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَرَأَيْتَ مَنْ قَدْ وَقَفَ فَلَمْ يَأْتَمْ بِكُمْ وَ لَمْ يُعَادِكُمْ وَ لَمْ يَنْصِبْ لَكُمْ وَ لَمْ يَتَوَلَّكُمْ وَ لَمْ يَتَّبِعْ مِنْكُمْ عَدُوَّكُمْ وَ قَالَ لَا أَدْرِي وَ هُوَ صَادِقٌ قَالَ لَيْسَ أَوْلَيْكَ مِنَ الثَّلَاثِ وَ السَّبْعِينَ فِرْقَةً إِنَّمَا عَنَى رَسُولُ اللَّهِ ص بِالثَّلَاثِ وَ السَّبْعِينَ فِرْقَةً الْبَاغِينَ النَّاصِبِينَ الَّذِينَ قَدْ شَهَرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ دَعَوْا إِلَى دِينِهِمْ فَفِرْقَةٌ وَاحِدَةٌ مِنْهَا تَدِينُ بِدِينِ الرَّحْمَنِ وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ تَدِينُ بِدِينِ الشَّيْطَانِ وَ تَتَوَلَّى عَلَى قَبُولِهَا وَ تَتَّبِعُهَا مِمَّنْ خَالَفَهَا فَأَمَّا مَنْ وَحَدَّ اللَّهُ وَ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص وَ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَأَيَّنَا وَ لَا ضَلَالَةَ عَدُوِّنَا وَ لَمْ يَنْصِبْ شَيْئًا وَ لَمْ يُجِلِّ وَ لَمْ يُحَرِّمْ وَ أَخَذَ بِجَمِيعِ مَا لَيْسَ بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ مِنَ الْأُمَّةِ فِيهِ خِلَافٌ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ بِهِ وَ كَفَّ عَمَّا بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ مِنَ الْأُمَّةِ [فِيهِ] خِلَافٌ فِي أَنَّ اللَّهَ نَهَى عَنْهُ وَ لَمْ يُحَلِّلْ وَ لَمْ يُحَرِّمْ وَ لَا يَعْلَمُ وَ رَدَّ عِلْمَ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ فَهَذَا نَاجٍ وَ هَذِهِ الطَّبَقَةُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَيْنَ الْمُشْرِكِينَ هُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ وَ أَجْلُهُمْ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْحِسَابِ وَ الْمَوَازِينِ وَ الْأَعْرَافِ وَ الْجَهَنَّمِيِّونَ الَّذِينَ يَشْفَعُ لَهُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ يَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ فَيَسْمَوْنَ الْجَهَنَّمِيِّينَ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَنْجُونَ وَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ [أَمَّا الْمُشْرِكُونَ فَيَدْخُلُونَ النَّارَ بِغَيْرِ حِسَابٍ] وَ إِنَّمَا الْحِسَابُ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الصِّفَاتِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ الَّذِينَ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ الَّذِينَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةَ الْكُفْرِ وَ الشُّرْكِ وَ لَا يُحْسِنُونَ أَنْ يُنْصَبُوا- وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا إِلَى أَنْ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ عَارِفِينَ فَهُمْ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ وَ هَوْلَاءِ اللَّهِ فِيهِمُ الْمَشِيئَةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ يَدْخُلُ أَحَدًا مِنْهُمْ النَّارَ فَبِدَنْبِهِ وَ إِنْ تَجَاوَزَ عَنْهُ فَبِرَحْمَتِهِ.^١

١. ابن احاديث هم مضمونشان به حديث فوق نزدك است:

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِي حَدِيجَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمِ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِيَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوَالِدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةَ وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَقَالَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةَ إِلَى النَّصْبِ فَيَنْصَبُونَ وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلَ أَهْلِ الْحَقِّ فَيَدْخُلُونَ فِيهِ وَ هَوْلَاءِ الْجَنَّةِ بِأَعْمَالِ حَسَنَةٍ وَ بَاجْتِنَابِ الْمَحَارِمِ الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهَا وَ لَا يَنَالُونَ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ.

معاني الأخبار، ص ٢٠١

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ مُتَنَّى عَنِ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ الدِّينِ الَّذِي لَا يَسَعُ الْعِبَادَ جَهْلُهُ فَقَالَ الدِّينُ وَاسِعٌ وَ لَكِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيَّقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ مِنْ جَهْلِهِمْ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَحَدْتُكَ بِدِينِي الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ فَقَالَ بَلَى فَقُلْتُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ الْإِقْرَارَ بِمَا جَاءَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَ اتِّوَالَاكُمْ وَ أُبْرَأُ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ مَنْ رَكِبَ رِقَابَكُمْ وَ تَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ وَ ظَلَمَكُمْ حَقَّكُمْ فَقَالَ مَا جَهَلْتُ شَيْئًا هُوَ وَ اللَّهُ الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ قُلْتُ فَهَلْ سَلِمَ أَحَدٌ لَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ فَقَالَ لَا إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ قُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ نِسَاؤُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ ثُمَّ قَالَ أَرَأَيْتَ أَمْ أُيْمَنَ فِإِيَّيْ أَشْهَدُ أَنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مَا كَانَتْ تَعْرِفُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ

الكافي، ج ٢، ص ٤٠٥

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنِّي رَبَّمَا ذَكَرْتُ هَوْلَاءِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فَأَقُولُ نَحْنُ وَ هُمْ فِي مَنَازِلِ الْجَنَّةِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَا يَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ بِكُمْ أَبَدًا.

۱) «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»:

در آیه قبل، به ادعای کسانی که به بهانه قرار داشتن در محیط نامناسب، گناهان خود را توجیه می‌کردند، اعتنایی نشد، چون می‌توانستند موقعیت خود را عوض کنند. اما این آیه بیان می‌کند که این عذر در خصوص برخی افراد می‌تواند موجه باشد، یعنی اگر بی‌خبری از دین حق، واقعا ناشی از قصور و ناتوانی اشخاص باشد، عذرش نزد خدا قبول است. (المیزان، ج ۵، ص ۵۱)

۲) «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»:

این آیه علاوه بر اینکه نشان می‌دهد که در جایی که خارج از وسع و توانایی شخص باشد تکلیف از او برداشته می‌شود (شبهه آیه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» بقره/۲۸۶)، برای تشخیص مواردی که عذر انسان پذیرفته می‌شود نیز ضابطه‌ای کلی می‌دهد:

عذر انسان پذیرفته می‌شود در جایی که فعل به اختیار خود وی حاصل نشده باشد و در انجام ندادن کار، خودش نقشی نداشته باشد؛

لذا جاهل به دین، اگر جهلش ریشه در اعمال اختیاری خودش داشته باشد (یعنی می‌توانسته از این وضعیت درآید و دریامده) عذرش پذیرفته نیست؛ اما اگر جهلش به نحوی به عوامل خارج از او مربوط می‌شده که او هیچ نقشی در زدودن آنها نمی‌توانسته داشته باشد (مانند کسی که اصلا از دین حق خبر ندارد)، عذرش پذیرفتنی است. (المیزان، ج ۵، ص ۵۲)

۳) «لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»:

در این آیه دو عامل را علت پذیرفتن عذر آنها مطرح کرد:

«نه توانایی چاره‌اندیشی‌ای دارند» و «نه راه هدایتی می‌یابند»

ظاهرا اولی به توانایی عقلی خودشان اشاره دارد و دومی به اطلاعات بیرونی.

به نظر می‌رسد احادیثی که حجت خدا بر انسان را شامل دو حجت باطنی (= عقل) و ظاهری (= پیامبران و امامان) تقسیم می‌کنند (کافی، ج ۱، ص ۱۷)^۱، به نحوی دیگر مفاد همین آیه را بیان می‌کنند.

❖ نکته تخصصی:

الکافی، ج ۲، ص ۴۰۶

عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ التَّمِيمِيِّ عَنْ أَخُوَيْهِ مُحَمَّدٍ وَ أَحْمَدَ ابْنِي الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ نَحْنُ عِنْدَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّا نَخَافُ أَنْ نَنْزَلَ بِذُنُوبِنَا مَنَازِلَ الْمُسْتَضْعَفِينَ قَالَ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ لَا يَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ بِكُمْ أَبَدًا.

الکافی، ج ۲، ص ۴۰۶

۱. أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع...:

يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَيْمَةُ عَ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ

این دو عبارت را با «ترکیب عطفی» (و) آورد نه با «ترکیب فصلی» (یا)؛ و فرمود «نه توانایی چاره‌اندیشی‌ای دارند "یا" نه راه‌هدایتی می‌یابند» یعنی ظاهراً مستضعفان مذکور کسانی‌اند که این دو عامل در وجود آنها جمع شده است و در نتیجه اگر کسی فقط یک عامل را داشته باشد، مستضعف محسوب نمی‌شود.

اما چرا؟

با توجه به نکته فوق، شاید آوردن ترکیب عطفی بدین جهت است که:

اگر کسی عقلش توانایی داشته باشد، حتی اگر پیامبری سراغ او نیامده باشد، خودش تحقیق می‌کند و حق را می‌یابد؛ و اگر پیامبران بیابند، خودشان چنان در سطح فهم همگان صحبت می‌کنند که هر کسی که مخاطب مستقیمشان باشد، عذری برایش نخواهد ماند؛

پس مستضعف فقط کسی است که نه توان تحلیل عقلش قوی باشد و نه در معرض دعوت انبیاء قرار گرفته باشد.

﴿۴﴾ «الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ...»

با اینکه غالباً ترتیب ضعیف به قوی، فرزندان، زنان و مردان است، آیه اینها را به ترتیب قوی به ضعیف برشمرد. چرا؟ الف. شاید می‌خواهد نشان دهد این ضعف، نه ضعف بدنی، بلکه ضعف ناشی از بی‌خبری است که از این جهت فرقی بین مرد و زن و بچه وجود ندارد.

ب. ...

۱۸۳) سوره نساء (۴) آیه ۹۹ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ۱۳۹۵/۶/۲۸

ترجمه

پس در مورد آنان، امید است که خداوند از آنها درگذرد و خداوند بسیار خطابخش و خطاپوش بوده است.

نکات ترجمه

«عسی» کلمه‌ای است که برای اظهار امید و آرزو بیان می‌شود و وقتی در مورد خداوند به کار می‌رود، برای تقویت حالت رجاء و امید به خداوند است و بدین معناست که نسبت به خداوند چنین امیدی می‌رود. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۶۷) «عَفُوًّا غَفُورًا»: این دو کلمه هر دو صیغه مبالغه بر وزن «فعلول» هستند:

«عَفُوًّا» از ماده «عفو» است که این ماده در اصل به معنای «ترک و رها کردن» است، خصوصاً در جایی به کار می‌رود که کسی مستحق عقوبت باشد اما از عقوبت وی صرف‌نظر شود؛ وقتی از خدا طلب «عافیت» می‌کنیم یعنی می‌خواهیم امور ناخوشایند را از ما برگرداند، و «استعفاء» هم یعنی از کسی که کاری را بر ما تکلیف کرده بخواهیم که از ما صرف‌نظر کند. گاه این کلمه با بار معنایی منفی در معنای «رشد و زیاد شدن» به کار رفته (اعراف/۹۵) از این جهت که شی‌ای به حال خود رها می‌شود تا هر چقدر خواست رشد کند (کتاب العین، ج ۲، ص ۲۵۸؛ معجم المقاییس اللغه، ج ۴، ص ۵۷-۶۰)

«غفور» از ماده «غفر» است که در اصل در معنای «پوشاندن» به کار می‌رود چنانکه به پوششی که زیر کلاهخود بر سر می‌گذاشته‌اند «مِغْفَر» گویند (کتاب العین، ج ۴، ص ۴۰۶؛ معجم المقایس اللغة، ج ۴، ص: ۳۸۶) و برخی گفته‌اند معنای اصلی اش «محو کردن اثر شیء» است (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۲۴۱)

در تفاوت «عفو» و «مغفرت» گفته شده که در عفو، شخص از مذمت و عذاب کردن منصرف می‌شود، و لذا در مورد انسان‌های عادی هم «عفو کردن و طلب عفو» به کار برده می‌شود؛ اما در مغفرت، گناه شخص را می‌پوشاند و آبروی او را نمی‌برد و در واقع، نحوه‌ای ساقط کردن عذاب است که نوعی پاداش دادن را در دل خود دارد، و لذا کلماتی همچون «مغفرت» و «استغفار» فقط در مورد خداوند به کار می‌رود. (الفروق فی اللغة، ص ۱۷ و ۲۳۰)

حدیث

۱) حمزه بن طیار می‌گوید: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «مردمان بر شش قسم‌اند».

عرض کردم که: آیا اجازه می‌دهید که آنها را بنویسم؟

فرمود: «آری».

عرض کردم که: چه بنویسم؟

فرمود: «بنویس که: [۲ و ۱] کسانی که وعده خدا درباره آنها قطعی شده که اهل بهشت یا اهل جهنم باشند؛

و بنویس [۳] کسانی که به گناهانشان اعتراف کردند و اعمال صالح را با اعمال بد جمع کرده‌اند» [در نامه عملشان هر

دو هست] (بقره/۱۰۲)

گفتم: مثلاً چه کسانی؟

فرمود: «وحشی» [قاتل حمزه، که در جریان فتح مکه توبه کرد و مسلمان شد] از آنان است.

و بنویس: [۴] «و دیگرانی که امید به امر خدا دارند که آیا عذابشان کند یا توبه‌شان را بپذیرد» (نساء/۱۰۶)

فرمود: و بنویس: [۵] «مگر مستضعفین از مردان و زنان و فرزندان که نه چاره‌جویی توانند و نه راه به جایی برند»

(نساء/۹۸) یعنی نه حيله و چاره‌ای به سوی کفر دارند و نه راهی به ایمان می‌یابند «پس در مورد آنان، امید است که خداوند

از آنها درگذرد و خداوند بسیار خطابخش و خطاپوش بوده است» (نساء/۹۹)

و بنویس: [۶] «اصحاب اعراف» (اعراف/۴۸).

گفتم: اصحاب اعراف چیست؟

فرمود: گروهی هستند که خوبی‌ها و بدی‌هایشان برابر است؛ پس اگر خدا ایشان را داخل جهنم گرداند، به سبب گناهان

ایشان است، و اگر ایشان را داخل بهشت گرداند، به واسطه رحمت او است».

الکافی، ج ۲، ص ۳۸۱

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أُسْبَاطٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ مَوْلَى طَرْبَالٍ قَالَ حَدَّثَنِي هِشَامٌ عَنْ حَمَزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ قَالَ:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع النَّاسُ عَلَى سِتَّةِ أَصْنَافٍ قَالَ قُلْتُ أ تَأَذَّنُ لِي أَنْ أَكْتُبَهَا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ مَا أَكْتُبُ قَالَ أَكْتُبُ أَهْلَ الْوَعِيدِ

مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَهْلِ النَّارِ وَ أَكْتُبُ «وَ آخَرُونَ اغْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا» قَالَ قُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ وَحْشِيُّ

مِنْهُمْ قَالَ وَ اَكْتُبُ «وَ اٰخَرُونَ مُرْجُونَ لِاَمْرِ اللّٰهِ اِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ اِمَّا يُتَّوْبُ عَلَيْهِمْ» قَالَ وَ اَكْتُبُ «اِلَّا الْمُسْتَضَعْفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً اِلَى الْكُفْرِ وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا اِلَى الْاِيْمَانِ «فَاُولٰٓئِكَ عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّغْفِرَ عَنْهُمْ» قَالَ وَ اَكْتُبُ اَصْحَابَ الْاَعْرَافِ قَالَ قُلْتُ وَ مَا اَصْحَابُ الْاَعْرَافِ قَالَ قَوْمٌ اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُمْ وَ سَيِّئَاتُهُمْ فَاِنْ اُدْخَلَهُمُ النَّارَ فَبَدَّتْ رِجْلُهُمْ وَ اِنْ اُدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ فَبَرَحَمَتِهِ^۱

۲) کامل بن ابراهیم می گوید خدمت امام حسن عسگری رسیدم در حالی که در ذهنم این بود که تنها کسی وارد بهشت می شود که آنچه من می شناسم بشناسد و همین دیدگاه مرا داشته باشد. پس بر سرورم امام حسن عسگری وارد شدم و [مطالبی را حکایت می کند تا می رسد بدینجا که]:

در کنار ورودی ای نشسته بودم که پرده ای جلوی من را پوشانده بود، بناگاه بادی وزید و پرده کنار رفت و نگاهم به چهره زیبای همچون ماه شخصی افتاد که حدودا چهارساله بود.

گفت: کامل بن ابراهیم!

بدنم به لرزش افتاد و الهام شد که بگویم: بله آقای من!

فرمود: نزد ولی خدا و حجت زمانش آمده ای تا بپرسی آیا تنها کسی وارد بهشت می شود که آنچه تو می شناسی بشناسد و همین دیدگاه تو را داشته باشد؟

گفتم: والله همین طور بود.

فرمود: اگر چنین باشد که به خدا سوگند داخل شوندگان آن بسیار کم خواهند بود؛ نه، به خدا سوگند [رحمت خدا بسیار گسترده تر است تا حدی که] خداوند حتی گروهی را وارد بهشت می کند که به آنها حقیقه [یا حافیه: پابرنه] می گویند.

گفتم: آقای من! آنها کیانند؟

فرمود: گروهی اند که از محبت به علی ع به حق علی ع سوگند می خورند در حالی که نمی دانند حق او و فضیلت او چه بوده است...

[صحبتها مقداری ادامه می یابد تا اینکه] سپس پرده دوباره افتاد و هرکاری کردم نتوانستم کنارش دهم. امام حسن عسگری با لبخند نگاهی به من کرد و فرمود:

کامل بن ابراهیم! دیگر برای چه نشسته ای در حالی که حاجت را از کسی که حجت بعد از من است گرفتی.

غمگین شدم و از آنجا بیرون آمدم و دیگر هیچگاه ایشان را از نزدیک ندیدم.

الهدایة الکبری، ص ۳۵۹؛ دلائل الإمامة (للطبرسی)، ص ۵۰۵؛ الغیبة (للطوسی)، ص ۲۴۷

۱ این حدیث هم خلاصه حدیث فوق است:

مَا جِئَ بِهِ عَنْ مُحَمَّدِ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: النَّاسُ عَلَى سِتِّ فِرَقٍ مُسْتَضْعَفٍ وَ مُؤَلَّفٍ وَ مُرْجِيٍّ وَ مُعْتَرَفٍ بِذَنْبِهِ وَ نَاصِبٍ وَ مُؤْمِنٍ. الخصال ج ۱ ص ۱۶۲

أَخْبَرَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ بْنِ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ)، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو نُعَيْمٍ، قَالَ: وَجَّهَتِ الْمَفْوضَةُ كَامِلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمُزْنِيُّ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يُبَاحِثُونَ أَمْرَهُ.

قَالَ كَامِلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَ مَعْرِفَتِي وَ قَالَ بِمَقَالَتِي. فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي أَبِي مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ... وَ جَلَسْتُ إِلَى بَابِ مُرَحِّي عَلَيْهِ سِتْرٌ، فَجَاءَتِ الرِّيحُ فَكَشَفَتْ طَرَفَهُ، فَإِذَا أَنَا بِفَتَى كَأَنَّهُ قَمَرٌ، مِنْ أَيْبَاءِ أَرْبَعٍ، أَوْ مِثْلَهَا، فَقَالَ: يَا كَامِلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، فَاقْشَعِرْزَتْ مِنْ ذَلِكَ، وَ أَلْهَمْتُ أَنْ قُلْتُ: لَيْتَكَ يَا سَيِّدِي، فَقَالَ: جِئْتَ إِلَيَّ وَلِيُّ اللَّهِ وَ حُجَّةَ زَمَانِهِ، تَسْأَلُهُ: هَلْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَ مَعْرِفَتَكَ، وَ قَالَ بِمَقَالَتِكَ؟ فَقُلْتُ: إِي وَ اللَّهِ. قَالَ: إِذَنْ - وَ اللَّهِ - يَقِلُّ دَاخِلُهَا، وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَيَدْخُلُهَا قَوْمٌ يُقَالُ لَهُمْ: الْحَقِّيَّةُ [الْحَافِيَةُ] قُلْتُ: يَا سَيِّدِي: وَ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: هُمْ قَوْمٌ مِنْ حُبِّهِمْ لِعَلِيٍّ يَحْلِفُونَ بِحَقِّهِ وَ لَا يَذَرُونَ مَا حَقَّهُ وَ فَضْلَهُ... ثُمَّ رَجَعَ وَ اللَّهُ السُّرُّ إِلَى حَالَتِهِ، فَلَمْ أَسْتَطِعْ كَشْفَهُ.

ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ أَبُو مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مُبْتَسِمًا وَ هُوَ يَقُولُ: يَا كَامِلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، مَا جُلُوسُكَ وَ قَدْ أَتَيْتَ بِحَاجَتِكَ حُجَّتِي مِنْ بَعْدِي؟! فَانْقَبَضْتُ وَ خَرَجْتُ، وَ لَمْ أَعَايِنُهُ بَعْدَ ذَلِكَ.

تدبر

(۱) «فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا»

دايره عفو (بخشیدن خطا) و غفران (پوشاندن و محو کردن خطا) الهی بسیار وسیع است. ممکن است افرادی در مسیر سعادت حقیقی قرار نگیرند اما نهایتا به بهشت بروند.

بحث تخصصی فلسفه دین

پلورالیسم (تکثرگرایی) دینی، انواع مختلفی دارد. این سه آیه مجموعاً نشان می‌دهند که اسلام اگرچه «پلورالیسم حقانیت» (یعنی همه ادیان در عرض هم حقیقت باشند) را قبول ندارد، و کسانی را که می‌توانستند با تحقیق، دین حقیقی را شناسایی کنند و نکردند جهنمی معرفی می‌کند (آیه ۹۷)؛ اما در عین حال، «پلورالیسم نجات» (اینکه راه نجات متکثر است) را تا حدودی می‌پذیرد، یعنی چنین نیست که هرکس متدین به دین حق نبود، حتماً جهنمی است؛ بلکه بسیاری از افراد ممکن است به دین حق نرسیده باشند اما واقعا در این نرسیدن مقصر نباشند (آیه ۹۸)؛ که اینها هم مشمول عفو و مغفرت الهی قرار می‌گیرند (آیه ۹۹)؛ و اتفاقاً اکثر مردمان جهان را این گونه افراد تشکیل می‌دهند، نه کسانی که کاملاً به حق رسیده یا آگاهانه مسیر باطل را در پیش گرفته‌اند. (حدیث ۱ و ۲)

(۲) «فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ...»

با اینکه در آیه پیش، عذر این مستضعفان واقعی را پذیرفت، چرا در این آیه مجدداً سخن از عفو و مغفرت به میان آورد. مگر آنها که عذرشان پذیرفته شده، گناهکارند که عفو نیاز داشته باشند؟

الف. انسان فقط دو راه پیش رو دارد: سعادت و شقاوت؛ و گزینه سومی در کار نیست. اگر آنان در مسیر سعادت قرار نگرفته‌اند، پس به نحوی دچار شقاوت شده‌اند و عفو باید آنها را از این وضعیت درآورد و به بهشت برساند (المیزان، ج ۵، ص ۵۲) به تعبیر دیگر، اینکه عذرشان پذیرفته است، یعنی جهنم نمی‌روند؛ اما برای بهشت رفتن نیاز به عنایت جدیدی دارند.

ب. آیه قبل، در مقام ایمان آنها بود، نه اعمال آنها:

این مستضعفان، از دست یابی به برنامه الهی (شریعت) محروم مانده بودند، اما این گونه هم نبودند که هر آنچه فطرتشان حکم می‌دهد عمل کنند. درواقع، آنها هم – مانند بسیاری از متدینان- اعمال خوب و بد داشته‌اند (خوب و بدهایی که فطرت تشخیص می‌دهد و دانستنش لزوماً نیازمند شریعت نیست) و اینها هم شبیه متدینان گناهکار، نیازمند مغفرتند.

ج. ...

۳) «كَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا»

تعبیر غفور بعد از عفو نشان می‌دهد که خداوند نه تنها از گناهان انسانها درمیگذرد، بلکه آنها را مشمول رحمت‌های ویژه خود هم می‌کند. (توضیح بیشتر درباره این دو کلمه در نکات ترجمه گذشت)

انصافاً با وجود چنین خدای مهربانی، خجالت نمی‌کشیم که در محضرش و در حالی که ما را می‌بیند، گناه می‌کنیم؟ انصافاً که سعدی بسیار زیبا سروده است:

خداوند بخشنده‌ی دستگیر	کریم خطا بخش پوزش پذیر ...
اگر با پدر جنگ جوید کسی	پدر بی گمان خشم گیرد بسی
وگر خویش راضی نباشد ز خویش	چو بیگانگانش براند ز پیش
وگر بر رفیقان نباشی شفیق	به فرسنگ بگریزد از تو رفیق
وگر ترک خدمت کند لشکری	شود شاه لشکرکش از وی بری
ولیکن خداوند بالا و پست	به عصیان در رزق بر کس نبست
ادیم زمین، سفره عام اوست	چه دشمن بر این خوان یغما، چه دوست...
چنان پهن خوان کرم گسترد	که سیمرغ در قاف قسمت خورد...
پس پرده بیند عملهای بد	همو پرده پوشد به آلالی خود ...
وگر در دهد یک صلاهی کرم	عزازیل گوید نصیبی برم
به درگاه لطف و بزرگیش بر	بزرگان نهاده بزرگی ز سر
فروماندگان را به رحمت قریب	تضرع کنان را به دعوت مجیب
بر احوال نابوده، علمش بصیر	بر اسرار ناگفته، لطفش خبیر
به قدرت، نگهدار بالا و شیب	خداوند دیوان روز حسیب
نه مستغنی از طاعتش پشت کس	نه بر حرف او جای انگشت کس
قدیمی نکوکار نیکی پسند	به کلک قضا در رجم نقش بند ...

مورد زیر را در کانال نیاوردم

۴) «... عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا»

با توجه به اینکه عذر مستضعفان واقعی پذیرفته شده است، چرا قاطعانه از عفو خدا سخن نگفت و فرمود «امید است» که خدا آنها را ببخشد؟

الف. با تعبیری که در جمله بعد آورد (که خدا بسیار خطابخش و بسیار خطاپوش است) عملاً بخشیدن آنها را تضمین کرد، اما قرآن به نحوی سخن نمی‌گوید که انسانها از خدا طلبکار شوند. کسی از خدا طلبکار نیست و در واقع، عفو الهی یک امتیاز است و خدا در دادن امتیاز مجبور نیست. هر چند چون عَفُوٌّ و غفور است، می‌دانیم که این امتیاز را می‌دهد.

ب. شروع این آیات با تهدید و مذمت افرادی بود که به بهانه استضعاف، دین را جدی نمی‌گرفتند. (آیه ۹۷) چون انسانها متمایل به توجیه وضعیت خود هستند، لحن آیه همچنان غیرقطعی باقی ماند تا همچنان مخاطبان این چنین را در خوف و رجا نگهدارد و باب توجیه برای افراد باز نکند. خصوصاً که قرآن در موارد دیگری نیز به این روحیه سوءاستفاده از رحمت خدا اشاره کرده است (مومنون/۷۵)

ج. ...

۱۸۴) سوره نساء (۴) آیه ۱۰۰ وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغِمًا كَثِيرًا وَ سَعَةً وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ

مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۱۳۹۵/۶/۲۹

ترجمه

و کسی که در راه خدا مهاجرت کند، در زمین، جولانگاه‌های فراوان و گشایشی می‌یابد و کسی که هجرت کنان به سوی خدا و رسولش از خانه‌اش خارج شود سپس مرگ او را دریابد قطعاً اجر او برعهده خدا خواهد بود؛ و خداوند بسیار خطاپوش و رحیم بوده است.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«مُرَاغِمًا» از ماده «رغم» است که تنها یکبار در قرآن کریم آمده است. «الرُّغَام» به معنای خاک کاملاً نرم است و اصطلاح «رغم أنفه» همان معنای استعاری «بینی‌اش به خالک مالیده شد» را می‌دهد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۵۹) و از همین تعبیر، کلمه «علی‌رغم فلانی» در فارسی متداول شده است (یعنی انجام کاری که شخص مورد نظر مخاطب از آن کراهت دارد). در باب معنای «مراغم»، خصوصاً در این آیه، گفته‌اند به معنای «راه‌های خروج و رهایی» است (معجم المقاییس اللغه، ج ۲، ص ۴۱۴) یعنی گشایش و توسعه‌ای که با هجرت در زندگی وی حاصل می‌شود (کتاب العین، ج ۴، ص ۴۱۸؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۵۳) و در حقیقت، کنایه از زمینی است که بسیار مرغوب و مناسب برای زندگی است که شخص در آن، دیگر در تنگنا و مزاحمت قرار ندارد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۱۷۴) و عده‌ای گفته‌اند چه بسا مقصود این است که با هجرت خود، بینی بدخواهانش به خاک مالیده می‌شود (مجمع البحرین، ج ۶، ص ۷۳) و «علی‌رغم» هر مانعی می‌تواند دینش را حفظ کند (المیزان، ج ۵، ص ۵۳).

نقش نحوی «مراغم» در این جمله، مفعول است.

«مُهَاجِرًا» اسم فاعل از هجرت (= هجرت کنان) است و جایگاه نحوی آن، «حال» است.

حدیث

۱) از امام صادق ع روایتی درباره اینکه نه جبر درست و است و نه تفویض، بلکه «منزلت بین منزلتین» است، آمده که برای توضیح آن محتوا، پنج مطلب را لازم دانسته‌اند. امام هادی ع این روایت را مفصلاً شرح داده‌اند که فرازهایی از آن در جلسه ۱۳۸، حدیث ۴ گذشت.

دوتا از آن پنج تا «باز بودن راه پیش روی انسان» و «مهلت زمانی» است که امام هادی در توضیح آن می‌فرمایند: اما «باز بودن راه پیش روی انسان» یعنی کسی مراقب شخص نباشد که وی را در حصار قرار دهد و از انجام آنچه خداوند به او دستور داده، مانع شود؛ و این همان سخن خداوند است که در مورد کسی که در استضعاف قرار گرفته و مانعی در برابر انجام کار پیش روی خود دارد و نه چاره‌ای می‌یابد و نه راه هدایتی پیدا می‌کند، فرمود: «مگر مستضعفین [واقعی] از مردان و زنان و فرزندان که نه چاره‌جویی توانند و نه راه به جایی برند» پس خبر داد که مستضعف کسی است که راهش باز نیست و اگر هم قلبش در مسیر ایمان به آرامش رسیده باشد، هیچ جای حرف و حدیثی در مورد وی باقی نمی‌ماند؛ و اما «مهلت زمانی» همان عمری است که انسان از آن بهره‌مند شده در حدی که کسب معرفت در آن بر او واجب است تا زمانی که اجلش سر برسد؛ و این زمان از وقتی است که به توانایی تمییز خوب و بد و به بلوغ می‌رسد تا زمانی که مرگش فرامی‌رسد، پس آنکه در جستجوی حق بمیرد و حد کمال آن را درک نکند، او هم بر خیر و خوبی است؛ و این سخن خداوند است که می‌فرماید: «و کسی که از خانه‌اش هجرت کنان به سوی خدا و رسولش خارج شود، پی اجر او برعهده خداست» هرچند که به شریعت خود به تمام و کمال عمل نکرده باشد؛ زیرا او تا زمانی که مهلت داشت فروگذار نکرد.

تحف العقول، ص ۴۶۰ و ۴۷۲

و روی عن الإمام الراشد الصابر أبي الحسن علي بن محمد ع

مِنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ سَلَامٍ عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فَإِنَّهُ وَرَدَ عَلَيَّ كِتَابِكُمْ...

فَإِنَّا نَبْدَأُ مِنْ ذَلِكَ بِقَوْلِ الصَّادِقِ ع لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ وَ لَكِنْ مَنزِلَةٌ بَيْنَ الْمَنزِلَتَيْنِ وَ هِيَ صِحَّةُ الْخَلْقَةِ وَ تَخْلِيَةُ السَّرْبِ وَ الْمُهْلَةُ فِي الْوَقْتِ وَ الزَّادُ مِثْلُ الرَّاحِلَةِ وَ السَّبَبُ الْمُهَيِّجُ لِلْفَاعِلِ عَلَيَّ فِعْلُهُ فَهَذِهِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ جَمَعَ بِهِ الصَّادِقُ ع جَوَامِعَ الْفَضْلِ ... وَ أَمَّا قَوْلُهُ «تَخْلِيَةُ السَّرْبِ» فَهُوَ الَّذِي لَيْسَ عَلَيْهِ رَقِيبٌ يَحْظُرُ عَلَيْهِ وَ يَمْنَعُهُ الْعَمَلَ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ فِيمَنْ اسْتَضَعَفَ وَ حَظَرَ عَلَيْهِ الْعَمَلَ فَلَمْ يَجِدْ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدِي سَبِيلًا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» فَأُخْبِرَ أَنَّ الْمُسْتَضْعَفَ لَمْ يُخَلَّ سَرْبُهُ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَ الْقَوْلِ شَيْءٌ إِذَا كَانَ مُطْمَئِنًّا الْقَلْبَ بِالْإِيمَانِ وَ أَمَّا الْمُهْلَةُ فِي الْوَقْتِ فَهُوَ الْعُمُرُ الَّذِي يُمْتَعُ الْإِنْسَانُ مِنْ حَدِّ مَا تَجِبُ عَلَيْهِ الْمَعْرِفَةُ إِلَى أَجْلِ الْوَقْتِ وَ ذَلِكَ مِنْ وَقْتِ تَمْيِيزِهِ وَ بُلُوغِ الْحُلْمِ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ أَجْلُهُ فَمَنْ مَاتَ عَلَى طَلَبِ الْحَقِّ وَ لَمْ يُدْرِكْ كَمَالَهُ فَهُوَ عَلَى خَيْرٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، الْآيَةُ» وَ إِنْ كَانَ لَمْ يَعْمَلْ بِكَمَالِ شَرَائِعِهِ لِعَلَّهُ مَا لَمْ يُمْهَلْهُ فِي الْوَقْتِ إِلَى اسْتِثْمَامِ أَمْرِهِ

۲) از رسول خدا ص روایت شده است که:

اعمال فقط بر اساس نیت است و برای هرکس آن چیزی است که نیت کرده است. کسی که هجرتش به سوی خدا و رسولش است، پس هجرتش به سوی خدا و رسولش است؛ و کسی که هجرتش برای رسیدن به زنی است که می‌خواهد با او ازدواج کند و یا برای این که به دنیا برسد، پس هجرتش به همان چیزی است که به جانب آن هجرت کرده است.

دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۴

وَ قَدْ رُوِينَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِامْرِئٍ مَّا نَوَىٰ فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهِيَ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِامْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا أَوْ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا فَهِيَ هِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.

۳] بعد از شهادت امام صادق ع، عبدالله افطح (یکی از فرزندان امام) در مقابل امام کاظم ع ادعای امامت کرد. وی موجب پیدایش فرقه فطحیه شد، منتها چون اندکی بعد از دنیا رفت و فرزندی هم نداشت، اغلب افراد متوجه شدند و به امام کاظم ع برگشتند] زراره فرزندش عبید را به مدینه مدینه فرستاد تا از ماجرای امام کاظم و عبدالله افطح خبری به دست آورد [که چه کسی جانشین واقعی امام صادق ع است.] اما قبل از اینکه پسرش برگردد از دنیا رفت.

شخصی به امام کاظم ع حکایت زراره را تعریف کرد. امام ع فرمود:

من امید دارم که زراره مصداق این آیه باشد که «و کسی که هجرت کنان به سوی خدا و رسولش از خانه‌اش خارج شود سپس مرگ او را دریابد قطعاً اجر او برعهده خدا خواهد بود.»

تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۷۱

عن ابن ابی عمیر قال وجه زرارۀ ابنه عبیدا إلی المدینۀ یستخبر له خبر أبی الحسن و عبد الله، فمات قبل أن یرجع إلیه عبید ابنه قال محمد بن أبی عمیر حدثنی محمد بن حکیم قال: قلت لأبوی الحسن الأول، فذکرت له زرارۀ و توجیه ابنه عبیدا إلی المدینۀ

فقال أبو الحسن ع: إنی لأرجو أن یکون زرارۀ ممن قال الله «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يَذْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»

۴) از رسول خدا ص روایت شده است:

آیا به شما خبر دهم که مومن کیست؟ کسی که مومنان در جان و مالشان از او ایمن باشند.

آیا به شما خبر دهم که مسلمان کیست؟ کسی که مسلمانان از زبان و دستش سالم باشند.

و مهاجر کسی است که از بدی‌ها هجرت کند و آنچه را که خدا حرام کرده ترک و رها کند.

و حرام است که مومنی بر مومن دیگر ظلم کند یا او را خوار کند و یا غیبت او را کند و یا او را از خود براند.

الکافی، ج ۲، ص ۲۳۵

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص

أَلَا أَنْبَأُكُمْ بِالْمُؤْمِنِ مَنِ اتَّمَنَهُ الْمُؤْمِنُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ

أَلَا أَنْبَأُكُمْ بِالْمُسْلِمِ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ
وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ وَ تَرَكَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ
وَ الْمُؤْمِنُ حَرَامٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَظْلِمَهُ أَوْ يَخْدُلَهُ أَوْ يَغْتَابَهُ أَوْ يَدْفَعَهُ دَفْعَةً.

پیشاپیش عید غدیر مبارک. این خطبه امیرالمومنین ع هم به موضوع بحث مرتبط است و هم به مناسبت ایام:
(۵) امیرالمومنین ع فرمودند:

برخی ایمان در دلها برقرار است، و برخی دیگر میان دلها و سینهها عاریت و ناپایدار. تا روزگار سرآید- و مرگ در آید- . پس اگر از کسی بپزیرید [میخواهید بیزاری و برائت بجوید]، او را واگذارید تا مرگ او را دریابد، آن گاه است که حد و مرز برائت معلوم می شود [که می توان بیزاری جست یا نه]. وجوب هجرت بر همان پایه و اساس نخستین باقی است. مادام که خدا خواهد مردم زمین را پایدار دارد، از آن که پنهانی گزیند و یا خود را آشکار دارد. نام مهاجر بر کسی نهند، جز آن که حجت روی زمین را بشناسد. پس آن که او را شناخت و پذیرفت مهاجر است، و آن را که خبر وی بدو رسید، و به گوشش شنید و دل را مهبیای آن کرد، مستضعف نتوان گفت.

امر ما کاری است سخت، و تحمل آن دشوار، کسی آن را بر نتابد جز بنده مومنی که که خدا دل او را به ایمان آزموده. و حدیث ما را فرا نگیرد جز سینههای امانتدار، و خردهای بردبار.

مردم! از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید، که من راههای آسمان را بهتر از راههای زمین می دانم، پیش از آنکه فتنه ای- پدید شود- که همچون شتر بی صاحب گام بردارد، و مهار خود پایمال کند و مردمان را بکوبد و بیازارد، و عقل صاحب خردان را ببرد- و در حیرتشان گذارد.

نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹ (با اقتباس از ترجمه شهیدی، ص ۳۰۶)

فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقِرًّا فِي الْقُلُوبِ وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ
بِرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقِفُوهُ حَتَّى يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبِرَاءَةِ وَ الْهَجْرَةُ فَإِنَّمَا عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ
حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِيرِ الْأُمَّةِ وَ مُعْلِنِهَا لَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ عَرَفَهَا وَ أَقْرَبَهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ وَ لَا
يَقَعُ اسْمُ الْإِسْتِضْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَ وَعَاهَا قَلْبُهُ إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَضْعَبٌ لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ
اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ لَا يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ وَ أَحْلَامٌ رَزِينَةٌ أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّْي
بِطُرُقِ الْأَرْضِ قَبْلَ أَنْ تَسْغَرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةٌ تَطُّ فِي خِطَامِهَا وَ تَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا

تدبر

(۱) «وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعًا كَثِيرًا وَ سَعَةً»:

انسان وقتی در جایی زندگی میکند با آنجا انس میگیرد و جدا شدن از آن برایش سخت است.

گاه وضعیت به گونه ای است که اگر انسان نخواهد دینش را جدی بگیرد زندگی ظاهرا آسوده ای خواهد داشت اما می بیند دینش در خطر است و به خاطر دینش سختی جدا شدن از این زندگی راحت را قبول کند، خدا هم عرصه های متنوعی پیش

روی او باز میکند و هم گشایشی در کارش می‌افکند. مهم این است که بدانیم که آن گونه که خدا دستور داده برنامه ریزی کنیم نه آن طور که به خیال خودمان راحت تر است.

۲) «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ»

برخی هجرت را فقط امری اجتماعی و ظاهری و در مورد خروج از خانه و کاشانه می‌دانند و برخی هجرت را فقط امری معنوی و به هجرت درونی از گناهان تفسیر می‌کنند. این آیه با ظرافت تمام بین نگاه اجتماعی و نگاه معنوی جمع کرده: شروع حرکت را از خانه قرار داده و مقصد را نه سرزمینی خاص، بلکه مقصد را خدا معرفی کرده است.

۳) «وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ ... وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا ... فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»

کسی که به خاطر خدا کاری انجام دهد از دو حالت خارج نیست: یا به مقصودی که از آن کار در دنیا دارد می‌رسد آن هم خیلی گسترده (مراغما کثیرا و سعه) و یا اگر عمرش کفاف ندهد، همین که کار را آغاز کند، خدا کار را برای او حساب می‌کند.

۴) «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»

مهم این است که کار برای خدا شروع شود، مهم این نیست که به نتیجه برسد یا نه. اگر برای خدا شروع شد، حتی اگر بمیریم خدا آن را انجام شده فرض می‌کند.

این همان است که امام خمینی می‌گفت: ما مکلف به وظیفه ایم نه مکلف به نتیجه.

۵) «وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»

اگرچه، چون آیه قبل درباره عدم هجرت مستضعفان بود، به ذهن خطور می‌کند که این آیه هم درباره چنان هجرتی است، اما هیچ دلیلی نداریم که معنای آیه فقط به آن گونه هجرت منحصر شود. برای همین تعبیر «فی سبیل الله» را به کار برد. هر کس در راه خدا از تعلقاتش رها شود و برای خدا کاری را شروع کند، مشمول حال این آیه خواهد بود؛ یعنی اولاً خدا برایش جولانگاههای فراوان و گشایش ایجاد می‌کند و ثانیاً اگر هم عمرش کفاف نداد خدا اجر و ثمربخشی کار او را تضمین می‌کند.

۶) «مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ»

مهاجر الی الله معلوم است، اما مهاجر الی الرسول چه معنایی دارد؟ و اصلاً چرا این را اضافه کرد؟

الف. ظاهراً تاکید بر این است که راه خدا، راه دلبخواهی نیست، بلکه باید راهی باشد که خودش از طریق فرستاده‌اش معرفی کرده است. اگر هم در حدیث ۲ فرمود که عمل به نیت است، منظور عمل صالحی بود که شریعت معرفی کرده نه اینکه افرادی همچون داعش پیدا شوند و به خیال خود، با نیت خوب، آدم بکشند!

ب. اشخاصی همچون پیامبر در دینداری انسان نقش ایفا می‌کنند و می‌توانند و بلکه باید، مقصد و مقصود آدمی قرار گیرند. از این آیه (برخلاف دیدگاههای وهابیت که زیارت مرقد پیامبر و امامان را شرک می‌دانند) می‌توان توصیه به زیارت پیامبر ص را هم نتیجه گرفت. وگرنه اینکه کسی از خانه اش خارج شود و قصد پیامبر را بکند، در زمانی که پیامبر از دنیا رفته است، چه توجیهی دارد؟

این را در کانال نگذاشتم

(۷) «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»

این آیه بخوبی نشان می‌دهد غفور بودن خداوند صرفاً به معنای بخشیدن گناهان نیست، بلکه جبران کردنی است که ثواب دادن هم در دل خود دارد؛ زیرا کسی که مهاجر از خانه‌اش خارج شد و از دنیا رفت، گناهی نکرده که بخواهد غفاریت خدا به معنای بخشش گناه مطرح شود.

(۱۸۵) سوره نحل (۱۶) آیه ۳۲ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۱۳۹۵/۶/۳۰

ترجمه

[متقین عبارتند از] همان کسانی که فرشتگان آنها را، در حالی که پاک و طیب هستند، قبض روح می‌کنند، می‌گویند سلام بر شما، داخل بهشت شوید به خاطر آنچه که همواره انجام می‌دادید.

حدیث

(۱) از زید بن علی ع [فرزند امام سجاد ع] روایت شده است:

در روز قیامت، منادی ندا می‌دهد: کجايند «کسانی که فرشتگان آنها را، در حالی که پاک و طیب هستند، قبض روح می‌کنند، می‌گویند سلام بر شما»؟

پس عده‌ای بلند می‌شوند در حالی که صورتهایشان نورانی است. به آنها گفته می‌شوند: شما کیانید؟

می‌گویند: ما دوستان امیرالمومنین علی بن ابی طالب ع هستیم.

خطاب می‌شود: به چه جهت او را دوست داشتید؟

می‌گویند: پروردگارا! به خاطر اطاعتش نسبت به تو و به پیامبرت.

به آنها خطاب می‌شود: راست گفتید! «داخل بهشت شوید به خاطر آنچه که همواره انجام می‌دادید».

تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۳۴

فَرَأَتْ قَالَتْ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ مُعْتَنَاءً عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ [ع] قَالَ:

يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَيُّنَ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ قَالَ فَيَقُومُ قَوْمٌ مِبْيَاضِي الْوُجُوهِ فَيَقَالُ لَهُمْ مَنْ أَنْتُمْ فَيَقُولُونَ نَحْنُ الْمُجِبُونَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَيَقَالُ لَهُمْ بِمَا أَحْبَبْتُمُوهُ فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا بِطَاعَتِهِ لَكَ وَ لِرَسُولِكَ فَيَقَالُ لَهُمْ صَدَقْتُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

(۲) در فرازی از نامه امیرالمومنین به اهالی مصر - هنگامی که محمد بن ابی بکر را به عنوان حاکم آنجا فرستاد - آمده

است:

بسم الله الرحمن الرحيم از بنده خدا امیرمومنان علی بن ابی طالب به اهالی مصر و محمد بن ابی بکر.
سلام علیکم.

خدایی را شاکرم که خدایی جز او نیست. اما بعد ...

... بندگان خدا! مرگ و سكرات آن را [= دشواری‌هایی که عقل را از سر می‌پراند] جدی بگیرید و برای آن آماده شوید

که یکدفعه به نحوی عظیم به شما می‌رسد:

یا با خوبی‌ای که هیچ بدی در آن نیست، و یا با بدی‌ای که هرگز خوبی‌ای همراهش نیست.

یا شخص را با آمدنش به بهشت نزدیک می‌کند و یا انسان را با آمدنش به جهنم نزدیک می‌کند؛

و هیچکسی نیست که روحش از بدنش جدا شود مگر اینکه بفهمد که به کدام سرمنزل می‌رسد: به بهشت یا به جهنم؛ آیا

دشمن خداست یا دوست و ولی خدا؟

اگر از اولیاء الله باشد درهای بهشت به رویش گشوده و مسیرهای آن برایش مهیا می‌شود و آنچه را که خداوند در آن

برایش آماده کرده، می‌بیند؛ پس از هر دلمشغولی‌ای فارغ می‌گردد و هرگونه بار سنگینی از پشتش برداشته می‌شود؛

و اگر از دشمنان خدا باشد درهای جهنم به رویش گشوده و مسیرهای آن برایش مهیا می‌گردد و آنچه را که خداوند در

آن برایش آماده کرده می‌بیند، پس هر گونه امر ناخوشایندی بدو روی می‌آورد و هر گونه شادی‌ای از او رخت برمی‌بندد.

همه اینها در لحظه مرگ رخ می‌دهد و آنجاست که شخص به یقین می‌رسد که خداوند عز و جل می‌فرماید: «کسانی که

فرشتگان آنها را، در حالی که پاک و طیب هستند، قبض روح می‌کنند، می‌گویند سلام بر شما، داخل بهشت شوید به خاطر

آنچه که همواره انجام می‌دادید» و می‌فرماید: «کسانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالی که بر خود ستمکار بوده‌اند.

پس، از در تسلیم درمی‌آیند [و می‌گویند:] «ما هیچ کار بدی نمی‌کردیم.» آری، خدا به آنچه می‌کردید دانا است. پس، از درهای

جهنم وارد شوید و در آن همیشه بمانید، و حَقًّا که چه بد است جایگاه متکبران.»

الغارات، ج ۱، ص ۲۳۷؛ الأمالی (للمفید) ۱، ص ۲۶۴؛ الأمالی (للطوسی)، ص ۲۷

عن عبد الله بن الحسن عن عباية قال: كتب عليّ - عليه السلام - الى محمد و أهل مصر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَهْلِ مِصْرَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَا بَعْدُ ...

... اخذروا يا عباد الله الموت و سكرته و أعدوا له عذته فإنه يفجؤكم بأمر عظيم بخير لا يكون معه شر أبداً أو بشر لا يكون

معه خير أبداً - فمن أقرب إلى الجنة من عاملها و من أقرب من النار من عاملها إنه ليس أحد من الناس تفارق روحه جسده

۱۱ . قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ حُبَيْشِ الْكَاتِبُ قَالَ أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الزَّعْفَرَانِيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ

التَّقْفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَانَ «۱» قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ فَضِيلِ بْنِ الْجَعْدِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ لَمَّا وَلِيَ أَمِيرُ

الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ مِصْرَ وَ أَعْمَالَهَا كَتَبَ لَهُ كِتَابًا وَ أَمَرَهُ أَنْ يَفْرَأَهُ عَلَى أَهْلِ مِصْرَ وَ لِيَعْمَلَ بِمَا وَصَّاهُ بِهِ فِيهِ فَكَانَ الْكِتَابُ - بِسْمِ

اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَهْلِ مِصْرَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

أَمَا بَعْدُ ...

حَتَّى يَعلَمَ أَيَّ المَنزِلَتَيْنِ يَصِلُ إِلَى الجَنَّةِ أَمْ إِلَى النَّارِ أَعَدُّهُ هُوَ لِلَّهِ أَمْ وَلِيٌّ لَهُ فَإِنْ كَانَ وَلِيًّا لِلَّهِ فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الجَنَّةِ وَ شَرِعتَ لَهُ طَرُقُهَا وَ رَأَى مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ فِيهَا فَفَرَّغَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ وَ وُضِعَ عَنْهُ كُلُّ ثِقَلٍ وَ إِنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ النَّارِ وَ شَرِعتَ لَهُ طَرُقُهَا وَ نَظَرَ إِلَى مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ فِيهَا فَاسْتَقْبَلَ كُلَّ مَكْرُوهٍ وَ تَرَكَ كُلَّ سُرُورٍ كُلُّ هَذَا يَكُونُ عِنْدَ المَوْتِ وَ عِنْدَهُ يَكُونُ اليَقِينُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ سَمُّهُ «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ المَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» وَ يَقُولُ «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ المَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ. فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى المُتَكَبِّرِينَ»^۱

تدبر

(۱) «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمْ ... ادْخُلُوا الجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»:

انسان با عمل خویش (بِما كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) می تواند به وضعیتی برسد که به محض مردن، برای ورود به بهشت از او دعوت شود؛ و واضح است که چنین کسی در محشر هم معطلی ای نخواهد داشت (حدیث ۱). درست نقطه مقابل کسانی که به محض مردن، به سوی جهنم رانده می شوند (نحل/۳۲، جلسه ۱۸۵)

(۲) «تَتَوَفَّاهُمْ ... طَيِّبِينَ ... بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»:

تفاوت تعبیر «کنتم تعملون» با «تعملون» در این است که اولی دلالت بر یک روال همیشگی در زندگی دارد. (توضیح در جلسه ۳۴) «طیب» هم نقطه مقابل «خبیث» است و دلالت بر پاکی و خلوص از هرگونه آلودگی می کند. پس عده‌ای با عمل خود، روالی را در زندگی در پیش می گیرند که آنها را پاک و خالص می کند و پس از مرگ بدون هیچ معطلی به بهشت می رود. (۳) «تَتَوَفَّاهُمُ المَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»:

کسی که در پاکی زیست و در حال پاکی جان سپرد، به سلامت محض می رسد، لذا فرشتگان به خطاب «سلام و سلامتی بر شما» از او استقبال می کنند.

(۴) «ادْخُلُوا الجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»:

۱. این دو روایت هم ناظر به این آیه قابل توجه است:

و فی (نهج البيان ۱۲/۱۴۴) فی معنی «لَهُمُ البُشْرَى فی الحِیَاةِ الدُّنْیَا وَ فی الآخِرَةِ»: روى عن الباقر و الصادق (عليهما السلام) قالوا: «هى الرؤيا الصالحة يراها المؤمن، و فى الآخرة الجنة مما أعدة الله له من النعم عند الموت، و هو قول الله تعالى: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ المَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الجَنَّةَ» أبدا ثم فى الجنة (البرهان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص ۴۲)

وَ فى الخَبَرِ [تفسير أبى الفتوح الرازى ج ۵ ص ۵۶۲]: أَنَّ جَبْرئِيلَ ع يَهْبِطُ فى هَذِهِ اللَّيْلَةِ إِلَى الأَرْضِ فى سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ يَأْتُونَ بِلِوَاءِ الحَمْدِ وَ لَهُ أَرْبَعُ رِوَايَا وَاحِدَةٌ بِالمَشْرِقِ وَ وَاحِدَةٌ بِالمَغْرِبِ وَ وَاحِدَةٌ تَحْتَ العَرْشِ وَ وَاحِدَةٌ تَحْتَ الأَرْضِ السَّابِعَةِ وَ عَلَى اللِّوَاءِ مَكْتُوبٌ أُمَّةٌ مُذْنِبَةٌ وَ رَبُّ غُفُورٍ وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلاَّ وَ يَأْتِيهِ جَبْرئِيلُ مَعَ المَلَائِكَةِ وَ يُسَلِّمُونَ عَلَيْهِمْ وَ إِلاَّ فَيُبْلِغُهُمُ السَّلَامَ فى خَمْسَةِ مِوَاطِنَ الأَوَّلُ يَوْمَ المَوْتِ فى قَوْلِهِ تَعَالَى «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ المَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» وَ الثَّانِي فى بَابِ الجَنَّةِ «وَ قال لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» وَ الثَّالِثُ فى الجَنَّةِ فى قَوْلِهِ «وَ المَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» وَ الرَّابِعُ فى العُرْفَاتِ «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» وَ الخَامِسُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ» (مستدرک

الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۷، ص ۴۶۰)

۱۳۹۵/۶/۳۱

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ

۱۸۶) سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۹۹

ترجمه

تا آن گاه که یکی‌شان را مرگ فرارسد، گوید: پروردگارا! مرا بازگردانید!

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«ارْجِعُونِ» در اصل «ارجعوننی = ارجعون + ن [وقایه] + ی» بوده است (الجدول فی إعراب القرآن، ج ۱۸، ص ۲۰۹). درباره اینکه چرا تعبیر جمع آمده (در حالی که ظاهراً باید می‌گفت: رب ارجعی، پروردگارا! مرا برگردان) ظاهراً این خطاب، خطاب به فرشتگان مرگ است و کلمه «رب» از باب استغاثه و تضرع ابتدای کلام است (المیزان، ج ۱۵، ص ۶۷) [چنانکه در فارسی هم گاه گفته می‌شود: خدایا از دست شما! چرا این طور می‌کنید؟!]. البته احتمالات دیگری هم مطرح شده است: مثلاً اینکه از باب تعظیم و احترام نسبت به خدا، ضمیر جمع به کار رفته [که علامه طباطبایی معتقد است که اگر چه چنین احترامی به مخاطب رایج است اما در مورد خدا غالباً به کار نمی‌رود] و یا اینکه جمع در اینجا از باب تکرار کلام است، یعنی شخص گفته: رب ارجعی، ارجعی، ارجعی. (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۸۷)

حدیث

۱) از امام سجاده روایت شده است:

بدرستی که علامت کسانی که به دنیا زهد می‌ورزند و به آخرت متمایلند این است که هر شریک و دوست و همنشینی را که آنچه که آنها می‌خواهند نمی‌خواهد رها می‌کنند. بدانید که کسی که برای ثواب آخرت عمل می‌کند کسی است که نسبت به زیبایی زودگذر دنیا زهد می‌ورزد و برای مرگ آمادگی لازم را کسب کرده، به جانب عمل می‌شتابد قبل از اینکه مهلت تمام شود و آنچه چاره‌ای جز ملاقاتش نیست سر رسد، و قبل از وقوع زمانش، هشدارهای لازم را جدی می‌گیرد که خداوند عز و جل می‌فرماید: «تا آن گاه که یکی‌شان را مرگ فرارسد، گوید: پروردگارا! مرا بازگردانید تا در آنچه از دست دادم کار صالحی انجام دهم» پس امروز هریک از شما خودش را در این دنیا در جایگاه کسی قرار دهد که به دنیا برگشته، و از آنچه از عمل صالح برای روز نیازمندیش کم گذاشته پشیمان است.

بندگان خدا! بدانید آن کس که از شیخون در هراس باشد، بالش را کنار می‌گذارد و از خوابیدن می‌گذرد، و از ترس سلطه اهل دنیا تا حدی از خوردن و نوشیدن خودداری می‌کند. وای بر تو ای فرزند آدم! پس چگونه‌ای از هراس شیخون

خداوند صاحب عزت، با قبض روحی دردناک، و شیخون او بر جماعت نافرمان و گناهکار، همراه با مرگهای ناگهانی شب و روز؟! این همان شیخونی است که نه راه نجاتی از او هست، و نه در ورای آن پناهگاهی و نه گریزگاهی ...

تحف العقول، ص ۲۷۲

و روی عن الإمام سید العابدین علی بن الحسین ع

إِنَّ عَلَمَةَ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا الرَّاعِبِينَ فِي الْآخِرَةِ تَرَكَهُمْ كُلَّ خَلِيطٍ وَ خَلِيلٍ وَ رَفَضَهُمْ كُلَّ صَاحِبٍ لَّا يُرِيدُ مَا يُرِيدُونَ، أَلَا وَ إِنَّ الْعَامِلَ لِثَوَابِ الْآخِرَةِ هُوَ الزَّاهِدُ فِي عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا الْآخِذُ لِلْمَوْتِ أَهْبَتَهُ الْحَاثُ عَلَى الْعَمَلِ قَبْلَ فَنَاءِ الْأَجْلِ وَ نُزُولِ مَا لَّا بُدَّ مِنْ لِقَائِهِ وَ تَقْدِيمِ الْحَذَرِ قَبْلَ الْحَيْنِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» فَلْيُنْزِلَنَّ أَحَدَكُمْ الْيَوْمَ نَفْسَهُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا كَمَا نَزَلَهُ الْمَكْرُورُ إِلَى الدُّنْيَا النَّادِمِ عَلَى مَا فَرَطَ فِيهَا مِنَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ لِيَوْمِ فَاقَتِهِ وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّهُ مَنْ خَافَ الْبَيَاتَ تَجَافَى عَنِ الْوَسَادِ وَ امْتَنَعَ مِنَ الرِّقَادِ وَ امْسَكَ عَنِ بَعْضِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ مِنْ خَوْفِ سُلْطَانِ أَهْلِ الدُّنْيَا فَكَيْفَ وَيَحْكَا يَا ابْنَ آدَمَ مِنْ خَوْفِ بَيَاتِ سُلْطَانِ رَبِّ الْعِزَّةِ وَ أَخَذِهِ الْأَلِيمِ وَ بَيَاتِهِ لِأَهْلِ الْمَعَاصِي وَ الذُّنُوبِ مَعَ طَوَارِقِ الْمَنَائِمِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَذَلِكَ الْبَيَاتُ الَّذِي لَيْسَ مِنْهُ مَنَجِي وَ لَّا دُونَهُ مُلْتَجَاً وَ لَّا مِنْهُ مَهْرَبٌ...

(۲) از امام صادق ع روایت شده است:

هنگامی که مومن می میرد هفتاد هزار فرشته او را تا قبرش تشییع می کنند، چون داخل قبر شد نکیر و منکر نزدش می آیند و او را می نشانند و می گویند: پروردگارت کیست؟ و دینت چیست؟ و پیامبرت کیست؟ او می گوید: پروردگارم الله است و محمد ص پیامبرم است و اسلام دینم است. پس قبرش تا آنجا که چشمش کار می کند برایش گشوده می شود و طعامی از بهشت برایش می آورند و روح و ریحان (راحتی و بوی خوش) در قبرش وارد می شود و این همان است که خداوند فرمود: «و اما هرکس از مقربان باشد پس برایش روح و ریحان است» (واقعه/۸۸-۸۹) یعنی در قبرش «و بهشت نعمت است» (واقعه/۸۹) یعنی در آخرت.

سپس فرمود: وقتی کافر می میرد، هفتاد هزار زبانیه [= شعله آتش] وی را تا قبرش تشییع می کنند و او به کسانی که جنازه اش را بر دوش گرفته اند با صدایی که هر چیزی غیر از جم و انس می شنود التماس می کند و می گوید: «ای کاش مهلتی داشتم تا از مومنان باشم» (زمر/۵۸) و می گوید: «مرا بازگردانید شاید در آنچه از دست داده ام کار صالحی انجام دهم» (مومنون/۹۹-۱۰۰) پس آن زبانیه جوابش می دهد: «هرگز چنین نیست. این کلامی است که تو می گویی» (مومنون/۱۰۰) و فرشته ای آنها را ندا می دهد که «اگر برگردد دوباره بدانچه از آن نهی شده بازمی گردد» پس چون داخل قبر می شود و مردم او را تنها می گذارند نکیر و منکر در ترسناک ترین صورت به سراغش می آیند و او را می نشانند و به او می گویند: پروردگارت کیست؟ و دینت چیست؟ و پیامبرت کیست؟ پس زبانش به لکنت می افتد و توانایی جواب دادن ندارد، پس چنان ضربه ای از عذاب الهی بر او می زند که هر چیزی از آن به وحشت می افتد. سپس دوباره می گویند: پروردگارت کیست؟ و دینت چیست؟ و پیامبرت کیست؟ او می گوید: نمی دانم. می گویند: ندانستی و هدایت نشدی و رستگار نگشتی. سپس برایش دری به سوی جهنم می گشایند و از آب جوشان جهنم به سوی او نازل می کنند و این همان سخن خداوند عز و جل است که فرمود: پس

هر کس از تکذیب‌کنندگان گمراه بود، پس جایگاهی در میان آب جوشان دارد.» (واقعه/۹۲-۹۳) یعنی در قبر «و سرانجامش جهنم خواهد بود» (واقعه/۹۴) یعنی در آخرت.

الأمالی (للصدوق)، ص ۲۹۱

أخبرني علي بن حاتم القزويني رضوان الله عليه قال حدثني علي بن الحسين النحوي قال حدثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أبيه محمد بن خالد عن أبي أيوب سليمان بن مقبل المديني عن موسى بن جعفر عن أبيه الصادق جعفر بن محمد ع أنه قال: إذا مات المؤمن شيعة سبعون ألف ملك إلى قبره فإذا أدخل قبره أتاه منكر و نكير فيقعدانه و يقولان له من ربك و ما دينك و من نبيك فيقول ربي الله و محمد نبي و الإسلام ديني فيفسحان له في قبره مد بصرة و يأتيانه بالطعام من الجنة و يدخلان عليه الروح و الريحان و ذلك قوله عز و جل - فأما إن كان من المقربين فروح و ريحان يعنى في قبره و جنة نعيم يعنى في الآخرة ثم قال ع إذا مات الكافر شيعة سبعون ألفاً من الزبانية إلى قبره و إنه ليناشد حامله بصوت يسمعه كل شيء إلا الثقلان و يقول لو أن لي كرة فأكون من المؤمنين و يقول أرجعون لعلى أعمل صالحاً فيما تركت فتجيبه الزبانية كلاً إنها كلمة أنت قائمها و يناديهم ملك لو رد عاد لما نهى عنه فإذا أدخل قبره و فارقه الناس أتاه منكر و نكير في أهول صورة فيقيمانه ثم يقولان له من ربك و ما دينك و من نبيك فيقول لا أدري فيقولان له لا دريت و لا هديت و لا أفلحت ثم يفتحان له باباً إلى النار و ينزلان إليه الحميم من جهنم و ذلك قول الله عز و جل «و أما إن كان من المكذبين الضالين فنزل من حميم» يعنى في القبر «و تصلية جحيم» يعنى في الآخرة.

۳) از امام صادق ع روایت شده است:

کسی که یک قیراط [حدود یک بیستم دینار] از زکات را هم مانع شود [از پرداخت آن طفره رود، یا مانع دیگران از پرداخت زکاتشان شود] نه مومن است و نه مسلمان و مصداق این سخن خداوند عز و جل است که «پروردگارا! مرا بازگردانید تا در آنچه از دست داده‌ام کار صالحی انجام دهم» و در روایت دیگری هست که «نمازش قبول نمی‌شود»

[توجه: این مضمون که «مانع الزکاة» مصداق این آیه است در روایات فراوانی آمده است.]^۱

الکافی، ج ۳، ص ۵۰۳

يونس عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبد الله ع قال: من منع قيراطاً من الزكاة فليس بمؤمن ولا مسلم وهو قوله عز و جل «رب أرجعون لعلى أعمل صالحاً فيما تركت». و في رواية أخرى و لا تقبل له صلاة.

تدبر

۱) «حتي إذا جاء أحدكم الموت قال رب أرجعون»:

۱. ظاهراً زکات در اصطلاح قرآنی، شامل همه انفاقات واجب (مانند خمس و زکات و ...) می‌شود و زکاتی که امروز در میان ما معنای خاصی

دارد در قرآن با تعبیر «صدقه» آمده است (توبه/۱۰۳)

بسیاری از افراد، در لحظه مرگ، تقاضای برگشتن به دنیا و اصلاح کارهای خود را دارند. چرا؟ چون آماده مرگ نبوده‌اند و زندگی خود را با توجه به اینکه می‌میرند، تنظیم نکرده‌اند.

شاید بدین جهت است که در روایات، مصداق بارز این افراد، کافران (یعنی کسانی که اصلاً خدا و یا زندگی پس از مرگ را باور ندارند) (حدیث ۲) و یا مسلمانانی که برخی واجبات قطعی را (که وضعیت پس از مرگ ما بشدت با این امور گره خورده) انجام نمی‌دهند (حدیث ۳) معرفی شده است.

(۲) «إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ...»:

این آیه یک گزاره شرطیه است: جمله مقدم (آن گاه که یکی‌شان را مرگ فرارسد) جمله‌ای است که برای همه ما روزی رخ خواهد داد. فکر می‌کنید جمله تالی (قال ...) برای ما چگونه خواهد بود؟

با توجه به اینکه در آن لحظه، نمی‌توان دروغ گفت: آیا از آن وضعیت نمی‌ترسیم؟ آیا نگران آن وضعیت نیستیم؟ اگر انسان این سوال را جدی بگیرد و بتواند جواب آن را آماده کند، در زمره اولیاءالله قرار خواهد گرفت که «نه ترسی دارند و نه نگرانی‌ای»

آماده کردن جواب آن، یعنی به نحوی زندگی کند که هر لحظه از دنیا رفت چنان از او استقبال شود که اصلاً تقاضای برگشتن نکند. مانند آنچه در آیه ۳۲ سوره نحل گذشت (جلسه ۱۸۵، بویژه حدیث ۱)

(۳) «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ»:

در عمرمان خطرات زیادی پیش آمده که می‌توانسته منجر به مرگ ما شود (و گاه خودمان هم متوجه نشده‌ایم مانند برخی عوارض داخلی سیستم ایمنی بدن)؛ و علی‌القاعده اگر همان لحظه مرگ ما می‌رسید - اگر از اولیاءالله نبوده باشیم - از خدا می‌خواستیم که مهلتی دهد که برای آخرتمان کاری کنیم.

در واقع، اغلب ما چنین تقاضایی کرده‌ایم و خدا هم با نجات جانمان، بارها و بارها به ما پاسخ مثبت داده، و شاید بدین جهت است که کافر یا مسلمانی که واجباتش را جدی نمی‌گیرد، باز هم به او مهلت دهند، تغییری نخواهد کرد.

اینکه علی‌رغم گناهانمان هنوز زنده‌ایم و از نعمتهای خدا استفاده می‌کنیم، یعنی خدا به ما مهلتی دوباره داده است! بکوشیم که این بار درست استفاده کنیم.

(۳) «قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ»:

انسانی که مرگ را فراموش کند و به دنیا وابسته شود، خدا را حتی در لحظه مرگ جدی نمی‌گیرد: چنین آدمی می‌گوید «پروردگارا»، اما این جمله‌اش فقط بیان درماندگی اوست و حتی در اینجا هم از پروردگارش تقاضای کمک نمی‌کند: نمی‌گوید: «ارجعنی» (مرا برگردان)، بلکه از فرشتگانی که می‌بیند یا اطرافیانش که دور و برش را گرفته‌اند (حدیث ۲) تقاضا می‌کند او را برگردانند (ارجعونی: مرا برگردانید).

کسی که یک عمر خدا و حضور و نقش‌آفرینی خدا را جدی نگرفت، حتی با مردن هم جدی نمی‌گیرد.

ترجمه

تا شاید من کار شایسته‌ای انجام دهم در آنچه که وانهادم. اصلاً و ابداً؛ همانا این سخنی است که او [فقط] گوینده آن است؛ و ورای آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

میلاد باسعادت امام موسی کاظم ع بر همه دوست‌داران اهل بیت ع و شیعیان آن حضرت ع مبارک باد.

بزم مارا باز آمد عالم آرایی دگر
کز قدومش بزم ما گردیده سینایی دگر
قرنها بگذشته از موسی و شرح رود نیل
آمده اینک به فتح نیل موسایی دگر
صادق آل نبی را داده حسی بی نیاز
از برای تشنگان علم، دریایی دگر
گرچه زهرا را به عالم نیست همتایی، ولی
شد حمیده با چنین فرزند، زهرایی دگر
ای صبا بر گو به زهرا: دیده روشن، چون خدا
داده بر فرزند تو، شمس دلارایی دگر
گر که مریم مام یک عیسی بود، حق از کرم
داده بعد از پنج عیسی بر تو عیسایی دگر
از پی ترویج دین و حفظ قرآن مجید
هادی ما در طریقت گشته مولایی دگر
تاجهان مرده را زانفاس گرمش جان دهد
زد قدم دراین جهان اینک مسیحایی دگر
یوسفی آمد که یوسف هم بود زندانیش
زانکه زندان رفتن او راست معنایی دگر
تا کند از ریشه بنیاد بنی العباس را
زد قدم امروز انسان‌ساز فردایی دگر ...
غیر آل الله ما را نیست در محشر شفیع
از در دربار آنان پس مرو جایی دگر

در جزا برگ عبور ما به امضاء بسته است
 معتبر جز مهر آنان نیست امضایی دگر
 گر به تیغی بند بند شیعه را سازی جدا
 در سرش جز عشق آنان نیست سودایی دگر
 شعر من ران ملخ هست و من «ژولیده» مور
 غیر اینم بر سلیمان نیست کالایی دگر
 ژولیده نشابوری

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا»: لَعَلِّي = «لَعَلَّ + ی». «لَعَلَّ» از حروف ناصبه است که برای بیان آرزو به کار برده می‌شود و «ی» (= من) اسم آن و «اعمل صالحاً» خبر آن است. کلمه «صالحاً» که به صورت مفرد نکره آمده است بر «یک واحد نامتعیین» دلالت می‌کند، یعنی حتی اگر فقط یک کار شایسته بتواند انجام دهند آرزویشان برآورده شده است. در این جمله، این کلمه را هم می‌توان «مفعول به» در نظر گرفت و هم «مفعول مطلق» (اعراب القرآن و بیانه، ج ۶، ص ۵۴۶) در صورت اول بدین معناست که «کار شایسته‌ای را انجام دهم» اما در صورت دوم تاکید بر این است که بتوانم کاری انجام دهم که البته آن کار صالح باشد؛ یعنی در حالت اول، آرزوی «انجام عملی خوب» مد نظر است، اما در حالت دوم در اصل، آرزوی «انجام یک عمل (اختیاری)» دارد که البته این بار کارش کار خوبی باشد.

«فَإِنَّمَا تَرَكْتُ» مرجع موصول (= ما: آنچه)، می‌تواند «اموال و دارایی‌ها»یی باشد که با مردن پشت سر خود گذاشته، و می‌تواند «دنیا» باشد که او با مردن دنیا را ترک کرده است (المیزان، ج ۱۵، ص ۶۷) و نیز چه بسا اشاره به عمر و مهلتی داشته که تمام شده است. به نظر می‌رسد روایاتی که مصداق بارز این آیه را «مانع الزکاة» معرفی کرده بودند (جلسه ۱۸۶، حدیث ۳) ناظر به معنای اول است، روایاتی که این آیه را وصف حال کافران دانسته، بیشتر ناظر به معنای دوم باشد (جلسه ۱۸۶، حدیث ۲) و روایاتی که این آیه را هشداریه نسبت به زودگذر بودن و برگشت‌ناپذیری دنیا گرفته، بیشتر ناظر به معنای سوم (جلسه ۱۸۶، حدیث ۱) و نیز معنای دوم باشد. به لحاظ نحوی نیز این عبارت را هم می‌توان متعلق به «صالحاً» دانست و هم متعلق به «أَعْمَلُ»، که به ترتیب، بر دو معنایی که در بند قبل بدان اشاره شد (که صالحاً «مفعول به» باشد یا «مفعول مطلق») دلالت می‌کند.

«إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» مرجع ضمیر «إنها» به جمله «رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً» برمی‌گردد. جمله «هو قائلها» صفت برای «کلمه»، و خودش یک جمله است که «هو» مبتدای آن و «قائلها» خبر آن است؛ و اینکه اولاً جمله به صورت جمله اسمیه آمده و ثانیاً خبر آن (قائلها) به صورت اسم فاعل، و نه به صورت فعل آمده، نشان دهنده تاکید شدید بر مطلب و نیز ثبات و دوام این مطلب است؛ یعنی از سویی تاکید می‌شود که این سخن وی، بیش از یک گفته و لقلقه زبان نیست؛ و از سوی دیگر تاکید می‌شود که این گفته‌ای است که دیگر همواره بر زبان او جاری است و دائماً حسرت آن را می‌خورد.

«برزخ» برخی این کلمه را مُعَرَّب (عربی شده) از کلمه «برزه» دانسته^۱ و معنای آن را امری که حائل و حجاب و موجب فاصله انداختن بین دو چیز می‌شود، دانسته‌اند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۱۸؛ معجم المقاییس اللغة، ج ۱، ص ۳۳۳؛ المیزان، ج ۱۵، ص ۶۸) اما با توجه به اینکه حرف «خ» به آن اضافه شده و این حرف دلالت بر «مبالغه» می‌کند (معجم المقاییس اللغة، ج ۱، ص ۳۳۳) برخی ریشه آن را کلمه «برز» (که در زبان عربی وجود دارد و به معنای «بارز و آشکار شدن» است) دانسته، و لذا معنای «برزخ» را «حالت جدیدی که با وضعیت قبلی شیء متفاوت و البته مرتبط است»، معرفی کرده‌اند، که مدعی‌اند که این معنا علاوه بر اینکه با عالم برزخ بسیار تناسب دارد، سایر آیاتی را هم که این کلمه در آنها ظاهراً بر «مانع و حجاب» دلالت دارد (الرحمن/۲۰، فرقان/۵۳) بهتر توجیه می‌کند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۵۳)

حدیث

(۱) از امام سجاده روایت شده است:

سخت‌ترین ساعات بر فرزند آدم، سه زمان است: زمانی که با ملک الموت روبرو می‌شود، و زمانی که از قبرش قیام می‌کند و زمانی که در محضر خداوند تبارک و تعالی قرار می‌گیرد که یا بهشتی و یا جهنمی می‌شود.

سپس فرمود: ای فرزند آدم! اگر در هنگام مرگ نجات یافتی، که تو تویی [=خوش به حالت] و گرنه هلاکی؛ و اگر هنگامی که مردم به جانب صراط برده می‌شوند نجات یافتی، که تو تویی و گرنه هلاکی؛ و اگر هنگامی که مردم در محضر پروردگار جهانها ایستادند نجات یافتی، که تو تویی؛ و گرنه هلاکی.

سپس تلاوت کرد: «و وراى آنها برزخى است تا روزى که برانگیخته می‌شوند»

فرمود: منظور قبر است که در آن معیشتی تنگ دارند؛ به خدا سوگند که قبر یا باغی از باغ‌های بهشت است و یا حفره‌ای از حفره‌های آتش.

سپس رو به یکی از هم‌نشینانش کرد و فرمود: ساکن آسمان می‌داند چه کسی ساکن بهشت و چه کسی ساکن جهنم است، پس تو از کدام آنهایی و کدام سرا سرای توست؟

الخصال، ج ۱، ص ۱۲۰

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ أَشَدُّ سَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ السَّاعَةُ الَّتِي يُعَايِنُ فِيهَا مَلَكَ الْمَوْتِ وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقِفُ فِيهَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَإِذَا إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِذَا إِلَى النَّارِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ نَجْوَتَ يَا ابْنَ آدَمَ عِنْدَ الْمَوْتِ فَانْتَ أَنْتَ وَ إِذَا هَلَكْتَ وَ إِنَّ نَجْوَتَ يَا ابْنَ آدَمَ حِينَ تُوَضَعُ فِي قَبْرِكَ فَانْتَ أَنْتَ وَ إِذَا هَلَكْتَ وَ إِنَّ نَجْوَتَ حِينَ يُحْمَلُ النَّاسُ عَلَى الصُّرَاطِ فَانْتَ أَنْتَ وَ إِذَا هَلَكْتَ وَ إِنَّ نَجْوَتَ حِينَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ فَانْتَ أَنْتَ وَ إِذَا هَلَكْتَ ثُمَّ تَلَا «وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» قَالَ هُوَ الْقَبْرُ وَ إِنَّ لَهُمْ فِيهِ لَمَعِيشَةً ضَنْكاً وَ اللَّهُ إِنَّ

۱ اما نگفته‌اند معرب از چه زبانی است. در فارسی «برزه» هم به معنای «کاشت» (برزگر) و هم به معنای «شاخه درخت» به کار رفته که هیچیک

نسبتی با معنای حائل و مانع ندارد؛ و بعید است که از فارسی به عربی رفته باشد.

الْقَبْرِ لَرَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةً مِنْ حُفْرِ النَّارِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنْ جُلَسَائِهِ فَقَالَ لَهُ لَقَدْ عَلِمَ سَاكِنُ السَّمَاءِ سَاكِنَ الْجَنَّةِ مِنْ سَاكِنِ النَّارِ فَأَيُّ الرَّجُلَيْنِ أَنْتَ وَ أَى الدَّارَيْنِ دَارُكَ.

۲) اصبح بن نباته می گوید که اواخر عمر سلمان فارسی نزد او بودم و مریض شده بود و به من گفت پیامبر ص به من وعده داده که وقتی اواخر عمرت باشد مردگان با تو سخن خواهند گفت. مرا به نزد قبور ببر. او را همراه عده‌ای نزد قبور می‌برند و وی آنها را خطاب قرار می‌دهد و یکی از مردگان - که در حین صحبت معلوم می‌شود از بهشتیان است - با او شروع به سخن گفتن می‌کند تا بدینجا می‌رسد که به او می‌گوید:

... سلمان! بنده خدا! بدان که وقتی در بسترم در قبر قرار گرفتم گمان کردم که از آسمان به زمین در قبرم افتادم و سنگها را رویم چیدند و خاک بر من ریختند تا کاملاً از دیده‌ها مخفی شدم، آنگاه بود که روح از زبان جدا شد و شنوایی و بینایی زیر و رو گردید، پس چون منادی به مردم اعلان کرد که برگردند، پشیمانی مرا فرا گرفت و از قبر و تنگی و فشارش به گریه افتادم و گفتم کاشکی از کسانی بودم که برمی‌گشتم و عمل صالحی انجام می‌دادم، که جوابی از گوشه قبر شنیدم که «اصلاً و ابداً؛ همانا این سخنی است که او [فقط] گوینده آن است؛ و وراى آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.» گفتم تو کیستی که با من سخن می‌گویی و صحبت می‌کنی؟ گفت: من مُنَبِّه [آگاه کننده] هستم. گفتم: مُنَبِّه! تو کیستی؟ گفت: ...

الفضائل (لابن شاذان القمی)، ص: ۸۹

حَدَّثَنَا الْإِمَامُ شَيْخُ الْإِسْلَامِ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَهْدِيُّ بِالْإِسْنَادِ الصَّحِيحِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ مَعَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ... فَإِذَا هُوَ بِمَيِّتٍ قَدْ نَطَقَ مِنْ قَبْرِهِ ...

يَا سَلْمَانَ يَا عَبْدَ اللَّهِ اعْلَمْ أَنِّي لَمَّا وَقَعْتُ مِنْ سَرِيرِي إِلَى لَحْدِي تُخِيلَ لِي أَنِّي قَدْ سَقَطْتُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فِي لَحْدِي وَ شَرَّجَ عَلَيَّ اللَّيْنُ وَ حَثِيَ التُّرَابُ عَلَيَّ وَ وَارَوْنِي فَعِنْدَ ذَلِكَ سَلِبْتُ الرُّوحَ مِنَ اللِّسَانِ وَ انْقَلَبَ السَّمْعُ وَ الْبَصَرُ فَلَمَّا نَادَى الْمُتَادِي بِالْأَنْصِرَافِ أَخَذْتُ فِي النَّدَمِ وَ بَكَيتُ مِنَ الْقَبْرِ وَ ضَيْقِهِ وَ ضَعْفِهِ وَ قُلْتُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مِنَ الرَّاجِعِينَ لَعَمَلْتُ عَمَلًا صَالِحًا فَجَاوِبَنِي مُجِيبٌ مِنْ جَانِبِ الْقَبْرِ كَلَّمَا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرَزْتُ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ فَقُلْتُ لَهُ مَنْ أَنْتَ يَا هَذَا الَّذِي تُكَلِّمُنِي وَ تُحَدِّثُنِي فَقَالَ أَنَا مُنَبِّهٌ فَقُلْتُ لَهُ مَنْ أَنْتَ يَا مُنَبِّهٌ ...

کل این حکایت را در لینک زیر می‌توانید مطالعه کنید.

<http://www.hawzah.net/fa/Magazine/View/5248/7009/84955>

و متن کامل اصلی‌اش را در لینک زیر:

<http://lib.eshia.ir/15090/1/86>

۳) عمرو بن یزید می‌گوید:

به امام صادق ع عرض کردم: شنیده‌ام که شما فرموده‌اید که همه شیعیان ما با هر وضعی که هستند در بهشت خواهند بود؟

فرمود: بله، به تو راست گفتم. همه‌شان به خدا سوگند در بهشت خواهند بود.

گفتم: فدایت شوم: گناهان فراوان و کبیره است! [یعنی بسیاری از آنها مرتکب گناه شده‌اند]

فرمود: بدان که در قیامت همه شما با شفاعت پیامبری که سخنش مورد اطاعت واقع می‌شود و یا وصی آن پیامبر در بهشت خواهید بود، ولكن به خدا سوگند که از برزخ بر شما می‌ترسم؟ [یعنی شفاعت مال قیامت است، نه برزخ؛ و گناهکاران شما در برزخ عذاب خواهند شد]

گفتم: برزخ چیست؟

فرمود: [عالم] قبر است، از زمان مرگش تا روز قیامت.

الکافی، ج ۳، ص ۲۴۲

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنِّي سَمِعْتُكَ وَ أَنْتَ تَقُولُ كُلُّ شَيْعَتِنَا فِي الْجَنَّةِ عَلَى مَا كَانَ فِيهِمْ قَالَ صَدَقْتُكَ كُلُّهُمْ وَ اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ الذُّنُوبَ كَثِيرَةً كَبَارَةً فَقَالَ أَمَا فِي الْقِيَامَةِ فَكُلُّكُمْ فِي الْجَنَّةِ بِشَفَاعَةِ النَّبِيِّ الْمُطَاعِ أَوْ وَصِيِّ النَّبِيِّ وَ لَكِنِّي وَ اللَّهُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ قُلْتُ وَ مَا الْبَرْزَخُ قَالَ الْقَبْرُ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ^۱

۱. خطبه ۲۲۱ نهج البلاغه هم عالی است اما چون طولانی بود در کانال نگذاشتم:

سَلَكُوا فِي بَطُونِ الْبَرْزَخِ سَبِيلًا سَلَطَتْ الْأَرْضُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَأَكَلَتْ مِنْ لُحُومِهِمْ وَ شَرِبَتْ مِنْ دِمَائِهِمْ فَأَصْبَحُوا فِي فَجَوَاتِ قُبُورِهِمْ جَمَادًا لَا يَمُونُ وَ ضِمَارًا لَا يُوَجِدُونَ لَا يُفْزِعُهُمْ وَرُودُ الْأَهْوَالِ وَ لَا يَحْزَنُهُمْ تَنَكُّرُ الْأَحْوَالِ وَ لَا يَحْفَلُونَ بِالرَّوْاجِفِ وَ لَا يَأْذَنُونَ لِلْفَوَاصِفِ غُيْبًا لَا يَنْتَظِرُونَ وَ شُهَدَاءٌ لَا يَحْضُرُونَ وَ إِنَّمَا كَانُوا جَمِيعًا فَتَشْتَتُوا وَ [الآفَا] آفَا فَاْفْتَرَقُوا وَ مَا عَنْ طُولِ عَهْدِهِمْ وَ لَا بَعْدَ مَحَلِّهِمْ عَمِيَتْ أَخْبَارُهُمْ وَ صَمَّتْ دِيَارُهُمْ وَ لَكِنَّهُمْ سَقُوا كَأَسَا بَدَلْتَهُمْ بِالنُّطْقِ خَرَسًا وَ بِالسَّمْعِ صَمًّا وَ بِالْحَرَكَاتِ سُكُونًا فَكَانَتْهُمْ فِي ارْتِجَالِ الصَّفَةِ صَرَعَى سَبَاتٍ جِيرَانًا لَا يَتَأَنُّونَ وَ أَحِبَاءًا لَا يَتَزَاوَرُونَ بَلِيَّتٌ «۱» بَيْنَهُمْ غُرًّا التَّعَارُفِ وَ انْقَطَعَتْ مِنْهُمْ أَسْبَابُ الْإِحَاءِ فَكُلُّهُمْ وَحِيدٌ وَ هُمْ جَمِيعٌ وَ بِنَاحِ الْهَجْرِ وَ هُمْ أَخْلَاءٌ لَا يَتَعَارَفُونَ لَلَّيْلِ صَبَاحًا وَ لَا لِنَهَارٍ مَسَاءً أَيْ الْجَدِيدِينَ طَعَنُوا فِيهِ كَانَ عَلَيْهِمْ سَرْمَدًا شَاهَدُوا مِنْ أخطارِ دَارِهِمْ أَفْطَحَ مِمَّا خَافُوا وَ رَأَوْا مِنْ آيَاتِهَا أَعْظَمَ مِمَّا قَدَّرُوا [فَكِلَا] فَكَلِمَاتِنِ الْمُغَايِبِينَ مُدَّتْ لَهُمْ إِلَى مَبَاءَةٍ فَانْتَبَهَ الْخَوْفُ وَ الرَّجَاءُ فَلَوْ كَانُوا يَنْطَفِقُونَ بِهَا لَعَيُّوا بِصِفَةٍ مَا شَاهَدُوا وَ مَا عَانِيُوا وَ لَئِنْ عَمِيَتْ آثَارُهُمْ وَ انْقَطَعَتْ أَخْبَارُهُمْ لَقَدْ رَجَعَتْ فِيهِمْ أَبْصَارُ الْعَبْرِ وَ سَمِعَتْ عَنْهُمْ آذَانُ الْعُقُولِ وَ تَكَلَّمُوا مِنْ غَيْرِ جِهَاتِ النُّطْقِ فَالْوَجُوهُ النَّوَاضِرُ وَ حَوَتْ الْأَجْسَامُ النَّوَاعِمُ وَ لَبَسْنَا أَهْدَامَ الْبَلَى وَ تَكَاءَ دَنَا ضَيْقُ الْمُضْجَعِ وَ تَوَارَتْنا الْوَحْشَةُ وَ [تَهَدَّمَتْ] تَهَكَّمَتْ عَلَيْنَا الرَّبُوعُ الصُّمُوتُ فَانْمَحَتْ مَحَاسِنُ أَجْسَادِنَا وَ تَنَكَّرَتْ مَعَارِفُ صُورِنَا وَ طَلَّتْ فِي مَسَاكِنِ الْوَحْشَةِ إِقَامَتُنَا وَ لَمْ نَجِدْ مِنْ كَرْبٍ فَرَجًا وَ لَا مِنْ ضَيْقٍ مُتَسَعًا فَلَوْ مَثَلْتَهُمْ بِعَقْلِكَ أَوْ كُشِفَ عَنْهُمْ مَحْجُوبُ الْعِطَاءِ لَكَ وَ قَدِ ارْتَسَخَتْ أَسْمَاعُهُمْ بِالْهَوَامِّ فَاسْتَكَّتْ وَ اكْتَحَلَتْ أَبْصَارُهُمْ بِالرَّابِ فَخَسَفَتْ وَ تَقَطَّعَتْ الْأَلْسِنَةُ فِي أَفْوَاهِهِمْ بَعْدَ ذَلَّاقَتِهَا وَ هَمَدَتْ الْقُلُوبُ فِي صُدُورِهِمْ بَعْدَ يَقْظَتِهَا وَ عَاثَ فِي كُلِّ جَارِحَةٍ مِنْهُمْ جَدِيدٌ بَلَى سَمَجَّهَا وَ سَهَّلَ طُرُقَ الْأَفَةِ إِلَيْهَا مُسْتَسَلِمَاتٍ فَلَا أَيْدٍ تَدْفَعُ وَ لَا قُلُوبٌ تَجْزَعُ لَرَأَيْتَ أَشْجَانَ قُلُوبٍ وَ أَقْدَاءَ عِيُونٍ لَهُمْ فِي كُلِّ قِطَاعَةٍ صِفَةٌ حَالٌ لَا تَنْتَقِلُ وَ غَمْرَةٌ لَا تَنْجَلِي فَكَمْ أَكَلَتْ الْأَرْضُ مِنْ عَزِيرِ جَسَدٍ وَ أَيْقَى لَوْ كَانَ فِي الدُّنْيَا غَدَى تَرْفٍ وَ رَيْبٌ شَرَفٍ يَتَعَلَّلُ بِالسُّرُورِ فِي سَاعَةِ حُزْنِهِ وَ يَفْزَعُ إِلَى السَّلْوَةِ إِنْ مُصِيبَةٌ نَزَلَتْ بِهِ ضَنَا بَغْضَارَةٍ عَيْشِهِ وَ شَحَاحَةَ بَلْهَوِهِ وَ لَعِبِهِ فَبَيْنَا هُوَ يَضْحَكُ إِلَى الدُّنْيَا وَ تَضْحَكُ إِلَيْهِ فِي ظِلِّ عَيْشٍ غُفُولٍ إِذْ وَطِئَ الدَّهْرُ بِهِ حَسَكَهُ وَ تَقَضَّتْ الْأَيَّامُ قَوَاهُ وَ نَظَرَتْ إِلَيْهِ الْحُتُوفُ مِنْ كَنَبِ فَخَالِطِهِ بَتْ لَا يَعْرِفُهُ وَ نَجَى هُمْ مَا كَانَ يَجِدُهُ وَ تَوَلَّدَتْ فِيهِ فِتْرَاتٌ عِلَلٌ أَنْسَ مَا كَانَ بِصِحَّتِهِ فَفَزِعَ إِلَى مَا كَانَ عَوْدَهُ الْأَطْيَابُ مِنْ تَسْكِينِ الْحَارِّ بِالْقَارِّ وَ تَحْرِيكِ الْبَارِدِ بِالْحَارِّ فَلَمْ يَطْفِئِ بِيَارِدٍ إِلَّا ثَوَّرَ حَرَارَةً وَ لَا حَرَكَ بَحَارًا إِلَّا هَيَّجَ بَرُودَةً وَ لَا اعْتَدَلَ بِمُزَاجٍ لِتِلْكَ الطَّبَائِعِ إِلَّا أَمَدَّ مِنْهَا كُلَّ ذَاتٍ دَاءٍ حَتَّى فَتَرَ مَعْلَلُهُ وَ ذَهَلَ مُمْرَضُهُ وَ تَعَايَا أَهْلُهُ بِصِفَةِ دَائِهِ وَ خَرَسُوا عَنْ جَوَابِ السَّائِلِينَ عَنْهُ وَ تَنَازَعُوا دُونَهُ شَجَى خَبَرٍ يَكْتُمُونَهُ فَقَائِلٌ يَقُولُ هُوَ لِمَا بِهِ وَ مَمْنٌ لَهُمْ إِبَابُ عَافِيَتِهِ وَ مُصَبِّرٌ لَهُمْ عَلَى فَقْدِهِ يُذَكِّرُهُمْ أَسَى الْمَاضِينَ مِنْ قَبْلِهِ فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ عَلَى جَنَاحٍ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا وَ تَرَكَ الْأَحْبِيَّةَ إِذْ عَرَضَ لَهُ عَارِضٌ مِنْ غُصْبِهِ فَتَحَيَّرَتْ نَوَافِدُ فِطْنَتِهِ وَ بَيْسَتْ

۱) «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»:

انسان وقتی لحظه مرگ می‌رسد قدر عمل صالح را می‌فهمد. دلش می‌خواهد برگردد و حداقل یک عمل صالح انجام دهد («صالحاً» مفرد نکره است، یعنی به یک عمل صالح هم راضی است؛ توضیح در «نکات ترجمه»). چرا الان که فرصت داریم، قدر عمل صالح را نمی‌دانیم؟

حکایت لشکر ذی‌القرنین در ظلمات

گویند وقتی لشکر ذی‌القرنین در ظلمات می‌رفتند، به جایی رسیدند. خضر گفت تا می‌توانید از سنگ و ریگ اینجا بردارید، هر کسی که چیزی بردارد پشیمان می‌شود و البته اگر هم بردارد باز پشیمان می‌شود؛ اما من به شما می‌گویم که تا می‌توانید بردارید. برخی گفتند اگر برداریم پشیمان می‌شویم، پس چه لزومی دارد که بار خود را سنگین کنیم؛ و برخی دیگر گفتند: حال چیزی برمی‌داریم. وقتی از ظلمات بیرون آمدند و به نور روشنایی رسیدند، دیدند آنها طلا و جواهر بوده است. آنان که برداشته بودند به پشیمانی افتادند که چرا برداشته بودند؛ و آنان که برداشته بودند می‌گفتند که چرا بیشتر برداشته‌اند؟ این همان عمل صالح ماست که هرچقدر برداریم کم است. شاید بدین جهت است که این آیه را هم در وصف بسیاری از بهشتیان دانسته‌اند (حدیث ۲) و هم در وصف جهنمیان (جلسه ۱۸۵، حدیث ۲).

ای بحر حقایق که زمین موج و کف توست
پنهانی و در فعل چه پیدا و پدید
ای چشمه خورشید که جوشیدی از آن بحر
تا پرده ظلمات به انوار دریدی
هر خاک که در دست گرفتی همه زر شد
شد لعل و زمرد ز تو سنگی که گزیدی

<http://ganjoor.net/moulavi/shams/ghazalsh/sh2626/>

۲) «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»:

هم ایمان و هم عمل صالح زمانی ارزشمند است، که از روی اختیار باشد، نه از روی اجبار. برای همین، لحظه مرگ که انسان با حقیقت روبرو می‌شود، تصمیم‌گیری سودی ندارد؛ نه ایمان آوردنش فایده‌ای دارد (یونس/۹۰-۹۱) و نه ابراز اینکه برگردم و عمل صالحی انجام دهم، واقعی و فراتر از لقلقه زبان است.
به قول سعدی:

بس بگردید و بگردد روزگار

رُطُوبَةُ لِسَانِهِ فَكَمْ مِنْ مُهْمٍ مِنْ جَوَابِهِ عَرَفَهُ فَعَيَّ عَنْ رَدِّهِ وَ دُعَاءِ مُؤَلِّمٍ بِقَلْبِهِ سَمِعَهُ فَتَصَامَ عَنْهُ مِنْ كَبِيرٍ كَانَ يُعْظِمُهُ أَوْ صَغِيرٍ كَانَ يَرْحَمُهُ وَ إِنِّ لِلْمَوْتِ لَعَمْرَاتٍ هِيَ أَفْظَعُ مِنْ أَنْ تُسْتَعْرَقَ بِصِفَةٍ أَوْ تُعْتَدَلَ عَلَى عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا.

دل به دنیا درنبندد هوشیار
 ای که دستت می‌رسد کاری بکن
 پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
 اینهمه رفتند و مای شوخ چشم
 هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار...
 آنچه دیدی بر قرار خود نماند
 وینچه بینی هم نماند بر قرار
 دیر و زود این شکل و شخص نازنین
 خاک خواهد بودن و خاکش غبار
 گل بخواهد چید بی شک باغبان
 ورنچیند خود فرو ریزد ز بار...
 خفتگان، بیچاره در خاک لحد
 خفته اندر گلّه‌ی سر، سوسمار
 صورت زیبای ظاهر هیچ نیست
 ای برادر سیرت زیبا بیار...
 پیش از آن کز دست بیرون برد
 گردش گیتی زمام اختیار
 گنج خواهی، در طلب رنجی ببر
 خرمی می‌بایدت، تخمی بکار

<http://ganjoor.net/saadi/mavaez/ghasides/sh28/>

۳) «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»:

ما در دنیا همه دارایی‌هایمان را ترک می‌کنیم و باقی می‌گذاریم. اگر با این دارایی عمل صالحی انجام دادیم، آن را با خود برده‌ایم؛ وگرنه در لحظه مرگ حسرت می‌خوریم که کاش در این چیزهایی که ترک کرده‌ایم عمل صالحی بود که با ما می‌آمد.

حکایت

گویند پیامبر گوسفندی ذبح کرده، تمامی اعضای آن را در راه خدا داده، فقط یک مقدار مختصری را برای منزل خود نگاه داشتند. عایشه گفت: یا رسول الله، همه‌اش رفت و فقط همین برایمان ماند! پیامبر فرمود: «همه‌اش ماند و فقط همین از دست ما رفت».

۴) «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»:

انسان با مرگ نیست و نابود نمی‌شود؛ و این گونه نیست که پرونده‌اش تا قیامت (که از قبر برانگیخته شود) بسته شود. حد فاصل مرگ تا قیامت، برزخ است که تکلیف بسیاری از افراد در آنجا یکسره می‌شود. ممکن است یکسره با مردن به سوی بهشت و یا جهنم رانده شود (حدیث ۱)؛ و ممکن است در برزخ سالها در عذاب باشد تا در قیامت پاک وارد شود و مشمول شفاعت گردد. (حدیث ۳)

۵) «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا ... إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»:

اینکه (قائلها) به صورت اسم فاعل، و نه به صورت فعل آمده، نشان دهنده تاکید شدید بر مطلب و نیز ثبات و دوام این مطلب است؛ یعنی از سویی تاکید می‌شود که این سخن وی، بیش از یک گفته و لقلقه زبان نیست؛ و از سوی دیگر تاکید می‌شود که این گفته‌ای است که دیگر همواره بر زبان او جاری است و دائما حسرت آن را می‌خورد. یعنی کسی که در دنیا قدر عمل صالح را ندانسته، همواره تا قیامت ابراز می‌کند که ای کاش برگردم و عمل صالحی انجام دهم.

۶) «رَبِّ ارْجِعُونِي لَعَلِّي أَعْمَلُ...»:

تقاضای بازگشت از سوی کفار جدی است؛ ولی سخن آنان در مورد انجام عمل صالح مشکوک است. (قرائتی، تفسیر

نور، ج ۸، ص ۱۲۹)